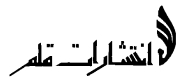


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



●بازرگان، اسوه تقوی و صداقت

○نویسنده: ابراهیم یزدی

○ناشر: شرکت انتشارات قلم

○نوبت چاپ: چاپ اول، زمستان ۱۳۹۰

○حروفچینی و صفحه آرایی: حروفچینی هُما (امید سیدکاظمی)

○چاپ: پیمان

○شمارگان: ۱۱۰۰ جلد

○بها: ۶۵۰۰ تومان

○شابک: ۵-۱۵۴-۳۱۶-۹۶۴-۹۷۸

○ISBN: 5-154-316-964-978

●همه حقوق محفوظ است

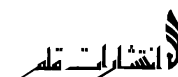
تهران، تقاطع بهار و سمیه،  
ساختمان ایرج، طبقه ی همکف،  
شماره ی ۶  
تلفن ۸۸۳۱۲۸۹۳  
تلفکس ۸۸۸۲۹۳۶۴

# بازرگان

اسوه تقوی و صداقت

ابراهیم یزدی

سرشناسه : یزدی، ابراهیم، ۱۳۲۰-  
عنوان و نام پدیدآور : بازرگان، اسوه تقوی و صداقت / ابراهیم یزدی.  
مشخصات نشر : تهران: قلم، ۱۳۹۰.  
مشخصات ظاهری : ۲۰۲ ص.  
شابک : 978-964-316-181-1  
وضیعت فهرست نویسی : فیبا.  
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.  
موضوع : بازرگان، مهدی، ۱۲۸۶-۱۳۷۳.  
موضوع : روشنفکران دینی - ایران.  
موضوع : سیاستمداران ایرانی - قرن ۱۴.  
موضوع : نخست وزیران - ایران.  
رده بندی کنگره : ۴ ی ۲ ب / ۵ / ۱۵۳۴ DSR  
رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۰۸۲۴۰۹۲  
شماره کتابشناسی ملی : ۴۹۴۶۴ - ۸۵ م



تهران، ۱۳۹۰

## فهرست

۷	□ مقدمه
۱۱	۱. دیباچه‌ای برای سیر تحول قرآن
۴۹	۲. ابعاد چهارگانه شخصیت مهندس بازرگان
۵۹	۳. مردی که شاه نفس خود را مهار کرده بود
۶۴	۴. مهندس بازرگان چرا نخست‌وزیر شد؟
۷۵	۵. بازرگان و انقلاب
۸۷	۶. بازرگان: اسوه و الگو
۹۵	۷. بازرگان و احتیاج روز
۱۰۸	۸. بازرگان و مردم‌سالاری
۱۳۷	۹. یاد بازرگان را گرامی می‌داریم
۱۴۴	۱۰. آزادی پادزهر استبداد
۱۷۱	۱۱. بازرگان و اخلاق معطوف به ایمان
۱۷۶	۱۲. مصدق، بازرگان و مشروطه‌خواهی
۱۸۴	۱۳. بازرگان و پارادوکس ایران
۱۹۹	۱۴. بازرگان، جمهوریت و اسلامیت

داشت. در دورانی که جوانان محلی از اعراب نه در خانواده‌ها و نه در جامعه نداشتند طرز برخورد یک استاد برجسته‌ی دانشگاه با یک نوجوان و به حساب آوردنش، آن هم نه از روی ریاکاری و محاسبات رایج سیاسی آن زمان برای جذب جوانان، بلکه بر اساس احترام و اعتقاد واقعی به شخصیت انسانی، بسیار کارساز بود.

هنوز دبیرستان را تمام نکرده بودم که به یک عضو فعال انجمن اسلامی دانشجویان تبدیل شدم، به طوری که هنگامی که بازرگان سخنرانی خود را تحت عنوان کار در اسلام (۱۳۲۵) در سالن دبستان نظامی ایراد می‌کرد، من مدیریت جلسه را بر عهده داشتم. از آن زمان بود که جذب جریان روشنفکری دینی شدم. در دورانی ۱۲ ساله، از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲، بخصوص در بیست و هشت ماه حکومت ملی دکتر مصدق، یک حرکت فراگیر سیاسی-اجتماعی جامعه را دربر گرفته بود، گروه‌های سیاسی و جریان‌های فکری به شدت فعال بودند. بعد از دوران رخوت، سکوت و سرکوب ۲۰ ساله استبداد سلطنتی رضا پهلوی، شور و نشاط همه‌جا را فرا گرفته بود. احزاب مختلفی با وابستگی‌ها و گرایش‌های فکری و سیاسی فعال بودند. اما در این میان یک سازمان یا حزب یا گروه منسجم که معرف جریان روشنفکری دینی باشد وجود نداشت، جمعیت مردم ایران، به رهبری مرحوم نخشب، که از نهضت خدایپرستان سوسیالیست جدا شده بود فعالیت‌هایی داشت، اما جایگاه مناسبی پیدا نکرد. شاید به همین علت بود که اعضای این جمعیت به طور دسته‌جمعی به حزب ایران، که سابقه و اعتباری در جنبش ملی ایران داشت، وارد شوند.

در چنین شرایطی، شاخه‌ی نهضت خدایپرستان سوسیالیست، به رهبری مهندس جلال‌الدین آشتیانی، که هنوز به فعالیت‌های غیر علنی خود ادامه می‌داد، درصدد تشکیل یک حزب سیاسی اسلامی علنی برآمد. در سال ۱۳۳۱ از متفکرین برجسته نظیر مهندس بازرگان، دکتر سحابی، آیت‌الله طالقانی، راشد، نوذری (از حقوقدانان) دعوت به عمل آورد. در آن زمان من دانشجوی دانشگاه و عضو منتخب سازمان ملی دانشجویان دانشگاه تهران و عضو هیأت اجرایی و شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان و هم‌زمان با نهضت خدایپرستان سوسیالیست شاخه‌ی آشتیانی در ارتباط بودم.

## مقدمه

دانش‌آموز سال چهارم یا پنجم دبیرستان دارالفنون بودم که با فعالیت‌های انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران آشنا شدم. از آن پس به طور مرتب در جلسات هفتگی پرسش و پاسخ انجمن و همچنین سخنرانی‌های ماهیانه‌ای که ابتدا در سالن دبیرستان دارالفنون و سپس در سالن دبستان نظامی، در خیابان امام خمینی (سپه سابق)، روبه‌روی موزه‌ی ایران باستان برگزار می‌شد شرکت می‌کردم. و این آغاز آشنایی من با شادروان مهندس بازرگان بود. سخنانش و منطقتش در بحث‌ها، و چگونگی ارائه‌ی مطالب دینی برای نسل هم‌سن و سال من در آن زمان جاذب و پاسخگوی تردیدها و شبهات بود.

من در یک خانواده‌ی بسیار مذهبی و متشجع بزرگ شدم، پدرم با بسیاری از روحانیون رفت و آمد و نشست و برخاست داشت. در روزهای جمعه، بعد از ظهرها، جلسات مذهبی در منزل ما برگزار می‌شد. اما منطق، کلام، سخن و استدلال‌های گویندگان روحانی این جلسات برای من و جوانان امثال من گیرایی کافی را نداشت و با پرسش‌هایی که در ذهن جوانان آن زمان وجود داشت و یا توسط جوانانی که اعتقاد و علاقه‌ای به دین نداشتند، مطرح می‌شد ارتباطی نداشت. مخاطبین روحانیان در این جلسات مذهبی معمولاً جوانان نبودند. آشنایی با بازرگان افق‌های جدیدی را در ذهن جوانان دوران ما به وجود آورد که بی‌تردید در مسیر تفکرات نسل من اثر درازمدت برجای گذاشته است.

اما این تنها تفکرات دینی بازرگان و نوع ارائه‌ی موضوعات دینی و اجتماعی‌اش نبود که جوانان نظیر مرا به خود جذب می‌کرد. بلکه و مهمتر از آن رفتار بی‌ریا، بی‌تکلف او و تشعشعات صداقت گفتارش بود که تأثیر اساسی

در جلسات داخلی نهضت مسأله ضرورت تشکیل یک حزب ملی-اسلامی علنی با دیدگاه‌های مترقی و عدالت‌محور مطرح و مورد بحث قرار گرفته بود. جلساتی با شرکت شخصیت‌های نامبرده در منزل مرحوم **رضوی قمی** در **مقصودبیک تجریش** به همین منظور برگزار شد. اما مهندس بازرگان و سایر شخصیت‌های دعوت‌شده، در آن زمان آمادگی برای فعالیت‌های سیاسی نداشتند و این جلسات بدون اخذ نتیجه متوقف گردید. اما بازرگان همچنان به فعالیت‌های فکری-دینی خود از طریق انجام سخنرانی‌های متعدد ادامه داد. بازرگان در این سخنرانی‌ها، به عنوان یک اسلام‌شناس، یک روشنفکر معتقد دینی، یک مصلح اجتماعی، موضوعات و مسائل جدی جامعه را مورد بررسی قرار می‌داد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تشکیل **نهضت مقاومت ملی**، بازرگان و سحابی، هر دو به این نهضت پیوستند و پس از مدت کوتاهی، به ارکان اصلی فعالیت در نهضت تبدیل شدند.

بازرگان به رغم فعالیت سیاسی در نهضت مقاومت ملی، همزمان به فعالیت‌های فکری، فرهنگی خود نیز ادامه داد. بازرگان از معدود روشنفکرانی است که تأثیر بسیار عمیقی بر روند شکل‌گیری افکار، عقاید و اندیشه‌های دینی، سیاسی بخش قابل توجهی از آحاد جامعه‌ی ما بر جای گذاشته است.

در **عصر مشروطه**، روشنفکرانی بودند که به درجات مختلف، بر فرایند تحولات فکری جامعه، اثر گذارده‌اند. اما حوزه‌ی تأثیرات این افراد بیشتر در میان گروه‌های ویژه‌ی نخبگان جامعه بوده است. در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ جنبش روشنفکری جدیدی در ایران شکل گرفت که به طور عمده از وابستگان به اندیشه‌های چپ، بخصوص مارکسیستی بود. این دسته از روشنفکران به سهم خود تأثیر فراوانی، چه مثبت و چه منفی، بر تحولات فکری جامعه‌ی در حال تغییر ایران داشته‌اند. اما مارکسیسم و اندیشه‌های چپ، علی‌الاصول محصول جامعه‌ی غرب و تحولات فرهنگی آن دیار محسوب می‌شود. و نسبتی با جامعه‌ی ایرانی ما ندارد. بنابراین تأثیرات این گروه از روشنفکران، بعد از یک دوره‌ی طلایی، به تدریج، بخصوص بعد از موضع‌گیری‌های سیاسی **حزب توده‌ی ایران** و سازمان‌های وابسته به این جریان دربارهی نفت، رو به افول نهاد. به طوری که

جریان چپ نه تنها در بُعد سیاسی، بلکه در بُعد فکری و اعتقادی و ایدئولوژیک نیز موقعیت ممتاز دهه‌ی اول ۱۳۲۰ خود را از دست داد.

اما جریان **روشنفکری دینی**، به رغم حرکت بسیار آرام و کند خود، در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰، به تدریج و با گذشت زمان جایگاه ویژه‌ای در مناسبات فکری، فرهنگی و سیاسی جامعه‌ی ایران به دست آورد. در فرایند تحول موقعیت جریان روشنفکری دینی ایران بازرگان مقام ممتازی را داراست.

اگرچه جنبش روشنفکری دینی با گذرانیدن چهار دهه، در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۶۰، امروز با چالش‌های جدیدی روبه‌رو می‌باشد و شرایط بسیار فرق کرده است، اما به نظر می‌رسد که بازرگان همچنان مخاطبین خاص خود را دارد و آرا و اندیشه‌های او راه‌گشای برخی از چالش‌های فراروی روشنفکران دینی امروز جامعه‌ی ما باشد.

مجموعه‌ای که در پیش دارید مقالات و سخنرانی‌هایی است که صاحب این قلم به مناسبت‌های مختلف پیرامون شخصیت بازرگان و یا آثار برجای مانده‌ی وی رقم زده است. امید که مقبول اهل نظر قرار گیرد و با نقد آن صاحب این قلم را مرهون الطاف خود سازند. از شرکت قلم و مدیر عامل پرتلاش آن جناب **آقای عیسی سحرخیز** به خاطر چاپ این مجموعه کمال تشکر را دارد و زحمات کارکنان قلم را ارج می‌نهد.

ابراهیم یزدی  
زمستان ۱۳۸۵

اصلاح طلب از چه زمانی و از کدام نقطه آغاز شده‌اند. مسلم این است که این حرکت‌ها در سیر تحول و گسترش خود از محدوده‌ی ملی و اقلیمی گذشته و جوامع اسلامی دور و نزدیک خود را تحت تأثیر قرار داده و بروز، تشدید یا گسترش حرکت‌های مشابهی را موجب شده‌اند. مثلاً برای محققان ذی‌علاقه اثرات متقابل حرکت اسلامی مصر و ایران در نیمه‌ی اول قرن بیستم کاملاً واضح است و نیازی به بحث و بررسی آن نمی‌باشد. خصوصاً که در این مقدمه قصد آن نیست که این حرکت‌ها را برشمرده و ویژگی آن‌ها و یا دامنه‌ی اثراشان را در سطح ملی و یا منطقه‌ای و جهانی بررسی کنیم. در اینجا، برای مقصود ما کافی است که تنها نام شخصیت‌هایی را که در این دوران بروز کرده و پایه گذار و جهت‌دهنده‌ی این حرکت‌ها در مقاطع مختلف تاریخی بوده‌اند و افکارشان بر سایر حرکت‌ها اثر گذاشته است ذکر کنیم؛ نظیر: عبدالرحمن کواکبی، شیخ محمد عبده، سید جمال‌الدین اسدآبادی، محمد اقبال لاهوری، ابوالعلاء المودودی، حسن البناء، مالک‌بن نبی، سید محمود طالقانی، علی شریعتی و مهدی بازرگان.

مؤلف سیر تحول قرآن، مهندس مهدی بازرگان، به طور قطع یکی از کسانی است که سهم عمده‌ای در شکل‌گیری حرکت نوین اسلامی ایران داشته است. به طوری که مطالعه و بررسی حرکت اسلامی ایران، بدون بررسی شخصیت افکار، آثار و فعالیت‌های سیاسی و فکری وی، و یا برعکس، امکان‌پذیر نبوده، ناقص و ناتمام خواهد بود.

**مهدی بازرگان** در سال ۱۹۰۷ (۱۲۸۶ ه. ش) در یک خانواده‌ی مذهبی در تهران، ایران، به دنیا آمد. پدرش از تجار معروف و خیر و روشنفکر زمان خود بود که در میان بازاریان و مسلمانان از حسن شهرت برخوردار بود. در دورانی که در ایران، به خصوص در محافل دینی، بحث علمی و منطقی و احتجاج با سایر ادیان مقبول و مرسوم نبود، پدر بازرگان، جلسات بحث و گفتگوی عقلانی و منطقی میان معتقدان مذاهب مختلف ایران، از جمله مسیحیان، منعقد می‌ساخت. وی حتی توانسته بود علاقه و همکاری یکی از روحانیون خوشنام آن زمان؛ آیت‌الله سید ابوالحسن طالقانی، پدر آیت‌الله سید محمود طالقانی، را نیز به این‌گونه جلسات جلب نماید.

## دیباچه‌ای برای سیر تحول قرآن<sup>۱</sup>

قرون ۱۹ و ۲۰ را می‌توان عصر تلاش برای بیداری و آگاهی ملت‌های مسلمان در سراسر جهان در نظر گرفت. در این دوران بیدارسازان و مصلحینی پیدا شدند که از استیلا‌ی بیگانگان بر شئون کشور و ظلم و ستم و بی‌عدالتی و فساد و استبداد حکام و سلاطین محلی اختلاف طبقاتی، فقر و محرومیت جهل و بی‌سوادی، بی‌خبری و نادانی اکثریت بزرگی از مردم، انحراف از اصول و مبانی اصیل اسلامی، یا به طور خلاصه از استبداد، استعمار و استثمار و استحمار احساس نگرانی و رنج نموده، تغییر و نجات مردم و جامعه و کشور را وظیفه‌ای برای خود دانسته و به اقدامات مختلفی دست زدند.

تفکرات و نگرش‌های این مصلحین و ویژگی‌های این حرکت‌ها، صرف نظر از محدودبودنشان در قلمرو ملیت‌های معین، کم و بیش مشترک و مشابه بوده است: در رابطه با جهل، بی‌خبری و نادانی مردم عموماً بیدارگری سیاسی؛ در رابطه با اعتقادات خرافی و انحرافی مسلمانان، بازگشت به قرآن و نوگرایی؛ در رابطه با ظلم و ستم و بی‌عدالتی حکام و امیران و سلاطین، عدالت‌خواهی و ستیزه‌گری؛ در رابطه با سلطه و استیلا‌ی بیگانه، استقلال‌طلبی و سازش‌ناپذیری. علاوه بر این، جهت‌گیری و گرایش عمومی این حرکت‌ها، با وجود ویژگی‌های ملی و بومی و منطقه‌ای، فراملیتی و جهان وطنی اسلامی و متوجه کل جهان اسلام بوده است. شاید نتوان به دقت تعیین کرد این حرکت‌های نواندیش و بیدارگر و

۱. این مقاله در مرداد ۱۳۶۵، بنا به درخواست مرحوم دکتر فلاتوری به عنوان دیباچه‌ای برای ترجمه انگلیسی (و آلمانی) سیر تحول قرآن مهندس بازرگان نوشته شد، اما متأسفانه آن ترجمه هرگز به چاپ نرسید.

**بازرگان** در چنین خانواده و محیطی رشد نمود و مدارس ابتدایی و متوسطه را در تهران گذراند و در سال ۱۹۲۷ (۱۳۰۶ ه. ش) توسط دولت همراه با گروهی از محصلین ایرانی جهت ادامه‌ی تحصیل روانه‌ی فرانسه، پاریس، گردید.

اعزام محصل ایرانی، برای کسب علوم جدید اروپایی از حدود یک قرن قبل از آن آغاز شده بود. اما در دوران سلطنت رضاشاه با وسعت بیش‌تر و برنامه‌ریزی دقیق‌تری ادامه یافت. در اعزام محصلین ایرانی به اروپا، هدف‌ها و نظرات متفاوتی مورد توجه بوده است. **رضاشاه**، به نقل از **بازرگان**، از دانشجویان اعزامی می‌خواست که: «وطن پرستی و علوم و فنون به ایران سوغات بیاورند». اما جو واقعی فرهنگی و سیاسی آن روز حاکم بر دولتمردان به صورت دیگری بوده است که **بازرگان** آن را به شکل عمیق‌تری ترسیم می‌نماید: «مملکت در تب تجدد و اصلاحات می‌سوخت. اصول و آثار تمدن اروپایی بیش‌تر مورد نظر و مد روز بود. غالباً چنین عقیده داشتند که اگر ما رو به تحصیلات عالی و تخصص بیاوریم، کارخانه بسازیم، تشکیلات فرنگی به ادارات و زندگیمان بدهیم، درمان دردها و رفع بیچارگی‌ها و عقب‌افتادگی‌هایمان خواهد شد.»

اما مسأله‌ی اعزام محصل ایرانی به اروپا، وجه دیگری هم داشت که موجب نگرانی بسیاری شده بود و آن تأثیر سوء فرهنگ اروپایی بر دانشجویان اعزامی بود. این نگرانی‌ها را **بازرگان** به اینگونه بیان کرده است: «بسیاری از پدر و مادرهای ما و خود ما نگران و اصرار داشتیم که اگر در این سفر تحصیلی موفق نشویم چیزی به دست بیاوریم، لااقل سرمایه قبلی و اخلاق و دین خود را از دست ندهیم.»

**بازرگان** جوان با این تفکرات و اندیشه‌ها روانه‌ی اروپا می‌شود و در آنجا با وجوه مختلف و متضاد زندگی فرانسوی، که تماماً برایش تازگی داشت، رو به رو می‌گردد. وی برخلاف بسیاری از جوانان هم‌سن و سال خود به جای سرگرم شدن و پرداختن به مظاهر سطحی زندگی پاریس و رفتن به کاباره‌ها و بهره‌گیری از آنچه جوانان هم‌سن او را جذب می‌کند، علاوه بر دروس دانشگاهی و رشته مهندسی، به مطالعه‌ی جدی‌تر و عمیق‌تر جامعه پرداخت و چهره‌های دیگر زندگی اروپایی، کلیسا، مذهب، فعالیت‌های علمی و خیریه و خدمات عمومی، احساس مسئولیت‌های فردی و اجتماعی، احساس تعلق افراد به جامعه، وجدان کاری و...

را مورد توجه و مطالعه‌ی خود قرار داد. و با فرانسویان علاقه‌مند به بحث درباره‌ی اسلام پرداخت.

این مطالعات اعتقاد **بازرگان** را به اصالت فرهنگ ملی، ایرانی و اسلامی راسخ‌تر ساخت به طوری که طی یک سخنرانی برای ایرانیان مقیم پاریس تحت عنوان «مقلد نباشیم» به انتقاد از خودباختگی و ازخودبیگانگی برخی از ایرانیان در برابر فرهنگ اروپایی و نفی اصالت و ارزش‌های ایرانی-اسلامی دست زد.

**بازرگان** پس از اتمام تحصیلات خود در رشته‌ی مکانیک و مهندسی ماشین در سال ۱۹۳۴ (۱۳۱۳ ه. ش) به ایران بازگشت. وی بعدها ره‌آورد این سفر خود را چنین جمع‌بندی کرد:

۱. معلومات مهندسی و تمرینات تخصصی.

۲. اعتقاد و علاقه‌ی فزون‌یافته به اسلام، ولی نه اسلام خرافی و انحرافی تشریفاتی، فردی، بلکه اسلام اصیل، اجتماعی، زنده و زنده‌کننده.

۳. احساس این واقعیت بزرگ که سازنده و صاحب تمدن و سروری ممالک اروپا یک شخص و یک مقام نبوده تمام افراد در آن سهیمند.

۴. کشف این راز بزرگ که زندگی اروپا و ضامن بقاء و پیروزی ملت‌ها در شکل نظام اجتماعی است نه انفرادی و شخصی.

**بازرگان** پس از بازگشت به ایران یک سال به خدمت سربازی رفت و سپس در سال ۱۹۳۶ م (۱۳۱۵ ه. ش) با سمت دانشیاری در **دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران** کار تدریس و تربیت مهندسين جوان ایرانی را آغاز کرد، با درس **ترمودینامیک** و **کرسی ماشین‌های حرارتی**<sup>۱</sup> و بعداً در سال ۱۳۲۵ در جایگاه ریاست دانشکده فنی. در سال ۱۹۴۰ (۱۳۱۹ ه. ش) **بازرگان** در یکی از حلقه‌های فعال اسلامی به نام «**کانون اسلام**» با **آیت‌الله سید محمود طالقانی** آشنا شد. این آشنایی به هم‌زمانی و همکاری عمیقی منجر گردید که تا ۴۰ سال بعد، یعنی تا زمان درگذشت **طالقانی** در سپتامبر ۱۹۷۹ (شهریور ۱۳۵۷ ه. ش) ادامه یافت.

در جلسات این کانون بود که **بازرگان** «**مذهب در اروپا**» را سخنرانی کرد که

بعدها به صورت سلسله مقالات در مجله‌ی «دانش آموز»، ارگان کانون اسلام، منتشر شد.

در آن زمان در ایران و برخی دیگر از کشورهای اسلامی، چنین رایج شده بود که پیشرفت علوم و فنون جدید در اروپا به علت پشت کردن و جدا شدن مردم از مذهب است و چنین تبلیغ می‌شد که راه ترقی و سعادت مردم مشرق زمین و خصوصاً مسلمانان تبعیت از اروپاییان و ترک دین و مذهب است. بازرگان به این باور باطل رایج پاسخ داده و نشان می‌دهد که مذهب در اروپای پیشرفته نه تنها نمرده بلکه زنده و بسیار هم فعال است. آنچه در اروپا رخ داده است تحول در گرایش و نگرش کلیسا و مراکز و مقامات روحانی نسبت به علوم، جامعه، انسان و نقش مذهب و سازمان‌های مذهبی و روحانیون، نه به عنوان متولی مردم و نماینده‌ی خدا در روی زمین بلکه به عنوان خدمتگزار مردم، می‌باشد.

به این ترتیب بازرگان در این مقاله خود، که شاید دومین موضوع اجتماعی او بعد از سخنانش درباره‌ی نفی تقلید می‌باشد، به یک باور غلط و نادرست جواب داده است. این یکی از ویژگی‌ها در بسیاری از آثار بازرگان است که از طرح مسائل مجرد و ذهنی و تئوری که با نیازهای روزمره جامعه، یا حداقل بخشی از جامعه ارتباطی ندارد خودداری کرده است و برعکس اساسی‌ترین سؤال یا شبهه‌ی سیاسی و اجتماعی روز را، به تشخیص خود انتخاب می‌کند و طی سخنرانی یا مقاله‌ای به آن جواب می‌دهد. به عبارت دیگر قسمت اعظم آثار بازرگان انعکاس مبرم‌ترین موضوع اساسی روز جامعه‌ی ایرانی، یا حداقل روشنفکران، در طی سال‌های ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ ه. ش) به بعد می‌باشد. به عبارت دیگر بررسی آثار بازرگان انعکاس سیر تحول اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی و دینی جامعه‌ی ایرانی طی ۴۰ سال گذشته است.

سپتامبر ۱۹۴۱ (شهریور ۱۳۲۰ ه. ش) نقطه‌ی عطفی است در تاریخ معاصر ایران و آغاز مرحله جدیدی در زندگی سیاسی-اجتماعی بازرگان. در این زمان **جنگ جهانی دوم** آغاز شده بود و در آن سال ارتش متفقین وارد ایران شده و کشور را اشغال نظامی کرده بود. آن‌ها **رضاشاه** را که علیرغم انگلیس‌ها به آلمان‌ها نزدیک

شده بود عزل و او را به **افریقای جنوبی** بردند و پسرش **محمدرضا** را به جای او شاه کردند. شرایط خاص دوران جنگ، ضعف شاه جدید، نارضایتی‌های عمومی و عمیق مردم، نیاز متفقین به استفاده از راه‌های ایران برای ارسال نیرو و سایر احتیاجات ارتش شوروی به آن کشور، همه دست به دست هم داده و وضعیتی را به وجود آورده بود که به منظور حفظ آرامش هر چه بیش‌تر در پشت جبهه در ایران، آزادی‌های سیاسی و دموکراتیک رعایت و فضای سیاسی بازگردد. بر این اساس کلیه‌ی زندانیان سیاسی آزاد شدند، محدودیت و سانسور مطبوعات لغو شد. تشکیل اجتماعات بلامانع گردید و در نتیجه فعالیت‌های سیاسی آزاد شد. طیفی از احزاب و گروه‌های سیاسی با اندیشه‌های متنوع و متضاد، از چپ افراطی تا راست افراطی طرفدار و وابسته به روسیه، انگلیس، آلمان و یا مستقل و ملی، مارکسیست یا مسلمان به وجود آمدند.

جامعه‌ی ایرانی، بعد از حدود ۲۰ سال حاکمیت استبداد مطلق، مشخصات یک جامعه‌ی نسبتاً آزاد سیاسی را پیدا کرد و مردم دموکراسی نسبی را تجربه کردند. از این تاریخ (سپتامبر ۱۹۴۱) به بعد، سه حرکت عمده‌ی سیاسی-اجتماعی با هویت و ویژگی‌های خاص بروز و ظهور پیدا کرد که عبارتند از: حرکت کمونیستی (**حزب توده** و اقمار آن) - (احزاب ملی، نظیر **حزب ایران و جبهه‌ی ملی** به رهبری **دکتر مصدق**)، و حرکت اسلامی.

اگرچه در نگاه اول به نظر می‌رسد که بروز و ظهور این سه حرکت مشخصاً از ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ ه. ش) به بعد می‌باشد اما باید توجه داشت که هر سه حرکت ریشه در تاریخ دور و نزدیک ایران داشته‌اند. آنچه این حرکت‌ها را از دوران قبلی متمایز می‌سازد تغییر در چهره‌ها، روش‌ها، اولویت‌ها، و خصوصیات تازه‌ای است که هر یک از آن‌ها در این دوران پیدا کرده‌اند.

از این سه حرکت، کمونیست‌ها به چند دلیل زودتر از سایر گروه‌ها و نیروها کار حزبی خود را آغاز کردند. اولاً آن‌ها یک هسته‌ی نسبتاً متشکل داشتند که اگرچه در اواخر سلطنت رضاشاه همگی دستگیر و زندانی شده بودند، اما به هر حال انسجام خود را حفظ کرده و به محض آزاد شدن از زندان، در سپتامبر ۱۹۴۱، بلافاصله **حزب توده‌ی ایران** را تأسیس نمودند. ثانیاً صریحاً به روسیه‌ی شوروی



وابسته و از انواع حمایت‌های آشکار و نهان آن دولت برخوردار بودند. علاوه بر این به علت ضرورت جنگ متفقین علیه فاشیسم در اروپا، فعالیت حزب توده مورد تأیید انگلیس نیز بود. در شرایط خلاء سیاسی بعد از سپتامبر ۱۹۴۱ (شهریور ۱۳۲۰ ه. ش)، حزب توده به سرعت رشد کرد و در میان طبقات مختلف، به خصوص تحصیل کرده‌ها، در دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها و در کارخانجات نفوذ و قدرت فراوانی پیدا کرد. به طوری که در بسیاری از این مراکز فعال مایشاء گردید. **حزب توده‌ی ایران** دو ویژگی عمده‌ی سیاسی و ایدئولوژیک داشت. از جهت سیاسی، نظریه‌ی تقسیم جهان به دو بلوک شرق و غرب یا کمونیسم و سرمایه‌داری را مطرح کرده و تبلیغ می‌نمود که بدون وابستگی به این دو بلوک و توازن سیاسی، استقلال کشور میسر و ممکن نیست. به عبارت دیگر حزب توده امکان هرگونه حرکت ملی و مستقل و غیر وابسته به بیگانگان را به طور کلی نفی می‌کرد. از جهت ایدئولوژی، حزب توده ایران به مارکسیسم و ماتریالیسم، که یک جهان‌بینی الحادی و طبیعتاً ضد دینی است، معتقد بود و آن را تبلیغ می‌کرد. این ویژگی‌ها، هر دو در تعارض بنیادی با فرهنگ ایرانی-اسلامی بود و موجب واکنش‌های شدیدی که بعداً به آن‌ها اشاره می‌شود، گردید.

باید یادآور شد که تنها حزب توده نبود که نظریه‌ی وابستگی را در باب فعالیت‌های سیاسی تبلیغ می‌کرد. عناصر و گروه‌های مثلاً علاقه‌مند یا وابسته به انگلیس نیز، که فعال هم بودند و حاکمیت به طور عمده در کنترل آن‌ها بود، نظریه‌ی وابستگی را تبلیغ می‌کردند. تا آنجا که گروه‌هایی هم به وجود آمدند که تصور می‌کردند که اگر می‌خواهند با سلطه‌ی استعمار انگلیس مبارزه نمایند و از روس‌ها نیز دلخوشی نداشته و وحشت دارند، پس باید بروند به سراغ یک قدرت خارجی دیگر، نظیر امریکا. در شرایط سال‌های بعد از ۱۹۴۱ فلسفه‌ی سیاسی حاکم بر افکار بسیاری از روشنفکران و دولتمردان ایران این باور بود که هر اتفاقی در ایران می‌افتد دست اجانب در کار است و نیروی مستقل غیر وابسته به خارجی نمی‌تواند وجود داشته باشد و وجود ندارد. چیزی که بعدها، حتی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی موجب شد که برای سرپوش گذاشتن بر هر ضعف و نقصان داخلی، نیروهای خارجی مورد سرزنش قرار گیرند.

پدیده‌ای که **بازرگان** بعدها آن را «**بیگانه‌زدگی**» (یا بیگانه‌پرستی و بیگانه‌ترسی) نامیده است.

**حزب توده ایران** تنها یک گروه سیاسی وابسته به شوروی نبود. بلکه یک سازمان مارکسیستی و ضد دینی بود که نظریه‌ی مارکس را در باره‌ی افیون بودن دین به اسلام نیز تسری داده و در جامعه‌ی شدیداً و عمیقاً مذهبی ایران، علیه دین تبلیغ می‌کرد. گروه‌های دولتی وابسته به انگلیس و غرب نیز به جهات دیگری نظریه‌ی **سکولاریسم** را تبلیغ می‌کردند و راه نجات و سعادت ایران را در پشت سر نهادن و زیر پا گذاشتن دین و ارزش‌های دینی و پناه بردن به فرهنگ اروپایی و اقتباس و تقلید از اروپاییان در تمام زمینه‌ها می‌دانستند. تب مبارزه با دین شدت خاصی گرفته بود. جهل و بی‌خبری و حتی بی‌اطلاعی مسلمان‌ها و باورهای خرافی، دور بودن از آموزش‌های اصیل قرآن و تعصبات کور و جاهلانه همه دست به دست هم داده زمینه‌های مناسبی را برای اعراض جوانان از دین فراهم ساخته بود. مجموعه‌ی عوامل بالا موجب واکنش‌هایی گردید که به پیدایش دو حرکت ملی و اسلامی انجامید.

حرکت ملی دیرتر از حرکت مارکسیستی، اما زودتر از حرکت اسلامی بروز سیاسی و اجتماعی پیدا کرد.

ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی خود در طول تاریخ به کرات مورد تهاجم نیروهای خارجی قرار گرفته است و ایرانیان طعم تلخ استیلای خارجی را به دفعات چشیده‌اند. این امر سبب شده است که عنصر ضد سلطه‌ی اجنبی در فرهنگ ملی ایران ریشه‌ای عمیق داشته باشد. آموزش‌های اسلامی، دایره بر نفی و حرمت سلطه غیر مسلمانان بر مسلمانان این عنصر ضد اجنبی را در فرهنگ ایرانی تقویت نموده است. لذا هر زمان خطر استیلای خارجی ایران را مورد تهدید قرار داده و حرکتی علیه این سلطه به وجود آمده است به سرعت رشد نموده و گسترش یافته است. بر همین اساس گروه‌های وابسته به اجانب مورد تنفر شدید مردم بوده‌اند.

در قرون ۱۹ و ۲۰، ایران بارها توسط دو همسایه‌ی قدرتمند شمالی (روس) و جنوبی (انگلیس) تحت فشار قرار می‌گرفته است. در حالی که بعضی از مقامات دولتی برای خنثی ساختن این فشارها معتقد بودند که باید به هر یک از دو همسایه

امتیازات مشابهی را بدهند، وطن پرستان ایرانی معتقد بودند که می‌توان و باید از تضادهای میان این دو استفاده کرد و به هیچ‌یک از آن‌ها امتیازی که علیه مصالح ایران باشد نداد.

پس از ۱۹۴۱ وضعیت مشابهی در صحنه‌ی سیاست ایران به وجود آمد. هیأت حاکمه، که وابسته به انگلیس بود و از جانب آن دولت حمایت می‌شد، به حفظ مناسبات خود با انگلیس و قراردادهای گذشته، که خلاف مصالح ملت ایران بود، اصرار می‌ورزید. **حزب توده‌ی ایران** نیز معتقد بود که باید منافع و نفوذ انگلیس و روس و امریکا در ایران را به رسمیت شناخت و به جای مبارزه با نفوذ استعماری انگلیس و خلع ید از آن‌ها، امتیازات مشابهی به روس‌ها در شمال و به امریکا در جنوب شرقی داد و موازنه میان آن‌ها برقرار ساخت. این نظریه که به «**موازنه‌ی مثبت**» معروف گردید در نظر وطن خواهان برابر بود با قبول محو و نابودی کامل ایران و لذا به شدت مورد مخالفت مردم قرار گرفت و پیدایش حرکت ملی را سبب شد. بروز خارجی این حرکت با روی صحنه آمدن **دکتر مصدق** و به موازات آن تأسیس احزاب و گروه‌های ملی، نظیر **حزب ایران**، همراه بود، حرکت ملی، به اصالت حاکمیت ایران اعتقاد داشت و برای کسب استقلال همه‌جانبه و قطع نفوذ استیلای خارجی بر شئون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی ایران مبارزه را آغاز کرد. به عبارت دیگر حرکت ملی، به رهبری دکتر مصدق، استراتژی عمومی و کلی خود را بر عنصر ضد اجنبی فرهنگ ایرانی-اسلامی پایه‌گذاری کرد و از آن تغذیه نمود.

**دکتر مصدق** در برابر نظریه‌ی «موازنه‌ی مثبت»، نظریه «**موازنه‌ی منفی**» را مطرح کرد. به این معنا که ایران نباید به هیچ دولت خارجی امتیازات زیانباری که منافی استقلال کشور است بدهد و آنچه را هم که در گذشته به خارجیان داده شده است، نظیر قرارداد نفت با انگلیس، با استفاده از حق حاکمیت ملی، به نفع مصالح مملکت، باید ملی و از آنان خلع ید نمود.

حرکت ملی اگرچه با کمی تاخیر نسبت به حزب توده بروز و ظهور پیدا کرد و اگرچه کندتر از حزب توده رشد نمود، اما به تدریج ریشه‌دارتر و گسترده‌تر از آن گردید.

حرکت ملی ویژگی دیگری در رابطه با مذهب داشت. حرکت ملی اساساً یک

حرکت مذهبی نبود - اما ضد دینی هم نبود. اگرچه بخش مهمی از روحانیت به صحنه آمده و از آرمان‌ها و هدف‌های جنبش ملی حمایت کرد، و مدافع آن شد، و بخشی از رهبری را هم به دست گرفت، اما حرکت ملی حرکت دینی نبود و نشد. ولی ورود رهبرانی از روحانیون به صحنه مبارزه به حرکت ملی کمک کرد تا بتواند تمام اقشار ملت، اعم از دینی و غیر دینی، را به خود جذب کرده و در خدمت اهداف ملی و قطع استیلای اجانب و کسب استقلال واقعی و تحقق حاکمیت ملت بسیج نماید.

**مهندس بازرگان** به لحاظ سیاسی به این حرکت ملی تعلق داشت. اگرچه وی به هیچ‌یک از احزاب سیاسی ملی آن زمان نه پیوست، اما با مؤسسان و فعالان برخی از این احزاب نظیر حزب ایران، دوستی و سوابق همکاری داشت.

گفته شد که حرکت ملی، یک جنبش ضد استعماری، علیه استیلای خارجی بود و مهندس بازرگان به این حرکت تعلق خاطر پیدا کرد. اما از همان ابتدای کار، نگرش بازرگان با سایر متفکرین و رهبران حرکت ملی یک تفاوت اصولی داشت، که اگرچه در آن موقع چندان توجه نشد، اما بعدها این تفاوت به صورت یک خط مشی اصولی مطرح و پیگیری شد. بازرگان ریشه‌ی نفوذ و سلطه‌ی اجانب را در داخل مملکت می‌دید. و مبارزه با استیلای خارجی را هم در محور فعالیت‌ها و تأثیرهای سیاست‌های خارجی و در مبارزه با عوامل داخلی آن‌ها می‌دانست. بازرگان معتقد بود که استعمار جدید غربی در ایران حدود ۲۵۰ سال سابقه دارد در حالی که استبداد داخلی، ریشه در ۲۵۰۰ سال تاریخ ایران دارد. استیلای خارجی، همیشه از طریق استبداد داخلی بر ایران مسلط شده است. برای قطع نهایی نفوذ استیلای خارجی باید استبداد داخلی را در تمام ابعادش از بین برد. بازرگان استبداد داخلی را تنها در شکل سیاسی آن نمی‌دید، بلکه وجوه فرهنگی آن را نیز در نظر می‌گرفت و حتی بیش از مبارزه با وجه سیاسی استبداد به مبارزه با فرهنگ استبدادی توجه نشان می‌داد. برای از بین بردن استبداد، تنها تغییر شکل سیاسی، مثلاً از نظام شاهنشاهی به جمهوری، کافی نیست باید ریشه‌های فرهنگ استبدادی، که مردم عموماً به آن مبتلی هستند از بین برود تا زمینه‌ای برای رشد استبداد سیاسی پیدا نشود. در غیر این صورت، نظام سیاسی هر شکلی داشته باشد،

همچنان دچار استبداد خواهد شد. و استبداد داخلی در هر شکلی که باشد، به استیلائی خارجی نیز منجر می‌گردد.

تجربه‌ی تاریخی در ایران نیز صحت این دیدگاه را نشان داده است. حرکت‌های ضد استعماری، در روند رو به رشد خود لاجرم به نقطه‌ای می‌رسند که ادامه‌ی آن‌ها جز در مبارزه با استبداد داخلی میسر نمی‌باشد. در قیام تنباکو محور اصلی مبارزه‌ی مردم علیه سلطه‌ی انگلیس بود اما سپس به مبارزه علیه استبداد شاه و انقلاب مشروطه منجر شد. در جنبش ضد استعماری ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق مبارزه به ضد استبدادی نیز ارتقاء پیدا کرد. در انقلاب اسلامی اخیر ایران محور اصلی مبارزه علیه استبداد شاهنشاهی بود. حوادث بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و مسائلی که به وجود آمد صحت تحلیل بالا را نشان می‌دهد.

**بازرگان** راه مبارزه با استیلائی خارجی را تحقق حاکمیت ملت و آگاهی و هوشیاری نیروهای داخلی و جلوگیری از استبداد، در هر شکل و به هر نام می‌دانست.

حرکت اسلامی، سومین پدیده‌ی سیاسی-اجتماعی-فکری در صحنه‌ی ایران در سال‌های ۱۹۴۱ به بعد می‌باشد. این حرکت از دو حرکت دیگر دیرتر بروز و ظهور نمود، اما به تدریج و آرام‌آرام قدرت و عمق بیش‌تری پیدا کرد.

حرکت اسلامی، همان‌طور که گفته شد، ریشه در تاریخ گذشته‌ی ایران داشته و دارد، اما آنچه به نام حرکت نوین اسلامی، که در سال‌های ۱۹۴۱ به بعد، بروز پیدا کرده است به علت و ویژگی‌هایش از گذشته متمایز می‌گردد، که عمده‌ترین آن وجود دو جریان عمده‌ی اسلامی، یکی جریان اسلامی دانشگاهی و دیگری جریان اسلامی فیضیه یا روحانیون، در درون این حرکت می‌باشد.

جریان اسلامی دانشگاهی یا روشنفکری، از دانشگاه توسط استادان و دانشجویان آغاز گردید. و به طور مشخص **دکتر سحابی** و **مهندس مهدی بازرگان** را می‌توان پیشگامان و مؤسسين این جریان دانست. هر دو جریان را به یک معنا می‌توان اصول‌گرا دانست اما در حالی که جریان اسلامی دانشگاهی یک حرکت نوگرا و جریان اسلامی روحانیون حرکتی سنت‌گرا است هر دو جریان در آغاز و در

موارد متعدد حاصل عکس‌العمل وجدان دینی مسلمانان در برابر فعالیت افکار و ادیان ضد اسلامی (مانند بهائیت و کسروی و غیره) و گروه‌های ضد دینی و تبلیغات مسیحی و مارکسیستی بود. اما محتوای عکس‌العمل هر یک از این دو گروه یعنی تحصیل کرده‌های دانشگاهی و روحانیون جوان حوزه‌ی علمیه با هم متفاوت بوده است.

برای روشن شدن موضوع به واکنش‌های مختلف در برابر برخورد فرهنگ غربی با فرهنگ ملی، اسلامی ایران می‌پردازیم.

**واکنش اول** عبارت بود از خودباختگی کامل از جانب بسیاری از تحصیل‌کرده‌های غربی. این واکنش به طور کامل مجذوب و مسحور فرهنگ، علوم و فنون غرب شده بود و علت بدبختی و عقب‌ماندگی ایرانیان را در فرهنگ، آداب و رسوم، اعتقادات و باورهای مردم دانسته و تنها راه سعادت و نجات کشور را در غربی شدن تمام عیار و کامل ایرانیان، از فرق سر تا ناخن انگشتان پا، و پشت سر گذاشتن عقاید و ارزش‌ها و هویت ملی، اعم از ایرانی یا اسلامی می‌دانست و تبلیغ می‌کرد. این گرایش، معتقدات دینی و اسلامی را نیز نفی می‌کرد و حداکثر معتقد بود که نظیر اروپائیان، مذهب را باید یک امر درونی و شخصی میان فرد و خدا محسوب نمود و دین نه تنها از سیاست بلکه از سایر امور زندگی نظیر تعلیم و تربیت، اقتصاد و غیره به کلی جدا گردد. این تفکر غرب را نیز با همین ویژگی‌ها معرفی می‌کرد و آن‌ها را سبب و علت و یا دلیل رشد و توسعه و پیشرفت آنان می‌دانست. در عمل نیز رفتار ایرانیانی که برای تحصیل به اروپا رفته و یا با فرهنگ اروپایی آشنا شده بودند، و یا به کسب علوم جدید در اروپا نائل گشته بودند، این فکر را تقویت می‌کرد که کسب علوم جدید خود به خود مترادف است با بی‌دینی و فرنگی شدن. فعالیت گسترده و شدید کمونیست‌ها و سایر گروه‌های ضد دینی و مسلک‌های جدید انحرافی، نیز این گرایش را تقویت می‌کرد. این پدیده بعدها در ایران به **غرب‌زدگی** و در بعضی از کشورهای اسلامی به «**مستغرب**» و یا به «**سندروم افندی**» شناخته و معروف شد.

**واکنش دوم** در برابر تهاجم غربی، که بعضاً با سلطه سیاسی و نظامی مستقیم یا غیر مستقیم غرب تقویت و تشدید شده بود، عبارت بود از احساس خطر شدید و

مقابله با آن، اما به صورت نفی کامل و صد در صد هر آنچه به نام غرب به ایران وارد می‌شد، اعم از علوم و فنون و فرهنگ. این واکنش افراطی از جانب روحانیون و گروه‌ها و مراکز مذهبی قشری و بی‌اطلاع، یا با اطلاع ناقص و نارسا از آنچه در غرب می‌گذرد، صورت می‌گرفت و درست به همان دلیل که واکنش افراطی اول کسب علوم جدید را مترادف و ملازم نفی دین معرفی می‌کرد، این واکنش افراطی هرگونه تمایل و توجه و حرکت به سوی علوم و فنون جدید غرب را مترادف با بی‌دینی، الحاد، ضدیت با دین، فساد اخلاق و ارتداد و سقوط دانسته و آن را یکپارچه رد می‌کرد و در برابر آن موضعی کاملاً منفی اتخاذ کرده بود. بسیاری از مراجع مذهبی و روحانیون، وقتی خود را در مواجهه با تهاجم فرهنگی غرب، که همراه با حمایت‌های سیاسی و گاه نظامی بود، ناتوان دیدند، به درون خود فرو رفته و به دور خود حصاری کشیده و خود را منزوی ساختند. این عکس‌العمل طبیعی بسیار ابتدایی در برابر پدیده‌ی ناشناخته‌ی غرب بعدها در سرنوشت روحانیون و جریان اسلامی برخاسته از فیضیه، حتی در دوران انقلاب اسلامی ایران اثرات کاملاً منفی مشخصی را بر جای گذاشت.

**واکنش سوم** از جانب کسانی بود که به جای عکس‌العمل افراطی قبول یا نفی همه‌جانبه‌ی فرهنگ و علوم و فنون غربی، به مطالعه‌ی جدی و جامع‌الاطراف آن پرداخته و به این جمع‌بندی رسیدند که **اولاً** علوم و فنون جدید اروپا محصول کار غرب تنها نیست، بلکه دستاوردهای بشری هستند و تمام ملت‌ها و نژادها از جمله خود مسلمان‌ها، در به وجود آمدن و تکمیل آن سهیم بوده‌اند. **ثانیاً** حساب علوم و فنون جدید را که از غرب گرفته می‌شد، از فرهنگ و آداب و رسوم و روابط اجتماعی و اخلاقی و سیاست‌های استعماری آنان جدا کردند.

این افراد معتقد بودند و اصرار داشتند که **اولاً** بدون اقتباس و احاطه بر علوم و فنون و افکار غربی ممکن نیست به رفع تسلط آن‌ها و احراز استقلال نائل شویم. **ثانیاً** به خوبی می‌توان با حفظ هویت ملی ایرانی-اسلامی این فنون و علوم را فراگرفت و برای بهبود اوضاع عمومی کشور به کار بست، بدون آنکه الزاماً بی‌دین شد. این واکنش، کسب علوم جدید را ضرورتاً مترادف با نفی دین و اعتقادات - مذهبی و باورهای ملی و محلی و آداب و رسوم ایرانی نمی‌دانست. بلکه معتقد بود

که از آن راه، بهتر می‌توان به اثبات حقانیت و اصالت اسلام، برای حفظ ایمان و افزایش معرفت رسید.

این واکنش سوم، برخلاف دو واکنش مسلط اول و دوم، در ابتدا بسیار ضعیف و طرفداران آن اندک بود. خصوصاً که هنوز نمونه‌های عملی و عینی که اثبات این نظریه باشد و به مردم نشان بدهد که می‌توان به اروپا رفت و این علوم را کسب کرد و همچنان مسلمان باقی ماند، به جامعه ارائه نشده بود. بلکه برعکس، آنچه ارائه شده بود و مردم آن را لمس و درک کرده و موجب نگرانی آنان شده بود، جوانانی بودند که برای تحصیل علوم جدید به اروپا و فرنگ رفته بودند و یا در مدارس جدید درس خوانده بودند و عموماً غرب‌زده یا مستفرنگ شده بودند. مؤثرترین راه مقابله با این دو واکنش بیمارگونه، ارائه‌ی الگو بود. دو یار قدیمی، **دکتر یدالله سحابی و مهندس مهدی بازرگان**، به همراه **دکتر محمد قریب، دکتر محمود سیاسی، و مهندس حسینی**، از جمله معدود کسانی بودند که به این گرایش تعلق داشتند و پس از سال‌ها تحصیل در اروپا وقتی به کشور بازگشتند نه تنها دین خود را از دست نداده بودند، بلکه در اصالت اسلام و ضرورت پای‌بندی به آن معتقدتر و عمیق‌تر و متعهدتر شده بودند. و به قول **بازرگان** حاصل و دستاورد سفرش به اروپا: «اعتقاد و علاقه‌ی فزون‌یافته به اسلام، ولی نه اسلام خرافی و انحرافی، تشریفاتی و فردی، بلکه اسلام اصلی، اجتماعی، زنده و زنده‌کننده» بود.

این جمع‌بندی، در واقع بیان یک واقعیت دیگری نیز می‌باشد. و آن این که وقتی صحبت از اسلام می‌شود باید به یک سؤال اساسی که در آن زمان مطرح شده بود و هنوز هم به قوت خود باقی است پاسخ داد و آن این که «**کدام اسلام؟**». **بازرگان** از جمله کسانی است که از همان ابتدای بازگشت از اروپا، در عین حال که تعهدش به اسلام بیش‌تر و عمیق‌تر شده بود اما از دو اسلام صحبت می‌کرد: **اسلام اصلی** که اجتماعی و زنده و زنده‌کننده است و **اسلام اسمی** که آلوده به انواع خرافات، سنت‌های بومی و محلی جدا و منحرف شده از آموزش‌های اصیل قرآنی و سیره‌ی واقعی پیامبر که صرفاً به یک سلسله ادعیه و اوراد و تشریفات مذهبی فردی، که بعضاً غیر دینی و یا ضد دینی هم هست تبدیل گردیده است. یا به تعبیر دیگری اسلام سنت‌گرا (نه اصول‌گرا) توجیه‌کننده‌ی فقر و محرومیت و ستم حاکم بر

جوامع مسلمان یا اسلام‌نوگرای بیدارکننده و اصلاح‌گر عدالت‌خواه و ستیزه‌گر علیه ظلم و ستم.

از سال ۱۹۴۱ به بعد، تقابل و درگیری میان‌گرایش‌های مختلف سیاسی و فرهنگی و دینی به شدت گسترش پیدا کرد. در مراکز تحصیلی و دانشگاهی، دولتی، و احزاب و گروه‌های سیاسی، عموم روشنفکران، عقاید ضد دینی یا غیر دینی حاکم بود. در محافل دینی سنتی روحانیون، اکثریت کثیری از مردم عامی، خرافات، تعصب‌ها، قشریگری، مخالفت با هر پدیده‌ی نو، ولو مفید و غیر مغایر با اسلام، حاکم بود. آن دسته از جوانانی که عقاید اسلامی خود را حفظ کرده بودند و علیرغم فشارهای اجتماعی در جهت عدم ادامه‌ی تحصیل علوم جدید توانسته بودند به دانشگاه‌ها راه بیابند، در محیط‌های آموزشی، خود را تحت فشار شدید سیاسی-فرهنگی، تبلیغاتی مارکسیست‌ها و سایر جریانات و عقاید ضد دینی یافتند و ناگهان خود را تنها و غریب دیدند. از هر طرف انواع سؤالات و شبهات مطرح می‌گردید. این جوانان به زودی دریافتند که در این محیط‌ها و در پاسخ به این سؤالات و شبهات تنها کافی نبود که به قرآن و حدیث و یا کتب فقهی استناد کنند. چرا که مخالفین آنان، اصل و اساس دین را مورد تهاجم قرار داده و به زیر سؤال کشیده بودند. احساس این جوانان این بود که نه تنها هویت دینی آنان در معرض خطر است و باید آن را حفظ کنند، بلکه احساس کردند که رسالت دفاع از حقانیت و اصالت اندیشه‌ی اسلامی را نیز بر عهده دارند. این جوانان نه تنها در محیط‌های آموزشی و در جامعه احساس غربت و تنهایی می‌کردند، بلکه عموماً و اکثراً در محیط‌های خانوادگی، و حتی در محیط‌های مذهبی سنتی نیز تنها و غریب بودند. چرا که در این محیط‌ها اولاً طرح سؤالات اساسی مساوی بود با عکس‌العمل شدید و متهم شدن به بی‌دینی و یا لابلالیگری دینی. ثانیاً پاسخ‌هایی که احیاناً دریافت می‌کردند حتی خود این جوانان را قانع نمی‌کرد، تا چه رسد به این که در برخورد و احتجاج با گروه‌های الحادی بخواهند از این پاسخ‌ها استفاده کنند. علاوه بر این بسیاری از باورهای سنتی دینی، که از طریق آموزش‌های مذهبی در خانواده‌ها مطرح می‌گردید آنچنان همراه با خرافات بی‌پایه در قرآن و سنت بود که بسیاری از جوانان را دچار ابهام و تردید کرده بود. جوانان مسلمان تحصیل کرده تشنه و

جویای راه‌هایی بودند که دین اصلی را از عقاید خرافی و باورهای اساطیری مخلوط شده جدا کرده و مشخص سازد.

در چنین شرایطی بود که بازرگان کار اسلامی خود را در محیط دانشگاه آغاز کرد. محور اصلی فعالیت‌های بازرگان به همراه **دکتر سبحانی** و **آیت‌الله طالقانی** -روحانی جوانی که با تمام وجودش درد و خطری که جوانان و جامعه را تهدید می‌کرد لمس کرده بود- آشنا کردن نسل جوان با اندیشه‌های قرآنی، پاسخ به شبهات و تقویت مبانی فکری و اعتقادی و مجهز کردن جوانان برای مقابله با عقاید انحرافی، خرافی و ضد دینی بود. **طالقانی** که از حوزه‌ی علمیه‌ی قم فارغ‌التحصیل شده بود خود را از شیوه‌ی کار سنتی روحانیون، یعنی پرداختن به محراب و منبر و بعضاً دکانداری دینی جدا ساخت و راه تربیت و تزکیه و تذکر و بیدارسازی ملت را برگزید. او «**بازگشت به قرآن**» را محور و شیوه عمل خود قرار داد. مسجدی که در مرکز شهر، که ضمناً مرکز تفریحات جدید اروپایی برای جوانان بود، سنگر او شد و در آنجا، شب‌های جمعه، بعد از نماز مغرب، به آشنا ساختن و آموزش قرآن و تفسیر و تفهیم آن برای مردم، خصوصاً جوانان تحصیل کرده پرداخت. همزمان با آغاز این فعالیت‌ها در تهران، **استاد محمد تقی شریعتی**، پدر مرحوم **دکتر علی شریعتی** در مشهد نیز فعالیت مشابهی را آغاز کرد. و جوانان و دانشجویان تشنه فهم اندیشه‌های اصیل اسلامی را به دور خود جمع کرد و تربیت نمود. شاگردان این استاد، از جمله فرزندش **دکتر شریعتی**، بعدها خود منشاء خدمات اسلامی فراوان شدند.

سلطه سال‌های متمادی استبداد در ایران و شرایط خاص جغرافیایی و اقلیمی روحیه فردگرایی و تک‌روی و فقدان همکاری‌های جمعی را در بین ایرانیان تقویت نموده بود. **بازرگان** به عنوان جمع‌بندی دوران تحصیل خود در اروپا یکی از علل موفقیت اروپاییان را کار جمعی و گروهی می‌دانست. در بازگشت به ایران و پس از سقوط **رضاشاه** و فراهم آمدن امکانات برای فعالیت‌های گروهی و جمعی و به منظور آموزش و تقویت کار جمعی، وی یکی از بنیان‌گزاران **کانون مهندسیین ایران**، یکی از اولین نهادهای گروهی-صنعتی گردید. خود او نیز به عنوان اولین رئیس کانون انتخاب شد، و مجله‌ی صنعت را به عنوان ارگان این کانون تأسیس و

منتشر کرد. (اولین شماره در مارس ۱۳۲۳/۱۹۴۴ ه. ش). **کانون مهندسين ايران** توانست به سرعت اکثریت قریب به اتفاق مهندسين ایرانی را در یک سازمان واحد و متشکل گرد هم آورد و به انجام خدمات فنی و مهم‌تر از آن آموزش همکاری جمعی، توفیق یابد. در آن زمان فعالیت‌های سیاسی، احزاب و دستجات و جنجال سیاسی، بخش عظیم روشنفکران را به خود مشغول ساخته بود.

بسیاری از اتحادیه‌ها و کانون‌های کارگری و صنفی و حرفه‌ای تحت تأثیر جریانات سیاسی روز قرار گرفته و دچار کشمکش‌های داخلی شده بودند. **بازرگان** بر این باور بود، که سازمان‌های حرفه‌ای و صنفی، حتی اگر هم با ابتکار و همت افراد سیاسی تشکیل می‌گردد نباید به صفت جمعی مستقیماً در کارهای سیاسی روزمره موضع‌گیری کنند و از این حزب یا آن حزب سیاسی حمایت نمایند، بلکه باید صادقانه در چهارچوب اساسنامه‌ی مصوب خود حرکت کنند تا بتوانند در حدود اساسنامه، افراد مختلف‌العقیده را در حول فعالیت حرفه‌ای صنفی در کنار هم نگه دارند. این نگرش و طرز عمل خود یک تمرین و تجربه‌ای است برای تساهل سیاسی و آموزش کارگروهی. کانون مهندسين ايران بر اساس این فلسفه توانست سال‌ها به حیات خود ادامه دهد، ضمن آنکه اعضای آن را طیفی از دارندگان عقاید سیاسی مختلف و متفاوت، که اکثریت آن‌ها از میلیون بودند تشکیل می‌داد. مهندسين توده‌ای همکاری کوتاهی در تأسیس کانون مهندسين ايران داشتند، ولی چون آن را ملی و غیر سیاسی، متشکل از افراد نسبتاً آگاه می‌دیدند، آنجا را ترک کردند و **سندیکای مهندسين** را تشکیل دادند. چندی بعد، وقتی حرکت ملی، به عنوان پدیده‌ای مستقل از حرکت‌های وابسته به بیگانگان بروز و ظهور پیدا کرد، جمعی از اعضای برجسته‌ی کانون مهندسين، به جای تبدیل کانون به یک حزب سیاسی، جدای از کانون با مشارکت سایر رجال سیاسی وقت به تأسیس یک حزب ملی (**حزب ايران**) پرداختند. **بازرگان** نیز به این حزب پیوست. اما دو سال بعد، وقتی حزب ايران با حزب توده‌ی ايران و حزب دموکرات ايران (یک حزب دولتی) ائتلاف کرد، عده‌ای، از جمله **بازرگان**، در اعتراض به این ائتلاف از حزب ايران جدا شدند. از آن پس تا بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تأسیس نهضت مقاومت ملی، **بازرگان** در هیچ یک از احزاب و گروه‌های سیاسی آن زمان شرکت رسمی نکرد.

در سال‌های ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ در برابر تهاجم دو گروه ضد دینی، به خصوص کمونیست‌ها و بهایی‌ها در سطح دانشگاه تهران، جمعی از دانشجویان مسلمان برای حفظ هویت اسلامی خود و دفاع از اصالت اسلام و مبارزه با خرافات و انحرافات دینی، به دور هم جمع شده و انجمن اسلامی دانشجویان را تشکیل دادند. اگر تا این تاریخ حضور استادان مسلمانی نظیر **دکتر سحابی** و **مهندس بازرگان**، **دکتر محمد قریب** و **مهندس حبیبی** قوت قلبی برای دانشجویان جوان مسلمان بود با تشکیل انجمن اسلامی رابطه‌ی ویژه‌ای میان دانشجویان با **مهندس بازرگان** و **دکتر سحابی** به وجود آمد. از این پس **بازرگان** تغذیه‌ی فکری و فرهنگی آنان را بر عهده گرفت. **انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران** برای بالا بردن سطح آگاهی اسلامی اعضاء و علاقه‌مندان به تشکیل جلسات بحث و انتقاد و جلسات سخنرانی همگانی پرداخت و از صاحب‌نظران مسلمان دعوت می‌کرد که در این جلسات عمومی صحبت کنند. **بازرگان** یکی از سخنرانان اصلی و دائمی این جلسات گردید. بسیاری از آثار و نوشتجات **بازرگان** تکمیل سخنرانی‌های وی در این جلسات در مناسبت‌های مختلف نظیر، **عید فطر**، **عید قربان**، **عید مبعث**، **نیمه شعبان**، **عاشورا** و **تاسوعا** و نظایر اینها بوده است.

**بازرگان** در این سخنرانی‌ها، عموماً یکی از موضوعات مبتلی به جامعه، یا حداقل جوانان و روشنفکران را در آن مقطع زمانی مورد بحث و بررسی قرار می‌داده است. او بعد از «**مذهب در اروپا**»، «**مطهرات در اسلام**» را تألیف کرد که کوشش برای توجیه علمی مقررات و احکام بهداشتی فقه اسلام با استفاده از نظرات جدید علمی است.

**بازرگان** در بررسی خصلت‌های منفی جامعه‌ی ایرانی به این موضوع توجه پیدا کرد که گویا کار کردن برای بسیاری از مردم «ارزش» محسوب نمی‌شود و حرافی، و نظریه‌پردازی، شعر گفتن و با تخیلات انفعالی خوش بودن و بازی کردن با کلمات سکه‌ی رایج روز است.

**بازرگان** در مقابله با این خصلت‌ها «**کار در اسلام**» (۱۹۴۶) را نوشت. در مقاله‌ی دیگری تحت عنوان «**بی‌نهایت کوچک‌ها**»، **بازرگان** با استفاده از «مشق» و «انتگرال» و سیری در عالم فیزیک، هندسه، پزشکی، دنیای حیوان و نبات و جهان

بزرگ، به نقش بی‌نهایت کوچک‌ها پرداخته و نشان می‌دهد که: «... بدون وساطت بی‌نهایت کوچک‌ها هیچ امر طبیعی و استواری در دنیا درست نمی‌شود و خلقت نتیجه‌ی تعلق مشیت بی‌نهایت وسیع و حلم و حوصله بی‌نهایت مدید خالق بر استعداد‌های بی‌نهایت ضعیف مخلوقات می‌باشد.» اما غرض بازرگان از طرح این بحث بطلان یکی از دو خصلت ایرانی‌ها بود: «ما ایرانی‌ها که مثل یک انسان فطری بسیار عجول هستیم و تجربه و معلوماتمان در جنب سایر ملل دنیا به مقیاس شاگرد دبیرستان و بلکه از آنهم کم‌تر می‌باشد برای چاره‌جویی دردها و حل مشکلات ملی خود دائماً در خواب و خیال آن شبی هستیم که ره صدساله پیماییم... می‌خواهیم مراتب ترقی و شئون تمدن را با واحدهای درشت و به طور یک‌جا و قالبی به دست آوریم... همیشه در فکر راه‌حل‌ها و در جستجوی نابغه‌هایی هستیم که بدون دردسر و بی‌معطلی (همه چیز) را برای ما درست کنند.» روحیه‌ی اغلب ایرانی‌ها و حتی طرز فکر غالب تحصیل‌کرده‌ها چنین است. عوامل بی‌نهایت کوچک را حقیقتاً بی‌نهایت کوچک یعنی عاری از هرگونه ارزش و اهمیت می‌گیرند.» و در برابر چنین تفکری بازرگان نتیجه‌گیری می‌کند که: «اگر برای وطن عزیز خود عقب چاره می‌گردیم و راه اصلاح می‌جوییم به هیچ‌وجه نباید نظر به یک نقطه و به یک مرکز بیفکنیم و دنبال راه‌حل‌های فوری گشته از یک فرد انتظار اصلاح داشته باشیم. نظر باید در کلیه‌ی شئون کشور و به تمام افراد ملت و در هر دری به جزء جزء اعمال دوران عمر او باشد. افراد باید اصلاح شوند و این اصلاح باید پایه‌ای عمیق و ریشه‌ای محکم یعنی دوام و بقاء داشته باشد تا نتیجه‌ی مطلوب و مفیدی حاصل گردد. هیچ فردی، ولو در پست‌ترین درجات اجتماع باشد، کوچک نیست و هیچ عملی که از او سر بزند، ولو جزئی و گذران باشد، بی‌اثر و بنابراین خالی از اهمیت نمی‌تواند باشد.» او سرّ موفقیت مذاهب را در این می‌داند که:

«اگر مذاهب در دنیا موفقیت یافتند قومی یا اجتماعی را تکان دادند برای این بوده است که اولاً دستورات آن‌ها ناظر به تمام افراد یک جامعه بوده و همه را مکلف و مسئول می‌دانند، ثانیاً هر فردی را در جزء جزء افکار و اعمال کنترل نموده توانستند تمام قدم‌های هرروزه افراد جمعیتی را متفقاً به سوی هدف واحد قبله‌وار به حرکت درآورند.»

در بررسی دیگری تحت عنوان «پراگماتیسم در اسلام» (۱۹۴۹)، بازرگان به یکی از علل بدبختی مسلمانان پرداخته و می‌نویسد:

اگر ما مسلمان‌ها به روز سیاه افتاده‌ایم برای آنست که مسلمانانِ اسمی و فرضی و ثوریک هستیم نه مسلمان پراتیک.»

در بحث «ضریب تبادل مادیات و معنویات»، (۱۹۴۸) وی رابطه‌ی «مادی» و «معنوی» را ترسیم کرده و آن نگرشی که جهان را صرفاً مادی و یا معنوی می‌داند و می‌بیند و تفسیر می‌کند، مردود می‌شناسد.

در «اسلام تا کمونیسیم - از خداپرستی تا خودپرستی» (۱۹۵۰) در اوج مبارزات سیاسی و فعالیت حزب توده، بازرگان به تحلیل تعارض ریشه‌ای دو جهان‌بینی توحیدی و مادی می‌پردازد.

در دورانی که مبارزه علیه استعمار انگلیس و قطع وابستگی به اجانب و یا به تعبیری تحقق استقلال موضوع داغ روز بود (۱۹۴۹)، بازرگان خطاب به دانشجویان درباره‌ی «سرچشمه‌ی استقلال»، اما فراتر از چارچوب یک شعار سیاسی سخن گفت و آن‌را نه در استقلال بر خاک و آب، بلکه بر اشخاص معرفی کرد، که اگر افراد یک کشور مستقل باشند آن کشور مستقل است در این بحث بازرگان **ابتکار** را سرچشمه‌ی استقلال و **تقلید** از دیگران را مخرب استقلال می‌داند.

در سال ۱۹۴۷ بازرگان در کتاب راه طی شده به طرح یکی از موضوعات اساسی بشری می‌پردازد. انبیاء در طول تاریخ مرتباً بشر را به قبول و تمکین از یک سلسله ارزش‌ها دعوت می‌کرده‌اند. اما بشر عموماً و اکثراً زیر بار نمی‌رفته و راه خود را می‌رفته است. اما بشر در سیر تحول فکر و اندیشه به تدریج به راه انبیاء نزدیک می‌گردد. اگرچه بشر در برابر دعوت انبیاء مقاومت کرده و زیر بار نرفته است اما در طی سال‌های دراز با کوشش و زحمت به جمع‌بندی‌هایی در زمینه‌ی فلسفه، حیات، مبداء و معاد رسیده که به دیدگاه‌های انبیاء نزدیک است. به طوری که منحنی سیر تحول افکار بشر به خط راه انبیاء نزدیک می‌گردد و بالاخره روزی در جایی با آن تلاقی خواهد نمود.

سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳ آغاز و اوج‌گیری نهضت ملی شدن نفت به رهبری

**دکتر مصدق** بود. تمام اقشار جامعه، خصوصاً دانشگاه و دانشجویان مرکز جوش و خروش و فعالیت‌های سیاسی شدیدی شده بودند. در سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۵۳ شدت فعالیت‌های سیاسی در دانشگاه و سلطه حزب توده بر این فعالیت‌ها و سیاست نادرست و غوغاسالاری حزب توده آنچنان بود که فعالیت‌های آموزشی و علمی دانشگاه تقریباً فلج شده بود. **بازرگان** در این زمان، رئیس **دانشکده‌ی فنی** و ناظر بر این جریانات بود و آن را نادرست می‌دید. **بازرگان** عکس‌العمل خود را نسبت به این مسائل طی جزوه‌ای به نام «بازی جوانان با سیاست» ارائه نموده و با آن به مقابله برخاست.

در سال ۱۹۵۰ **قانون ملی شدن نفت** به تصویب مجلس رسید و **دکتر مصدق** نخست‌وزیر شد. برای اجرای اصل ملی شدن نفت **قانون خلع ید** از شرکت نفت ایران و انگلیس تصویب و برای اجرا به دولت ابلاغ شد. **دکتر مصدق** از **بازرگان** دعوت کرد تا برای اداره‌ی تأسیسات نفتی در جنوب به خوزستان برود و جای مدیر کل شرکت نفت را بگیرد. **بازرگان** به همراه **هیئت خلع ید** به جنوب رفت و با مناسب‌ترین شکلی خلع ید از شرکت نفت را انجام داد. متخصصین غیر ایرانی به تحریک دولت و شرکت نفت انگلیس، حاضر به ادامه‌ی کار برای دولت ایران نشدند و کشور را ترک کردند. **بازرگان** با درایت و مدیریت، بدون دخالت و یا نیاز به نیروی خارجی، تأسیسات نفتی را به کار انداخت. انگلیسی‌ها بر این باور بودند و تبلیغ می‌کردند که ایرانیان قادر نیستند صنعت پیچیده‌ی نفت را اداره کنند، پیچیدگی صنایع نفتی در جنوب ایران بیش از ظرفیت فنی مهندسين ایرانی است. آن‌ها به همین علت تصور کرده بودند اگر ایران را ترک کنند ایرانیان که نمی‌توانند صنایع نفت را راه بباندازند و اجباراً به دنبال آن‌ها خواهند رفت. اما مهندس **بازرگان** توانست همکاری بی‌شائبه‌ی مهندسين ایرانی را جلب کند. آن‌ها با کمک و همکاری جمعی تأسیسات نفتی را به راه انداختند و خط بطلان بر این اسطوره‌ی باطل کشیدند.

عناصر سیاسی عضو **هیئت خلع ید**، بیش از اداره‌ی فنی تأسیسات به برداشت‌های سیاسی از مسأله‌ی خلع ید علاقه‌مند بودند و این در مواردی با اصل مدیریت صحیح مورد نظر **بازرگان** در تعارض افتاد. به زودی **بازرگان** خود را در

وضعیتی دید که ادامه‌ی کار را غیر ممکن یافت، لذا استعفاء داد و به تهران بازگشت. حاصل این مأموریت و سفر دو مقاله است که در یکی **بازرگان** چگونگی خلع ید را شرح می‌دهد و در دیگری تحت عنوان «**بیگانه رفت، بیگانگی هم رفت، دیگر یگانه باشیم**» مردم را به وحدت و یکپارچگی فرامی‌خواند.

**دکتر مصدق** که از قدرت فنی و مدیریت **بازرگان** مطلع بود از وی دعوت کرد تا مدیریت **سازمان آب تهران** را به عهده بگیرد. تا آن سال (۱۹۵۱) تهران هنوز فاقد آب لوله کشی بود. **بازرگان** پیشنهاد **مصدق** را قبول کرد و با پشتکار فوق‌العاده‌ای موفق شد که این مسأله را، که سال‌ها رویایی برای مردم تهران بود عملی سازد. **بازرگان** در برنامه‌ریزی برای بهره‌برداری از آب لوله کشی، مناطق محروم جنوب تهران را در اولویت اول قرار داد.

در اوت ۱۹۵۳ دولت‌های امریکا و انگلیس با دخالت در امور داخلی ایران و با همکاری فرماندهان ارتش و حمایت جناح‌های عمده‌ای از روحانیت طی یک کودتای نظامی دولت ملی **دکتر مصدق** را ساقط ساختند و استبداد سلطنتی را بر ایران مسلط نمودند. از این تاریخ حیات سیاسی و اجتماعی ایران وارد دوران جدیدی شد و زندگی سیاسی و اجتماعی **بازرگان** نیز وارد مرحله‌ی تازه‌ای گردید. بعد از موفقیت کودتا و استقرار دولت نظامی و بازگشت شاه، بسیاری از رهبران ملی بازداشت شدند. مراکز احزاب و گروه‌های سیاسی اشغال و روزنامه‌ها تعطیل شدند. برخی از رهبران سیاسی و مدیران جراید ملی اعدام و یا زندانی گردیدند. در چنین شرایطی، در کمتر از یک ماه بعد از کودتا، جمعی از رهبران دینی و ملی به دور هم جمع شدند و سازمانی مخفی به نام **نهضت مقاومت ملی ایران** تأسیس نمودند تا با کودتا و سلطه‌ی اجانب مبارزه نمایند. **مهندس بازرگان** و **دکتر سحابی** و بسیاری از رهبران و اعضای انجمن‌های اسلامی، از جمله نویسنده، به صفوف **نهضت مقاومت ملی** پیوستند، به زودی هسته‌ها و حوزه‌ها و شاخه‌های این **نهضت** در تهران و شهرستان‌ها با شرکت میلیون و مسلمان‌ها شکل گرفت و نشریات زیرزمینی وابسته به **نهضت**، نظیر «**راه مصدق**» انتشار یافتند. از این تاریخ **بازرگان** در مرکز فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی ضد استبداد شاهنشاهی قرار گرفت.



دولت نظامی مستقر شده بعد از کودتا، ابتدا مصدق و سران ملی را بازداشت و به محاکمه کشید و سپس با انگلستان روابط دیپلماتیک، که زمانی قطع شده بود، برقرار ساخت، و با انجام انتخاباتی مخدوش مجلس جدیدی را افتتاح نمود و آنگاه به دنبال مذاکره با شرکت‌های نفتی امریکایی و اروپایی، قرارداد کنسرسیوم نفت را، که نقض آشکار قانون ملی شدن نفت ایران بود امضاء کرد. در برابر هر یک از این اقدامات، اعتراضات و تظاهرات و مقاومت‌های متعدد از جانب مردم بروز نمود. در روز ورود نیکسون، معاون رئیس جمهور وقت امریکا و دنیس رایت سفیر جدید انگلیس، قوای مسلح تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران را به گلوله بستند و سه دانشجو را کشتند. در مورد قرارداد نفت، به ابتکار نهضت مقاومت ملی، عده‌ای از رجال سیاسی، استادان دانشگاه، روحانیون مترقی و فادار به مبارزه‌ی ملی و دکتر مصدق طی نامه‌ی سرگشاده‌ای به این قرارداد اعتراض کرده و آن را مغایر با قانون ملی شدن نفت و غیر قانونی اعلام کردند. این امر بدون واکنش از جانب رژیم حاکم نبود. یکی از اقداماتی که دولت انجام داد، اخراج ۱۲ استاد امضاکننده‌ی اعتراضیه از جمله **دکتر سحابی و مهندس بازرگان** بود. کمی بعد، ۱۱ نفر از این استادان به مدیریت بازرگان همکاری خود را در محور یک مؤسسه فنی به نام «شرکت یاد» ادامه دادند.

در بهار سال ۱۹۵۴ مخفیگاه چاپخانه نهضت مقاومت ملی کشف شد و جمعی از مسئولین نهضت از جمله بازرگان دستگیر و زندانی شدند. در دوران زندان، که شش ماه طول کشید، بازرگان بیکار نشست و یکی از تألیفات اصولی خود را به نام عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان نوشت. در این اثر، بازرگان استاد ماشین‌های حرارتی و ترمودینامیک، از زبان ریاضیات استفاده کرده، موضوعات و مسائلی چون «عشق» و «زندگی»، «ترمودینامیک حیات»، «نیروی زندگی»، «مسأله‌ی مرگ»، «ترمودینامیک در اجتماع و اقتصاد»، «در اخلاق» و «ترمودینامیک بعد از حیات، قیامت، بهشت و جهنم، سوسیالیسم، جبر و اختیار، سیر تاریخی راه طی شده در عشق، عقیده و جهاد، شهادت شخصیت و... را با نگرشی ویژه بحث و بررسی می‌نماید. بازرگان از جمله متفکرین نادری است که مسأله‌ی قیامت را در آثار خود به طور جدی مطرح کرده است. وی در این اثر جالب خود، عشق و

پرستش را، ترمودینامیک انسانی و نیروی محرک حرکت ماشین حرارتی انسان به سوی خدا معرفی می‌نماید.

**بازرگان** بعد از ۶ ماه از زندان آزاد شد و مبارزه علیه استبداد را از سر گرفت. بازرگان که در جریان فعالیت و مبارزه‌ی سیاسی اجتماعی برخی از موانع اساسی پیروزی مردم را عملاً لمس کرده بود، بعد از آزادی از زندان حاصل مطالعات خود را تحت عنوان احتیاج روز ارائه داد. وی در این اثر به بررسی رسوبات فرهنگ استبدادی، که به صورت خصلت‌های ناهنجار مانع عمده‌ی موفقیت در همکاری‌های اجتماعی، خصوصاً سیاسی است پرداخته و راه «**تریت دموکراسی**» و «امکان یادگیری همکاری‌های جمعی و فعالیت‌های عمومی» را نشان می‌دهد.

ادامه‌ی فعالیت‌های نهضت مقاومت ملی، موجب شد که در سال ۱۹۵۷، حکومت ایران مجدداً به شناسایی و بازداشت سران و فعالان نهضت از جمله بازرگان پرداخت. بازرگان را بعد از چند ماه آزاد کردند. اما فشارهای سیاسی دولت، مبارزه سیاسی را به سختی را کد ساخته بود. حاصل این دوره از زندان و رکود مبارزات سیاسی، چندین اثر جدید بود که به تدریج تحت عناوین خداپرستی و افکار روز (۱۹۵۸)، خدا در اجتماع (۱۹۵۹) و یادداشت‌های سفر حج - یا خانه‌ی مردم (۱۹۵۸) آموزش قرآن (۱۹۵۹) مسلمان اجتماعی و جهانی (۱۹۵۹)، انسان و خدا (۱۹۶۰)، مسجد و اجتماع (۱۹۵۹)، علی و اسلام (۱۹۶۰)، پیروزی حتمی (۱۹۶۰)، مسأله‌ی وحی (۱۹۶۰)، مزایا و مضار دین (۱۹۶۱) منتشر گردید.

خصلت‌های فردی و اجتماعی ناشی از سلطه‌ی سالیان دراز استبداد در ایران و دور شدن از آموزش‌ها و ارزش‌های واقعی اسلامی همیشه به عنوان یکی از عوامل منفی و بازدارنده در همکاری جمعی خود را نشان داده است. برای مقابله با این خصلت‌ها، به نظر برخی از مصلحین اجتماعی، گفتن و نوشتن و موعظه و پند و اندرز کافی نیست. بلکه باید دست به کاری زد که افراد در واحدهای کوچک اقتصادی، اجتماعی، ولو غیر سیاسی، به دور هم جمع شوند و به کارهای گروهی بپردازند تا در خلال یک کار جمعی کوچک، عملاً همکاری جمعی را یاد بگیرند. از سال ۱۹۵۷ برای تحقق این آرمان عده‌ای از مسلمانان دلسوز و فعال به دور هم

جمع شدند و یک شبکه‌ی سایه به نام **متاع** - که مخفف **مکتب تربیتی اجتماعی عملی** است را با شرکت افرادی سیاسی و غیر سیاسی به وجود آوردند. در این سال و از این دوره، مرحوم **مطهری** که تازه به تهران آمده بود، همکاری خود را با این گروه و با **بازرگان** آغاز کرد. از اولین اقدامات این گروه، تأسیس **شرکت سهامی انتشار**، به عنوان یک مؤسسه‌ی مستقل انتشاراتی با حدود ۲۵۰ شریک و سهامدار بود. مؤسسين اصرار داشتند که سهامدار عمده نپذیرند. در آن زمان، مراکز انتشاراتی در کنترل دولت و یا گروه‌های غیر مذهبی بود. و چاپ و انتشار آثار دینی مرتباً با موانع رو به رو بود. تأسیس این شرکت در واقع رفع این مانع بود. به دنبال شرکت انتشار به ترتیب: **انجمن‌های اسلامی پزشکان، مهندسين، معلمين و بانوان**، مراکز اسلامی نارمک، مدرسه‌ی کمال، مدرسه‌ی فنی «**کارآموز**» به وجود آمدند. **بازرگان** در اکثر این فعالیت‌ها نقش عمده یا تعیین کننده‌ای داشت. تمامی این مؤسسات بحمدالله هنوز هم پابرجا و فعال هستند.

از سال ۱۹۵۹ در جو سیاسی کشور، تحت تأثیر عوامل متعددی از جمله انتخابات امریکا، تغییراتی در جهت باز شدن فضای سیاسی بروز نمود. بقایای شبکه‌های نهضت مقاومت ملی، به منظور به وجود آوردن یک حرکت سیاسی علنی مخالف حاکمیت، به تجدید حیات جبهه ملی که بعدها به «جبهه ملی دوم» معروف شد، پرداختند. جبهه‌ی ملی، طیف وسیعی از گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی را در خود جمع نمود.

از طرف دیگر افزایش و گسترش حرکت اسلامی دانشگاهی به جایی رسیده بود، که با توجه به جو سیاسی آن روز، ضرورت تشکیل یک سازمان مستقل سیاسی-اسلامی را می‌طلبید. جبهه‌ی ملی، به دلیل وسعت طیف عناصر متشکله خود نمی‌توانست به این نیاز پاسخ بدهد. لذا در آوریل سال ۱۹۶۱ **بازرگان**، **سحابی**، **طالقانی**، و دیگر شخصیت‌های ملی و اسلامی «**جمعیت نهضت آزادی ایران**» را تأسیس نمودند.

تأسیس **نهضت آزادی ایران** در احیاء تفکر دینی و گسترش نهضت استبدادی ایران بسیار مؤثر واقع گردید. جوانانی که در انجمن‌های اسلامی تربیت فکری یافته بودند، و در نهضت آزادی مشارکت نموده و تجربه‌ی سیاسی پیدا کرده بودند،

بعدها با تشکیل سازمان مجاهدین اولیه، خود از عوامل تعیین کننده و مؤثر در کل حرکت اسلامی ایران و نهایتاً انقلاب اسلامی شدند.

ورود روحانیون به صحنه‌ی مبارزات سیاسی در سال ۱۹۶۰ بعد جدیدی به مبارزه علیه استبداد سلطنتی داد. **جریان اسلامی فیضیه** یا روحانیون که در یک دورانی با فعالیت فدائیان اسلامی و کاشانی بروز خارجی پیدا کرده بود، از اواخر دوره‌ی دکتر مصدق، با نزدیک شدن به دربار و جبهه‌گیری علیه مصدق، و سپس حوادث بعد از کودتای ۱۹۵۳ و حمایت مقامات مؤثر روحانی از شاه، به تدریج دچار ضعف و رکود داخلی گردید. در سال ۱۹۶۰ طرح مسأله‌ی **تقسیم اراضی و شرکت زنان** در انتخابات موجب عکس‌العمل‌های شدیدی از جانب مراجع روحانی شد و عکس‌العمل شدید شاه در برابر برخی از مقامات روحانی و مقاومت روحانیون، موجب شد که جریان اسلامی فیضیه بار دیگر، به طور جدی و فعال در مرکز مبارزات ضد استبدادی قرار گیرد. درخواست‌های اولیه‌ی این مراجع صرفاً به لغو قانون تقسیم اراضی و شرکت زنان در انتخابات محدود بود. اما تدریجاً از آن محدوده خارج شد و شکل اساسی تری به خود گرفت. در این دوره و در جهت این تغییر و تحول **نهضت آزادی ایران** (بازرگان و همراهانش) نقش مؤثری داشتند. **بازرگان** و **سحابی** و سایر دوستانشان با رهبران روحانی، نظیر **خمینی**، **شریعتمداری**، **گلپایگانی** و **مرعشی** در قم و **میلانی** در مشهد و **محلاتی** در شیراز دیدار و گفتگو کردند و آنان را به طرح درخواست‌های اساسی ملت، قطع نفوذ اجانب، احترام و تأمین حقوق و حاکمیت مردم تشویق نمودند. نهضت آزادی ایران در بیانیه‌های خود این مسائل را مطرح نمود. به تدریج همکاری و همگامی میان دو جریان اسلامی، دانشگاهی و روحانی، در صحنه‌ی عمل علیه استبداد به وجود آمد. **بازرگان**، **سحابی**، **طالقانی** و **مطهری** پل ارتباطی میان این دو جریان اسلامی شدند. این امر که برای اولین بار بعد از سال‌ها، بروز و ظهور پیدا کرده بود، موجب گسترش و تقویت هر چه بیش تر حرکت اسلامی در مبارزه علیه استبداد گردید.

در فوریه‌ی سال ۱۹۶۲ (بهمن ۱۳۴۱) سران و فعالان نهضت آزادی ایران، از جمله **بازرگان** دستگیر و در دادگاه‌های نظامی محاکمه و به زندان‌های طویل‌المدت

محکوم شدند. بازرگان در دادگاه نظامی از خود و مبارزات ملت ایران دفاعی طولانی نمود، استبداد سلطنتی ۲۵۰۰ ساله را به محاکمه کشید و دلایل مبارزه با استبداد را تشریح نمود.

**بازرگان** به ده سال زندان محکوم شد. محاکمه‌ی سران و فعالان نهضت آزادی، نزدیکی دو جریان اسلامی را تشدید نمود. مراجع و روحانیون در تهران و شهرستان‌ها، با امضای بیانیه‌های دسته‌جمعی به این محاکمه اعتراض کردند. شاه تا آن زمان در تبلیغات خود ادعا می‌کرد که مخالفان رژیم او همگی مرتجعین یا کمونیست‌ها هستند و سعی می‌کرد تا خشونت خود را توجیه کند. اما دستگیری و محاکمه و محکومیت سران نهضت آزادی، که در میان آنان استادان دانشگاه (بازرگان و سحابی) و تحصیل‌کرده‌های مسلمان و متعهد، از یک گروه سیاسی-اسلامی ملی بدون وابستگی به اجانب بودند، بطلان این ادعای رژیم شاه را برملا ساخت. نه تنها در ایران، بلکه در سطح جهانی نیز اعتراضات گسترده‌ای علیه این محاکمه و محکومیت صورت گرفت به طوری که ۵ سال بعد، بازرگان را از زندان آزاد ساختند.

بازرگان از سال ۱۹۶۰ تا زمان دستگیری، با وجود اشتغال روزمره به فعالیت‌های سیاسی در نهضت، از هر فرصتی برای طرح مسائل اساسی جامعه و اصلاح نواقص استفاده می‌کرد. او در بحث «**خودجوشی**» (۱۹۶۱) مسأله‌ی اصالت حرکت از درون را مطرح کرده است که مقابله با روحیه‌ی اتکال و تقلید و بها ندادن به «خویشتن خویش» می‌باشد.

ورود نهضت و روحانیون در مبارزات سیاسی، مسأله‌ی تقابل و تداخل مذهب و سیاست را به طور جدی به عنوان یک بحث داغ مطرح ساخت. بازرگان در نشریه‌ی مبارزات مذهبی - مبارزات سیاسی این دو مقوله را بحث و جمع‌بندی نموده است. علاوه بر این با گسترش مبارزه، مسأله‌ی شیوه مبارزه‌ی اسلامی و ویژگی آن و عدم التقاط یا توسل به شیوه‌های غیر اسلامی (خصوصاً مارکسیستی) مطرح گردید: بازرگان در **اسلام مکتب مبارز و مولد** این موضوع را نیز مورد بحث و بررسی قرار داده است و در همین رابطه مرز میان دین و سیاست (۱۹۶۲) را تألیف نمود.

در سال ۱۹۶۲ **آیت‌الله بروجردی**، مرجع بزرگ وقت فوت کرد. در تهران سمیناری تحت عنوان «**مرجعیت و روحانیت**» با شرکت متفکران و رهبران دینی برگزار گردید. در این سمینار بازرگان «**انتظارات مردم از مراجع**» را مطرح ساخت.

آخرین اثر بازرگان قبل از دستگیری و محاکمه‌اش در سال ۱۹۶۲ حکومت جهانی واحد است که در آن مسأله مهدویت را از دیدگاه خاصی مورد توجه قرار داده و بحث کرده است.

بازرگان در طول ۵ سال زندان بیکار ننشست و به مطالعه و تألیف آثار مهمی پرداخت. دعا، آزادی هند، تبلیغ پیامبر، جنگ شکر در کوبه، باد و باران در قرآن، پدیده‌های جوی، ذره‌ی بی‌انتهای بعثت و ایدئولوژی، از آثار این دوره محسوب می‌شود. در ذره‌ی بی‌انتهای بازرگان نظریه‌ی «**جهان سه‌عنصری**» خود را که عبارتست از ترکیب جهان از سه عنصر «ماده» و «انرژی» و «اراده» ارائه داده و بحث می‌نماید.

بالاخره یکی از مهم‌ترین آثار بازرگان در این دوره از زندان سیر تحول قرآن است که بعد از آزادی از زندان آن را تکمیل و منتشر ساخت و ترجمه آن به انگلیسی اکنون در دست انتشار است.

پس از آزادی از زندان، اگرچه فعالیت‌های سیاسی علنی به دلیل جو اختناق متوقف شده بود، اما فعالیت فرهنگی-اسلامی بازرگان همچنان ادامه یافت. اولین اثر وی بعد از آزادی نیک‌نیزی (۱۹۶۷) و سپس بعثت و تکامل (۱۹۶۷) است.

پس از محاکمه و محکومیت بازرگان و همراهانش، و سرکوب قیام پانزده خرداد سال ۴۲ (ژوئن ۱۹۶۳) و تبعید **آیت‌الله خمینی** به ترکیه و سپس عراق، مبارزات سیاسی در داخل ایران یک تحول کیفی پیدا کرد. بسیاری از مبارزان جوان، شیوه‌ی سنتی مبارزه‌ی سیاسی را ترک کردند و به کار تدارک **انقلاب** مسلحانه پرداختند.

جوانان مسلمان عضو نهضت آزادی ایران نیز به منظور ایجاد یک سازمان سیاسی-نظامی-اسلامی دست به تشکیل هسته‌های مخفی زدند. هسته‌ی اولیه‌ی

این سازمان که بعدها به «سازمان مجاهدین خلق» معروف و شناخته شد، در سال ۱۹۶۵ تشکیل شد اما تا سال ۱۹۷۱ هیچ‌گونه بروز خارجی و علنی نداشت. بلکه در طی این مدت صرفاً به مطالعه و آموزش و تهیه تدارکات مشغول بود.

این گروه مسلمان برای تدوین ایدئولوژی سازمان خود، از یک طرف تحت تأثیر متفکران اسلامی به خصوص بازرگان و سحابی و از طرف دیگر تحت تأثیر اندیشه‌های غیر اسلامی قرار داشتند. از ۵ نشریه‌ی آموزش ایدئولوژیک سازمان، دو نشریه‌ی شناخت و اقتصاد به زبان ساده متأثر از عقاید غیر اسلامی بود و دو نشریه‌ی دیگر: راه انبیاء و جهان سه‌عنصری، به ترتیب متأثر از کتاب‌های راه طی شده و ذره‌ی بی‌انتهای بازرگان و نشریه‌ی پنجم آنان تکامل متأثر از کتاب خلقت انسان دکتر سحابی بود. در سال ۱۹۶۷، بعد از آزادی بازرگان از زندان مؤسسین این سازمان، که از اعضای انجمن‌های اسلامی و نهضت آزادی بودند، در مورد استراتژی مبارزه مسلحانه با وی تماس گرفتند، اما بازرگان، برخلاف طالقانی به مبارزه‌ی مسلحانه به عنوان یک استراتژی موفقیت‌آمیز نگاه نکرد و آنان را تایید نمود.

در سال ۱۹۶۲، قبل از دستگیری بازرگان، زمانی که جمعی از ایرانیان مسلمان فعال خارج از کشور، از جمله دکتر شریعتی، صادق قطب‌زاده، دکتر چمران و این نویسنده به منظور ایجاد پایگاه آموزش جنگ‌های چریکی با دولت عبدالناصر (در مصر) تماس برقرار و وعده‌ی همه‌گونه همکاری را دریافت کرده بودند، بازرگان در پاسخ به سؤال این جمع اولویت را به کار تبلیغاتی و استفاده از امکانات رادیویی آن‌ها داده بود نه «تدارک و آموزش جنگ پارتیزانی».

در سال ۱۹۷۰ عملیات چریکی توسط گروه‌های سیاسی-نظامی علیه رژیم شاه آغاز گردید. به زودی دو گروه عمده‌ی اسلامی (سازمان مجاهدین خلق) و مارکسیستی (چریک‌های فدایی خلق) شناخته شدند. آغاز فعالیت این گروه‌ها جو سیاسی ایران را، به خصوص در میان جوانان مسلمان، شدیداً متلاطم و انقلابی نمود. در همین زمان بود که دکتر علی شریعتی، که خود یکی از پرورش‌یافتگان حرکت اسلامی دانشگاهی بود، فعالیت گسترده و مؤثری را در مشهد و تهران آغاز کرد.

سازمان مجاهدین اولیه با عملیات نظامی و مقاومت‌های دلیرانه و حماسه‌ای در دادگاه‌های نظامی، و شریعتی با سخنرانی‌های خود در حسینیه‌ی ارشاد تهران، در تشدید جو انقلابی و اسلامی شدن جوانان تند و رادیکال نقش مؤثری را ایفاء نمودند.

اما این جریان خالی از آفات نبود. در میان برخی از این مبارزان، تمایل به التقاط و آشتی میان فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک و مارکسیسم، به عنوان علم مبارزه با اسلام بروز نمود. با شهادت مجاهدین اولیه سازمان، و احتمالاً رسوخ مارکسیست‌ها در سازمان گرایش‌ات فوق به تدریج جدی‌تر شد، به طوری که نهایتاً در سال ۱۹۷۵، مرکزیت سازمان تغییر و تحول ایدئولوژیک سازمان را از اسلام به مارکسیسم رسماً اعلام کرد. این امر از جانب گروه‌های اسلامی یک توطئه و انحراف و خیانت تلقی شد و درگیری سختی میان مسلمانان و مارکسیست‌ها به وجود آورد، تا آن‌جا که مارکسیست‌هایی که رهبری سازمان را به دست گرفته بودند به تصفیه‌ی جسدی و قتل اعضای مسلمان سازمان پرداختند. در خارج از سازمان نیز بحران و تلاطم گسترده‌ای در میان مسلمانان به وجود آمد. در چنین شرایطی بود که بازرگان به نقد آثار مارکسیسم پرداخت. ابتدا بررسی نظریه‌ی اریک فروم (۱۹۷۶) را منتشر ساخت. بسیاری از آثار اریک فروم، این روان‌کاو و پزشک اومانیست، به فارسی برگردانیده شده‌اند. اریک فروم در برخی از آثار خود، به دفاع از مارکس پرداخته و او را یک متفکر اومانیست معرفی می‌نماید که افکارش تحریف شده است. عقاید و نظرات اریک فروم، در آن شرایط ویژه‌ی اجتماعی-سیاسی، بحران موجود در حرکت اسلامی را تشدید نمود و مارکسیست‌های ایرانی به بهره‌برداری ایدئولوژیک پرداختند. نیاز به یک بررسی علمی، به دور از جنجال‌های سیاسی کاملاً احساس شده بود. بازرگان به این نیاز پاسخ داد. وی در این اثر خود، ضمن نقد نظرات اریک فروم و اومانیسم و مارکسیسم در برخی از زمینه‌ها به طرح دیدگاه‌های اسلامی خود پرداخته است. وی به خصوص با طرح مسأله‌ی «بیگانگی انسان از خود» و ضرورت شناخت واقعی «انسان»، گریز از آزادی و خودانگیختگی، بر مسأله شهادت و بالاخره راه حل نهایی، یا جایگزینی «خدا محوری» به جای «خودمحوری» تکیه می‌نماید. به

دنبال این تألیف، بازرگان به نقد مارکسیسم تحت عنوان علمی بودن مارکسیسم (۱۹۷۷) پرداخت.

برخی از دیگر آثار بازرگان در این دوران، توحید، طبیعت، تکامل (۱۹۷۷)، آفات توحید (۱۹۷۷)، جمله‌شناسی قرآن (۱۹۷۷)، امام و زمان (۱۹۷۸) می‌باشد.

از اواخر سال ۱۹۷۷ بحران سیاسی جدیدی در ایران ظاهر می‌گردد. گروه‌ها و شخصیت‌های ملی و دینی فعالیت‌های سیاسی جدیدی را آغاز می‌نمایند. بازرگان با کمک و همکاری جمعی از شخصیت‌های سیاسی و علمی، **جمعیت دفاع از حقوق بشر و آزادی** را پایه‌ریزی می‌نماید و به عنوان دبیرکل این جمعیت با جمعیت‌های بین‌المللی حقوق بشر تماس و ارتباط برقرار می‌کند و از این راه با همکاری و کمک ایرانیانی که در خارج از کشور علیه استبداد شاه مبارزه می‌کردند، ظلم و ستم رژیم شاه در محافل بین‌المللی مطرح می‌گردد. این امر به نوبه‌ی خود سبب گسترش مبارزه علیه استبداد سلطنتی می‌شود. در آوریل سال ۱۹۷۸، بازرگان در مصاحبه‌ی خود با یکی از خبرنگاران اروپایی صریحاً اعلام می‌کند که بودن شاه با آزادی‌های مردمی در تعارض است. وی در سپتامبر همان سال قبل از هر رهبری در داخل ایران، اعلام می‌کند که تنها راه نجات کشور رفتن شاه است.

در اکتبر سال ۱۹۷۸، آیت‌الله خمینی که از نوامبر سال ۱۹۶۴ در عراق به سر می‌برد، به همراه این نویسنده به پاریس می‌رود. و از آن تاریخ حرکت اسلامی ایران ابعاد جدید جهانی پیدا می‌کند. در همان ماه، بازرگان به پاریس و دیدن خمینی می‌رود، تا هم از برنامه‌های سیاسی وی مطلع گردد و هم در اجرای آن، یعنی تشکیل شورای انقلاب و دولت موقت مشارکت نماید. در دی‌ماه سال ۱۹۷۹ شاه از ایران خارج می‌شود، و در فوریه‌ی سال ۱۹۷۹ انقلاب ایران پیروز و آخرین بقایای نظام سلطنتی درهم می‌ریزد. با پیروزی انقلاب، بازرگان، مرد دین و سیاست با کوله‌باری از مبارزات ملی و اسلامی و با صداقتی مورد تصدیق دوست و دشمن، به عنوان اولین نخست‌وزیر دولت انقلاب از جانب آیت‌الله خمینی معرفی می‌شود. بازرگان در ماه‌های قبل از پیروزی انقلاب در سال ۷۸ و ۷۹، فعالیت‌های سیاسی و دیپلماسی تعیین‌کننده‌ای داشته است. پس از پیروزی انقلاب، در جریان عمل، آنچه میان بازرگان و دولت موقت جهت اداره‌ی مملکت و تحقق آرمان‌های انقلاب

(آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی) ضروری می‌دانستند و آن‌طور که اسلام واقعی را می‌شناختند از یک‌سو و آنچه روحانیت و در رأس آن خمینی اصرار و اعتقاد داشت از سوی دیگر و از طرفی گروه‌های چپ غیر مسلمان تبلیغ یا تلقین می‌کردند منجر به اختلافات اساسی شد، تا آنجا که دولت موقت در نوامبر سال ۷۹ (آبان ۱۳۵۸) استعفا داد و کنار رفت. با وجود این بازرگان همچنان عضو شورای انقلاب باقی ماند. در بهار سال ۱۹۸۰ (اسفند ۱۳۵۸) بازرگان در انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی شرکت کرد و با آراء سنگینی از طرف مردم تهران انتخاب شد. وی طی چهار سال عضویت در پارلمان در کمیسیون‌های مختلف مجلس نقش فعال داشت. علاوه بر این، از هر فرصتی برای اعتراض و مقابله با انحرافی که در انقلاب به وجود آمده بود استفاده کرده و بارها توسط عناصر مسلح وابسته به حاکمیت مورد تهاجم و تهدید قرار گرفت. در حال حاضر وی به عنوان رهبر نهضت آزادی ایران به مبارزات سیاسی - اسلامی خود ادامه می‌دهد.<sup>۱</sup>

از سال ۱۹۸۰ (اوایل سال ۱۳۵۹) بازرگان به عنوان یک عالم قرآن‌شناس، برنامه‌ای را تحت عنوان «**بازگشت به قرآن**» در تلویزیون ایران آغاز کرد. بعد از تهاجم سیاسی سنت‌گرایان و ایجاد خفقان سیاسی و محو آزادی‌های اساسی مصرحه در قانون اساسی جمهوری اسلامی، حاکمیت این برنامه تلویزیونی را قطع کرد. اما درس‌های «**بازگشت به قرآن**» بازرگان، در **انجمن اسلامی مهندسين** به صورت بسیار محدودی ادامه پیدا کرد تکمیل این درس‌ها به صورت چهار جلد اثر جدیدی است که به همین نام تا به حال از بازرگان منتشر شده است.

بازرگان طی سال‌های ۱۹۸۰ (۱۳۵۹)، تا ۱۹۸۵ (۱۳۶۴) در سخنرانی‌ها و مقالات مختلف به بررسی سرنوشت انقلاب و وجوه انحراف آن از اسلام و از آرمان‌های انقلاب و ارزش‌های فرهنگ ایران پرداخته است که قسمتی از این مقالات به صورت چهار کتاب تحت عنوان ارزیابی ارزش‌ها به چاپ رسیده است. **بازرگان** در یکی از آثار معروفش تحت عنوان گمراهان که در همین دوره به چاپ رسانید به شرح و بسط تفسیر آخرین قسمت از سوره‌ی حمد یعنی «**و لا**

۱. این مقاله در سال ۱۳۶۵ نوشته شده است.

**الضالین**» پرداخته و عملکرد کلیسا و روحانیت قشری مسیحی در قرون وسطی و پیامدهای آن را که منتهی به رنسانس اروپا گردید مورد بررسی قرار داده است. این تحلیل و تفسیر به گونه‌ای است که گویا توصیف وضعیت کنونی ایران و سرنوشت حاکمیت روحانیت قشری و سنت‌گرا می‌باشد.

در اثر دیگری تحت عنوان انقلاب ایران در دو حرکت، بازرگان انقلاب اسلامی را در دو حرکت توصیف می‌کند: حرکت اول تحت عنوان شعار «همه با هم» یا به اصطلاح ریاضی حرکت رو به مرکز یا سانتریپت<sup>۱</sup>، که در آن هماهنگی، همکاری، ائتلاف، تمرکز رهبری و وحدت حاکم بوده است. حرکت دوم فرار از وحدت یا حرکت گریز از مرکز یا سانتریفوژ<sup>۲</sup> است که «شعار همه با من» جای شعار اول را می‌گیرد و طی این حرکت جامعه به تدریج از ائتلاف و اتحاد و وحدت کلمه دور شده و هر کس و هر گروهی تنها خود را محق و موظف دانسته و خواسته است با هر زور و تزویری سلطه‌ی خود را بر دیگری تحمیل نماید و تفرق و تشتت و تخالف و تخاصم و طرد حاکم گشته است. این کتاب بازرگان بیش از هر اثر دیگر وی با استقبال مردم روبرو گشت.

از بازرگان تاکنون بیش از سیصد اثر سیاسی-اجتماعی-اسلامی منتشر شده است. وی علاوه بر آثار سیاسی-اسلامی و اجتماعی، مقالات و کتب علمی و فنی نیز دارد که یا به صورت کتب درسی دانشگاهی است یا به صورت مقالات تخصصی در مجله‌ی صنعت منتشر شده‌اند.

**بازرگان** در آثار غیر فنی خود، مستمراً از اسلام و قرآن دفاع کرده است و به اثبات حقانیت اسلام و هماهنگی آن با علم و دستاوردهای علمی و حتی شیوه‌های علمی می‌پردازد.

**بازرگان** تنها مرد تئوری و نظریه‌پرداز نیست. در هر راه حلی که ارائه داده است خود در عمل به آن پیشگام و شریک بوده است.

**بازرگان** در آثار خود زهدگرایی و صوفی‌منشی منفعل بیکارگونه و یا سرگرمی

با کلمات و لغات زیر لفافه‌های فقهی و فلسفی و عرفانی و همچنین انحصارگری و امتیازطلبی مسلمانان در برابر سایر امت‌های ابراهیمی را نفی می‌کند و مردم را به کار و عمل صالح همراه با ایمان و تمتع گرفتن از نعمات دنیا و مواهب طبیعت و آشنا شدن مسلمانان با علوم روز و اندیشه‌های نوین غیر مغایر با اسلام، فرامی‌خواند. او همه‌ی اینها را در سایه عشق به خدا و عرفان عملی واقعی می‌داند، اما با باورهای خرافی عامیانه‌ای که به نام اسلام در میان مردم شایع است و پایه و اساسی در قرآن ندارد به مبارزه برمی‌خیزد.

**بازرگان** اسلام را تنها رابطه‌ی فردی و خصوصی و شخصی میان انسان و خدا نمی‌داند بلکه راه و روش همه‌جانبه‌ای برای زندگی می‌داند. وی دین را جدای از سیاست نمی‌بیند و به روحانیون و کسانی که به نام حفظ ایمان و تقوی از ورود در سیاست گریزانند انتقاد می‌کند. **بازرگان** در عین این که دین را جدای از سیاست نمی‌بیند اما اولاً به روحانیونی که حکومت اسلامی را مترادف با حکومت روحانیون گرفته‌اند سخت می‌تازد. ثانیاً وی همیشه تلاش کرده است تا «خود» جای «خدا» ننشیند و خدا و دین و معنویت تابع اهداف سیاسی نشوند و اصل ارزش‌های والای اسلامی فدای اهداف سیاسی نگردند.

**بازرگان** به کسانی که برای نجات خود و مملکت تنها به ادعیه و اوراد متوسل می‌شوند و حاضر نیستند علیه ظلم و ستم قدمی بردارند پرخاشگرانه اعتراض می‌کند.

تفکر بازرگان در نوآوری دینی نوعی تفکر علمی-تجربی است. او در تلاش‌های خود کوشیده است تا از علم، به خصوص علوم طبیعی و ترمودینامیک، یاری گرفته و مبانی اساسی دینی را برای جوانان تبیین کند و در این راه موفق بوده است.

آثار بازرگان را بر اساس موضوعاتی که طرح کرده است به دو دسته‌ی عمده می‌توان تقسیم کرد. برخی از آثار او، نظیر راه طی شده، عشق و پرستش، ذره‌ی بی‌انتهای باد و باران در قرآن و سیر تحول قرآن، ارتباط مستقیم و مشهودی با رویدادهای روزمره‌ی سیاسی و یا مسائل و مشکلات اجتماعی ندارد، بلکه وی دریافت‌های خود را از مقولات اساسی اسلامی بیان می‌کند و در بیان و ارائه‌ی آن‌ها

نوآوری به طور گسترده‌ای مشهود است. در میان متفکران اسلامی معاصر، شاید به جرأت بتوان گفت که بازرگان تنها کسی است که مسأله‌ی آخرت و قیامت را به طور جدی و علمی در آثار خود مطرح نموده است. بسیاری از متفکران و بیدارگران اسلامی در قرن معاصر نسبت به این موضوع توجه کافی ننموده‌اند. قرآن در تحلیل نهایی ریشه تمامی انحرافات را در عدم اعتقاد به بعثت و یوم‌الدین و یوم‌الحساب می‌داند. محور اصلی و عمده آیات مکی را دعوت مردم به قیامت و حساب و کتاب تشکیل می‌دهد.

دسته‌ی دیگر آثار بازرگان، در واقع پاسخ به سؤال و یا مسأله‌ای خاص جامعه در آن مقطع زمانی است. به عنوان مثال، آنجا که ایراد اساسی به مسلمان‌ها درباره‌ی مطهرات است وی کتاب مطهرات در اسلام را می‌نویسد. آنجا که رسوبات فرهنگی و خصلت‌ها مانع همکاری‌های دسته‌جمعی اجتماعی است، «احتیاج روز» را ارائه می‌دهد... و بعد از انقلاب که دوران سلطه‌ی قشری‌گری و ریافروشی و تفتیش عقاید است، گمراهان را منتشر می‌سازد.

شاید به همین علت باشد که آثار بازرگان عموماً مورد استقبال گسترده‌ای قرار گرفته و هر کدام بارها تجدید چاپ شده‌اند.

حرکت نوین اسلامی ایران، یا به تعبیری نهضت بیدارگری ایران، حداقل در چهل سال اخیر با نام بازرگان همراه است. بازرگان در احیای اندیشه‌ی دینی و بیدارسازی و اصلاح امت، به خصوص نسل جوان تحصیل کرده‌ی ایران نقش مؤثر و تعیین‌کننده‌ای داشته است.

خداوند او و همه‌ی خدمتگزاران به اسلام را در خدمت به خلق و جلب رضای حق مؤید و موفق بدارد.

والسلام

ابراهیم یزدی

تهران - مردادماه سال ۱۳۶۵

## ابعاد چهارگانه شخصیت مهندس بازرگان<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين

با سلام و درودهای بی‌پایان بر پیامبران و رسولان برگزیده خدا خصوصاً آخرین آن‌ها محمد مصطفی (ص)، و بر خاندان گرامی و یاران و پیروانش.

امروز شما مردم، در اینجا، در این خانه خدا جمع شده‌اید و با همت خود این مراسم را به منظور بزرگداشت مردی که عمر خود را در خدمت به آزادی ملت و استقلال مملکت و خدمتگزاری ایران و اسلام گذرانید، برگزار نموده‌اید.

از سنت‌های نیکوی مسلمانان و جامعه اسلامی ما این است که بزرگان و عزیزان ازدست‌رفته را با ذکر خدا یاد می‌نماییم. به این بهانه جمع می‌شویم، کتاب خدا را می‌خوانیم، بر رسول گرامی‌اش سلام و درود می‌فرستیم و برای آمرزش روح آن مسافر وادی حق، یاد دوست را با قرائت سوره فاتحه گرامی می‌داریم. پس صلوات و فاتحه.

در سوره فاتحه، که مطلع و مفتاح کتاب خدا است، و محتوای آن را، برابر با محتوای کل کتاب دانسته‌اند، ابتدا با نام خدا، بسم‌الله، شروع می‌کنیم. آن خدایی را که تمام موجودات جهان، از جمله انسان دانسته و ندانسته، افتتان و خیزان در جستجوییش می‌باشند، به نام مبارک الله یاد می‌کنیم.

الله، خدایی که «الرحمن» و «الرحیم» است. رحمت عام و رحمت خاص را با هم داراست. الرحمن یکی از صفات یا نام‌های نیکوی الهی است که معنایش

۱. تدوین و تکمیل سخنرانی در مسجد گیاهی (تجربش) ۱۳۷۳/۱۱/۱۱.

رحمت عام و گسترده خداوند است. رحمت عام یعنی تمامی موجودات جهان هستی از نعمت‌های الهی برخوردارند، چه او را بشناسند یا نشناسند. هیچ‌کس به خاطر عقیده از نعمت‌های عام محروم نمی‌باشد و به تعبیر سعدی:

ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری  
دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری

**الرحیم** یکی دیگر از صفات یا نام‌های نیکوی الهی است که معنایش عطای نعمت در برابر زحمت و کار و عمل انسان است. بیان رابطه‌ای عمل با پیامدهای عمل می‌باشد. اگر جهان را یک مدرسه تصور کنیم تمام دانش‌آموزان در استفاده از امکانات مدرسه از میز و نیمکت و درس معلم و... به طور یکسان برخوردارند. اما معلم به همه یکسان نمره نمی‌دهد. نمرات درسی، بر اساس و به میزان کوشش و تلاش درسی دانش‌آموز داده می‌شود. **الرحیم** بودن خداوند، یعنی این‌که برخی از نعمت‌ها، پیامد عمل و دستاور تلاش‌های خود انسان است. به هر کس داده نمی‌شود. سپس حمد می‌کنیم الله را که رب العالمین است. واژه **رب** را به دو شکل معنا کرده‌اند. **بازرگان** آن را ارباب و پادشاه و ربوبیت الله را «پادشاهی خدا» معنا کرده است. اما **طالقانی** آن را تربیت‌کننده معنا کرده است. اما میان این دو معنا یک ارتباط عمیقی وجود دارد. اگر واژه **رب** را ارباب جهانیان (جهان موجودات، نباتات، کهکشان‌ها و ستارگان...) بدانیم، خدا ارباب است اما اربابی که دائماً به تمام موجودات خدمات می‌دهد. برخلاف ارباب‌های جامعه بشری، خدا کسی را استثمار نمی‌کند، زور نمی‌گوید، و چون تربیت‌کننده هم می‌باشد آنچه را که لازمه رشد و تکامل انسان و تمام هستی است در اختیار همگان قرار داده است. **رب العالمین** یعنی خدا تربیت‌کننده تمام جهانیان است. **تربیت** یعنی تغییر در وضعیت موجود یک پدیده یا فرد و تحول آن به وضعیت مطلوب و مورد نظر. کار مربی، آموزش دادن به فرد برای تغییر وضع فعلی او به وضع دیگر است. **رب العالمین**، یعنی تمام هستی در یک تغییر و تحولی دائمی است اما تغییر و تحولی که قانونمند و جهت‌دار است. به عبارت دیگر جهان ما **اولاً** - به حال خود رها نشده است. بلکه جهانی منظم و قانونمند است. هیچ شیئی و موجودی خارج از این قانونمندی‌ها قرار ندارد.

**ثانیاً** - حرکت قانونمند جهان، عبث و بی‌هدف نیست بلکه هدفدار است. جهان هستی، همه ذرات، طوعاً و کرهاً به سوی «خدا» در حرکت هستند. خداوند کمال مطلق است و حرکت تمامی هستی به سوی او، یعنی حرکت تکاملی و رشدیابنده. خداوند **رب** یا تربیت‌کننده است اما نه با شلاق و قهر و غضب و... بلکه با رحمت عام و خاص خود که الرحمن و الرحیم است.

او **مالک یوم‌الدین** است. مالک یعنی قدرت تصرف. یوم، عصر و دوران و زمان است. و دین به یک معنا راه و روش زندگی و به یک معنا شریعت است و هم به معنای جزا و پاداش؛ پیامد نیک یا بد اعمال و بیان ثواب و عقاب است. مالک یوم‌الدین یعنی، ما انسان‌ها مالک رفتار و گفتار خود هستیم تا آنجا که آن را انجام نداده و یا اظهار نکرده باشیم. من تا وقتی سخنی نگفته‌ام مالک آن هستم. اما پس از آن، دیگر قدرت تصرف در پیامد آن را ندارم. کلمات من، به صورت امواج صوتی با طول موج معین و برطبق قوانین معین، در فضا حرکت می‌کنند و به گوش شما می‌رسند. این امواج پرده گوش شما را مرتعش می‌سازند، این ارتعاشات به گوش میانی و سپس به گوش درونی شما منتقل می‌شوند و به صورت امواج یا تکانه‌های عصبی، توسط اعصاب خاصی، بر اساس مقررات ویژه‌ای، به مرکز شنوایی در مغز شما منتقل می‌گردند و در آنجا برطبق مقررات معین در لایه‌های ذهنی شما به مفاهیم قابل درک تبدیل می‌گردند و بر ذهن شما اثراتی را برجای می‌گذارند، دامنه این اثرات متغیر است. در مواردی به سرعت از ذهن آگاه بیرون می‌روند. در مواردی در خاطره می‌مانند و در زمان‌های مناسبی مجدداً به سطح آگاه ذهن شما برمی‌گردند و آن‌ها را به یاد می‌آورید. این فرآیندها، هیچ‌یک تابع نظر و اراده من گوینده نیستند. بلکه تماماً از مقررات ویژه‌ای تبعیت می‌کنند. و این تنها «الله»، واضع این مقررات است که دامنه تأثیرات و پیامدهای بیانات امروز مرا تعیین می‌نماید. پیامدهایی که ممکن است زودرس باشند در همین روز یا روزها و هفته‌ها، ماه‌ها و سال‌های آینده در تمام عمر شما (در همین دنیا) و یا دیررس باشند و از محدوده عمر فرد هم فراتر بروند و ادامه یابند، اما از بین نخواهد رفت و (در آخرت) خود را نشان خواهد داد، تا اینجا یعنی در سه آیه اول سوره حمد دو مسأله موضوع اساسی عنوان شده است: خدا و آخرت.



آیا خدا و آخرت، دو مقوله ناآشنا برای بشر می‌باشند و پیامبران مبعوث شده‌اند تا بشر را به قبول این دو دعوت کنند؟

مطالعه تاریخ بشر، نشان می‌دهد که هر دو مقوله، یعنی هم خداطلبی و خداجویی و هم آخرت‌گرایی و نگرانی بعد از مرگ دل‌مشغولی انسان در تمام ادوار تاریخ بوده است و در هیچ فرهنگی، ابتدایی یا پیشرفته، مقوله «خدا» غایب نبوده است. همین‌که بشر به دست خود بتی، از هر نوع ساخته و آن‌را پرستیده است، خود حکایت از یک واقعیت عمیق تری می‌کند. چرا حیوانات بت نمی‌پرستند؟ چه انگیزه‌ای در درون بشر او را به جستجوی چیزی به نام خدا، خواه خدای دروغین یا راستین وامی‌دارد؟

در بسیاری از فرهنگ‌های کهن، حتی در میان قدیمی‌ترین آن‌ها، نگرانی انسان از حیات پس از مرگش و توجه یا اعتقاد به عوالم «بعد از مرگ» مشهود است. در ایران قدیم خودمان همراه جسد مرده آذوقه و شمشیر می‌گذاشتند و معتقد بودند که روح به جسد برمی‌گردد، بنابراین نیاز به غذا دارد و باید بتواند از خود دفاع کند. برخی از ایرانیان قدیم مرده‌ها را سرپا در خمره قرار می‌دادند تا وقتی روح برمی‌گردد جسد آماده و روی پا باشد. برخی از آدمیان برای جلوگیری از فساد و نابودی و حفظ جسد، آن‌را مومیایی می‌کردند تا به هنگام بازگشت روح بدن آماده دریافت مجدد آن باشد. مصریان برای اولین بار مومیایی کردن جسد مردگان را اختراع کردند. مومیایی کردن جسد‌ها، ابتدا خاص و منحصر به فراعنه بود، که خود را خدا می‌دانستند و پوسیده و متلاشی شدن بدن را درخور خدایی نمی‌دانستند. بعدها مومیایی کردن جسد‌ها عمومیت پیدا کرد.

اما توجه درونی و نگرانی و جویایی انسان از خدا و آخرت یک چیز است و فهم و درک درست و واقعی از آن مقوله دیگری است.

خداوند انسان‌ها را به چیزی دعوت نمی‌کند و نکرده است که اصل و منشاء آن در درون خود انسان نباشد، و فهم آن به کلی برای انسان غیر ممکن باشد.

نه تنها خدا و آخرت، بلکه مقولات انسانی دیگر نظیر ترس، عشق، زیبایی، کینه، نفرت، نعمت و پریشانی، همه آن خصوصیتی که تعریف‌کننده انسان می‌باشند، و انسان با آن‌ها آشنا است و معرف انسان است در قرآن مورد توجه قرار گرفته است، و به جای نفی آن‌ها به پرورش آن‌ها در جهت ارتقاء انسان پرداخته است.

به عنوان مثال - خداوند بشر را از «ترسیدن» نهی نمی‌کند. زیرا ترس، بخشی از «بودن» انسان است. اما خداوند از چه چیزی و از چه کسی ترسیدن را برای انسان تعریف و تبیین می‌کند. همین‌طور است عشق و محبت. «عشق ورزیدن»، «دوست داشتن»، ویژگی انسان است. اما عاشق چه کسی شدن و برای چه چیزی عشق ورزیدن و این‌که عشق واقعی چیست را خداوند بیان می‌کند.

برخی از مفاهیم و مقولات بشری و انسانی، نظیر عشق و ترس و غیره را بشر با پای خود، با تلاش خود می‌تواند بیابد و بفهمد و درک کند. اما در مورد برخی مقولات قادر به درک صحیح و واقع‌بینانه از آن‌ها نیست و هرگز خود، با پای خود و با تلاش خود نمی‌تواند آن‌را بیابد. در واقع آن سخن درستی که **شادروان بازرگان** گفت این است که هدف اصلی بعثت انبیا تعریف و شناساندن درست خدا و آخرت به انسان است.

انسان هرگز خود نمی‌تواند خدایی را که در درونش هست و در جستجویش می‌باشد، بفهمد و درک کند، جواب‌هایی، نه‌چندان واقعی ممکن است پیدا کند، اما، نه آن خدای واقعی را. پیامبران نیامده‌اند که «خدا را به انسان» بدهند. انسان جویای خدا هست. آنان آمده‌اند تا آن خدای واقعی را معرفی کنند. علیرغم توجه به آخرت و زندگی پس از مرگ، انسان با تلاش خود به تنهایی نمی‌تواند درک واقع‌بینانه‌ای از آخرت و مقولات و مفاهیم آن به دست آورد و رابطه خود را با خدای واحد و برنامه خود را برای سفر آخرت تنظیم نماید. تا این رابطه و برنامه تنظیم نشود، رستگاری و نجات میسر نمی‌گردد. فلاح یا رستگاری نیز یکی از گمشده‌های بشر است. نیاز یا خواست و تمایل و توجه انسان به فلاح و رستگاری نیز از درون خود انسان سرچشمه می‌گیرد.

تمام مکاتب فکری، فلسفی، سیاسی و انقلابات همه بر این درون مایه انسان جستجوگر فلاح و رستگاری سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

در ضرورت پاسخگویی به این نیاز وجودی انسان، اختلافی میان ادیان و مکاتب فکری و فلسفی نیست. بلکه اختلاف در تعریف فلاح و رستگاری و چگونگی تحقق آن است. برای مارکسیست‌ها، فلاح و رستگاری در جامعه بی‌طبقه تعریف شده بود و چگونگی وصول آن از طریق جنگ طبقات. ماتریالیسم تاریخی

توجیه فلسفی حتمیت تحقق جامعه بی طبقه است. در قرآن فلاح و رستگاری را در تبیین و ذخیره رابطه انسان با خدا و تنظیم سرمایه برای آخرت می بیند.

در جهان بینی توحیدی این انسان است که خود باید برای رستگاری خود برنامه ریزی کند. برنامه ریزی در این مکتب دارای سه نوع هدف های غایی و نهایی، درازمدت و کوتاه مدت است. در این جهان بینی، خدا هدف غایی و نهایی است، هدف غایی و نهایی هدفی غیر قابل دسترسی است. ضرورت و اهمیت آن در جهت دهی کلان به تمامی حرکت ها است. اما آخرت هدفی درازمدت محسوب می شود. از این جهت که اگرچه نمی توان برای وصول به آن زمانی را معین کرد، اما تحقق یافتنی و قطعی است. اما گذران دنیا بر اساس هدف های کوتاه مدت است که برای تحقق آن ها می توان زمان (برابر طول عمر) معین کرد. هر نوع برنامه ریزی بر اساس صرفاً هدف های کوتاه مدت محکوم به شکست و ناکامی است. برنامه های کوتاه مدت (دنیوی) هنگامی معنادار خواهند بود که بر اساس هدف های درازمدت یا آخرت گرایی، و در جهت تامین و تحقق هدف غایی و نهایی تنظیم شده باشند.

عناصر اصلی اندیشه آخرت در قرآن در همین آیه «**مالک یوم الدین**» آمده است:

**عنصر اول** در این اندیشه این است که انسان آزاد و مختار است. اراده آزاد و اختیار در عمل، از ویژگی های نوع انسان است. اما قلمرو آزادی و اختیار و مالکیت یا قدرت تصرف ما تنها به «عمل» منحصر و محدود است. هر عملی که از ما سر می زند اثر یا آثاری را ایجاد می کند. به این ترتیب معنای عمل تنها به «کار فیزیکی» محدود نمی باشد. حتی یک «فکر» یا «ایده» که به ذهن انسان خطور می کند، در فیزیولوژی اعصاب ما پیامد دارد و «عمل» محسوب می شود. تصور ذهنی از یک خاطره شوم یا فرح بخش منجر به ترشح ترکیبات شیمیایی عصبی می شود و بر «حالت» ذهنی-روانی ما اثر می گذارد، ما را خوشحال یا غمگین می سازد.

به این ترتیب، همان طور که اشاره شد. آثار اعمال، در قلمرو مالکیت انسان نیست. به محض این که عملی از انسان صادر شد، از حیطة و قلمرو قدرت و تصرف انسان خارج می گردد و از مقررات خاصی تبعیت می کند یا به عبارتی در قلمرو مالکیت خدا قرار می گیرد. اما این قلمرو قانونمند است.

**عنصر دوم** در اندیشه آخرت این است که آثار اعمال ما برطبق قاعده، بازخورد<sup>۱</sup> به ما برمی گردد و بر سرنوشت ما اثر می گذارد.

**عنصر سوم** این که برگشت آثار اعمال ما محدود در زمان و مکان نمی باشد، این برگشت ممکن است در کوتاه مدت باشد یا درازمدت.

**عنصر چهارم** این که حیات انسان با مرگ پایان نمی یابد و آثار اعمال ممکن است در طول حیات دنیوی به ما برگردد یا بعد از مرگ. بنابراین برخی از نتایج و آثار اعمال ما بعد از مرگ به ما می رسد.

**عنصر پنجم** این که انسان مسئول اعمال خود است و باید جوابگو باشد. آزادی و اختیار انسان با مسئولیت همراه است. پاسخگو بودن انسان آزاد و مختار، از سرشت خود انسان سرچشمه می گیرد. سرشت انسان به گونه ای است که در درون خود معیارهای شناخت خوبی و بدی را دارد. در ناخودآگاه وجودی انسان، که در گفتمان رایج، از آن به «وجدان» تعبیر می شود، معیار این شناخت وجود دارد. معنای این آیه شریفه که: «**فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا (شمس ۸)**»، و سپس بدی ها و پرهیزگاری هایش را به او الهام کرد.» همین است. اما اگر انسان نخواهد یا غفلت کند که خود پاسخگوی اعمال خود باشد، لاجرم در جهان قانونمند ما در جایی مورد سؤال قرار می گیرد و باید پاسخ بدهد.

**عنصر ششم** این است که بازگشت آثار اعمال ما، چه نیک و چه بد، پاداش یا مجازات انسان محسوب می شود. خداوند با صراحت اعلام کرده است که من نیستم که شما را عذاب می دهم یا به بهشت می برم. بهشت و عذاب پیامد اعمال خود شما است.

در بخش بعدی سوره حمد، می خوانیم که: «**ایاک نعبد و ایاک نستعین**». بعد از اقرار و اعتراف به دو اصل از جهان بینی توحیدی - خدا و آخرت، اعلام برنامه شامل عبادت کردن دسته جمعی اوست. واقعیت عبادت، همگن شدن عابد با معبود است. عبادت خدا یعنی متخلق به اخلاق الهی شدن، یعنی تلاش برای کسب ویژگی های خدایی، بر اساس باور و شناخت صفات الهی. عبادت خدا، یعنی عبور

از قلمرو بودن، و حرکت در قلمرو «شدن». اما حرکت انسان در قلمرو شدنش آسان نیست. باید از خدا کمک خواست. پس بعد از: **ایاک نعبد می گوئیم ایاک نستعین**. از تو کمک می خواهیم.

اما چه نوع کمکی؟: «**اهدنا الصراط المستقیم**»؛ ما را به راه راست هدایت کند.

چگونه این راه را تعریف کنیم و بشناسیم؟

از آن‌ها که در این راه هستند و بوده‌اند: «**صراط الذین انعمت علیهم**» مفاهیم انتزاعی معمولاً برای بشر قابل درک و فهم نیست. بلکه فهم آن‌ها هنگامی میسر است که این مفاهیم در الگوهای معرفتی و شناخته شوند. بنابراین پای الگوها یا اشخاص به میان کشیده می‌شود. اشخاص، الذین، یا کسانی که واجد صفات و شرایط و مشمول نعمت رشدیافتگی شده باشند.

الذین در «**صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ**» چه کسانی هستند: «**وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا. ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا.**» (نساء، ۶۹-۷۰) - و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند، همراه با کسانی خواهد بود که خدا به آن‌ها نعمت داده است، چون انبیاء و صدیقین و شهیدان و صالحان. و اینان چه نیکو رفیقانند. این فضیلتی است از جانب خدا و خدا به کفایت داناست».

هنگامی که به نماز می ایستیم و این آیات را می‌خوانیم، لاجرم باید در ذهنمان، حقیقت وجودی این اشخاص یا کسان را تصور کنیم و به یاد بیاوریم تا بتوانیم از آن‌ها الگو بگیریم. انبیاء شخصیت‌های حقیقی تاریخی هستند. یکی از پایه‌های اعتقادات ما شناخت و قبول پیامبران است. اگرچه پیامبران از زمره‌ی سه گروه دیگر، نیز محسوب می‌شوند، اما سه گروه‌بندی منحصر به پیامبران نیستند. و باید لاجرم آن‌ها را در میان شخصیت‌های حقیقی، غیر از پیامبران شناخت و آن‌ها را در ذهن خود زنده نگه داشت.

ما جمع شده‌ایم تا از مردی یاد کنیم و خاطره‌اش را زنده نگه داریم که نمونه و الگوی نعمت‌یافتگان بود. او از خدا و رسول اطاعت کرد و از زمره‌ی نعمت‌یافتگان گردید. عاش سعیداً - مات سعیداً.

ذکر ویژگی‌های مهندس بازرگان از باب تعریف و تمجید از او نیست. بلکه از باب عبرت‌گیری است. اما چرا بازرگان می‌تواند از میان نعمت‌یافتگان الگوی ما باشد؟ به ابعاد چهارگانه شخصیت بازرگان توجه کنیم:

۱. بازرگانِ فرزندِ عباسقلی، همسر، پدر، پدربزرگ، پرکار، خوشفکر، خلاق، رؤف، مهربان، لطیف، عارف، ظریف، متخلق به اخلاق الهی، یک انسان وارسته.

۲. بازرگانِ مهندس و استاد، متخصص که در رشته‌ی کاری خود مقلد نبود مرتب نوآوری می‌کرد، عضو مؤسس و فعال کانون مهندسين ایران و انجمن اسلامی مهندسين، نمونه‌ی یک استاد برجسته، با وجدان کاری، الگوی همکاری‌های جمعی.

۳. بازرگانِ احیاگر دینی.

۴. بازرگانِ مصلح اجتماعی و خسته‌ناپذیر فعال سیاسی.

سازمان‌های چپ غیر مذهبی و مذهبی، روحانیون حوزه‌های علمیه در قم، شیراز و مشهد و سایر شهرها، استادان و دانشجویان در داخل کشور و طیف وسیعی در گروه‌های سیاسی و سازمان‌های دانشجویان ایرانی در خارج از کشور، استادان و نویسندگان، دانشمندان برجسته جهان، مبارزین شناخته‌شده بین‌المللی علیه استعمار و امپریالیسم، فعالان حقوق بشر، سازمان‌ها و اتحادیه‌های صنفی کشورهای مختلف در حمایت از محاکمه‌شوندگان با زبان و قلم به اعتراض پرداختند. چنین واکنش گسترده و یکپارچه‌ای در تاریخ مبارزات ملی علیه استبداد سلطنتی، تا آن زمان بی‌سابقه بود. در هنگام درگذشت **مهندس بازرگان** آن یکپارچگی بار دیگر تکرار شد. این احساس و واکنش مشترک همگانی در تأیید و حمایت از مهندس بازرگان در آن زمان و در این زمان، در داخل و خارج از کشور بی‌تردید و در تمام موارد، به دلیل اندیشه‌های دینی و یا حتی سیاسی مهندس بازرگان و یارانش و هم‌زمانش نبود که انگیزه آن عنصری به مراتب بالاتر و عمیق‌تر و مهم‌تر است و آن ثبات قدم، صفا، صداقت، تقوای سیاسی و اجتماعی و فردی آن مرد بزرگ است. بی‌تردید، **مهندس بازرگان** یک متفکر برجسته‌ی اسلامی و یک احیاگر دینی بود که با ذهن خلاق و پویای خود و با استفاده مستقیم از سرچشمه زلال و گوارای قرآن به بازسازی و نوسازی اندیشه‌ی دینی پرداخت و نقش برجسته‌ای را در **جنبش احیای دینی** ایفا کرد. او همچنین یک مبارز نسته و پیگیر علیه استبداد و خفقان و زور و بی‌قانونی بود. او یک مصلح بزرگ اجتماعی بود و مبارزات سیاسی او علیه استبداد و استیلاهای خارجی، خود انعکاس و تجلی اندیشه‌های سیاسی و دینی و نقش وی به عنوان یک مصلح اجتماعی بود.

در میان مبارزان سیاسی ۵۰ ساله اخیر ایران، بعد از شهریور ۱۳۲۰، یکی از مهم‌ترین موضوعات محوری مورد بحث و گفتگو این بود که از میان علت‌ها و ریشه‌های اصلی و اساسی عقب‌ماندگی جامعه‌ی ایرانی - استبداد، استعمار (استیلاهای خارجی)، استعمار - کدام یک اولویت دارند. مهندس بازرگان، بدون آن‌که نقش مؤثر سایر عوامل سه‌گانه، یعنی استیلاهای خارجی، استعمار و استعمار را نادیده انگارد یا انکار کند مبارزه با استبداد را به دلیل سابقه و ریشه ۲۵۰۰ ساله‌اش، اساسی‌تر می‌دانست. اما مهندس بازرگان استبداد و سلطنت استبدادی را تنها در

## مردی که شاه نفس خود را مهار کرده بود<sup>۱</sup>

در هنگام درگذشت مهندس بازرگان همه‌ی گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های مملکتی از مخالف و موافق در داخل و خارج کشور، ابراز همدردی کردند. همه‌ی قشرهای جامعه از دانشگاهیان، استادان و دانشجویان، علما، روحانیون، رهبران گروه‌های چپ تا مقامات مملکتی، حتی آن‌ها که با مشرب سیاسی و اندیشه‌های دینی مهندس بازرگان مخالف بودند، در تجلیل از شخصیت این مرد بزرگ تاریخ معاصر ایران حضور یافتند و با مردم همراهی کردند. این وحدت نظر در بزرگداشت مهندس بازرگان، در واقع نه تنها تجلیل و قدردانی از مبارزات ضد استبدادی و ضد استیلاهای خارجی او، بلکه تجلیل از صداقت و تقوای فردی، سیاسی و اجتماعی او نیز بود. حتی سرسخت‌ترین مخالفین سیاسی یا فکری او اعتراف کردند که بازرگان صراحت و شجاعت و از همه مهم‌تر صداقت و تقوی داشت. یکپارچگی همه‌ی قشرهای ملت و گروه‌های سیاسی به هنگام تشییع و تدفین بیکر بازرگان و وداع با او در سفر نهایی‌اش و در مراسم ترحیم بزرگداشتش، خاطره محاکمات تاریخی سران **نهضت آزادی ایران** در سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ را زنده کرد. هنگامی که در بهمن سال ۱۳۴۱ سران و فعالین نهضت آزادی از جمله **مهندس بازرگان**، **دکتر یدالله سبحانی**، **آیت‌الله طالقانی**، **مهندس عزت‌الله سبحانی**، **دکتر عباس شیبانی**، **مهندس ابوالفضل حکیمی** و **دکتر محمد مهدی جعفری** بازداشت و سپس در دادگاه‌های نظامی به محاکمه کشیده شدند و شجاعانه از خود و از حقوق ملت ایران دفاع کردند، تمام گروه‌های سیاسی - اسلامی، گروه‌های ملی،

آشکال یا ساختارهای سیاسی آن محدود نمی‌دید. استبداد را یک سیستم یا یک نظام با ساختارهای بنیادین فرهنگی، اجتماعی و سیاسی می‌دانست و معتقد بود که مبارزه با استبداد جدای از مبارزه با ابعاد دیگر آن، به ویژه بُعد فرهنگی استبداد، که به صورت خصلت‌های مخرب فردی و اجتماعی ریشه‌دار در روحیه ایرانی تثبیت شده است، امکان‌پذیر نیست. مشکل بزرگ آزادی‌خواهان و مبارزان سیاسی ایران این بوده است که با مستبد و حداکثر با ساختار سیاسی استبداد، مبارزه کرده و جنگیده‌اند، نه با استبداد به عنوان یک مجموعه و به ویژه نه با ابعاد فرهنگی آن، و حاصل این بوده است که در طول مدت نزدیک به یک قرن، هر زمان که مبارزات مردمی به سرنگونی مستبندی منجر شده است، دیر یا زود، ملت مجدداً گرفتار مستبد دیگری شده است.

فرهنگ استبدادی در تمام مناسبات فردی و اجتماعی ما حضور فعال و تعیین‌کننده دارد. تزویر و ریا، تملق و تفتین، گزافه‌گویی و اغراق (چه در دوستی و چه در دشمنی) فقدان احساس تعلق اجتماعی و وجدان کاری، قدری و باری به هر جهت بودن، تنبلی و بی‌عاری، تخریب و کار منفی، سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، احساس خودکم‌بینی و بیگانه‌زدگی و بیگانه‌پرستی و مطلق‌بینی و مطلق‌خواهی و... برخی از ویژگی‌های یک جامعه استبدادزده است که در خلیقات ما ایرانیان منعکس است و همین خلیقات است که زمینه‌ساز نابهنجاری‌های مزمن فراوان در روابط فردی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی می‌شود. فعالیت‌های گروهی در ایران، چه در امور اقتصادی و تجاری و چه در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی بسیار سخت و در مواردی ناممکن است. برای همکاری‌های جمعی با هدف‌های خیر و آرمان‌های بزرگ به دور هم جمع می‌شویم، اما این خلیقات و این خصوصیات به زودی جمع را از هم می‌پاشاند. در احزاب و تجمع‌های سیاسی این ویژگی‌ها سبب می‌شود که فرد یا افرادی سلطه‌گر به تدریج همه چیز را در انحصار خود می‌گیرند. نظم و انضباط گروهی، حتی دموکراسی سازمانی و آرمان‌های عقیدتی به ابزار سلطه بدل می‌شوند و گروه بزرگتری یعنی اکثریت به دلیل همین رسوبات فرهنگ استبدادی، سلطه‌پذیر می‌شوند و به راحتی اطاعت می‌کنند و نظام سلطه‌گری را توجیه می‌کنند. این یکی از موانع عمده بر سر راه رشد

همکاری‌های جمعی و گروهی و از اسباب اصلی انشعاب‌ها و یا کناره‌گیری‌های فعالان و علاقه‌مندان است.

اما مبارزه با فرهنگ استبدادی چون به معنای مبارزه با خودمان و خصلت‌هایمان است کار آسانی نیست. اگر استبداد ۲۵۰۰ ساله سلطنتی دلیل این ویژگی‌های فرهنگی در اعماق هستی وجود ما ایرانیان است برای مبارزه با آن، یعنی برای مبارزه با مظاهر و مصادیق فرهنگ استبدادی، به یک خانه‌تکانی عمیق و وسیع در درون خودمان نیاز داریم. در درون هر یک از ما ایرانیان یک «شاه کوچک» نشسته است و این شاه نفس ماست که در تمام روابط فردی و اجتماعی ما رخنه و رسوخ کرده است. وقتی مستبدی که در رأس هرم قدرت سیاسی نشسته است سرنگون می‌شود، جانشینان، همان مبارزان قدیمی، آگاه یا ناخودآگاه همان کارها را انجام می‌دهند.

ویژگی **مهندس بازرگان** این بود که به عنوان یک مسلمان و موحد متعبد، **شاه نفس** خود را مهار کرده و خدامحور شده بود. تمام کسانی که در ۵۰ سال گذشته با او از نزدیک کار کرده‌اند، جملگی بر این قول‌اند. او به عنوان یک مصلح اجتماعی، متأثر از اندیشه‌های قرآنی، تعارض اصلی میان فکر و عمل را در خود حل کرده بود. یعنی در گفتار و کردار او، زمانی که بی‌قدرت بود و زمانی که قدرت یافت، تعارض و تضاد و تناقض یا دیده نمی‌شد و یا بسیار کم بود. چهره‌ی او در خانه و خانواده، مهندس بازرگان شخصی و خصوصی، با چهره‌ی مهندس بازرگان در صحنه‌ی سیاسی، یا در دانشگاه و کلاس درس، یا در گردهمایی‌ها و نهادهای اجتماعی، تفاوتی نداشت. درون و بیرون او یک شخصیت منسجم را حکایت می‌کرد.

مهندس بازرگان مبارزه‌ی سیاسی را، تنها در نفی و تخریب نمی‌دید. او مبارزه‌ی سیاسی را برای بهبود وضع ملت و مملکت، برای آزادی و استقلال می‌خواست و آزادی و استقلال را بدون خلاقیت امکان‌پذیر نمی‌دانست و این هر دو، از موضوع‌ها و مقوله‌هایی است که وی آن‌ها نه دادنی و نه گرفتنی، بلکه یادگرفتنی می‌دانست.

این نگرش سیاسی-اجتماعی مهندس بازرگان، در تمام دوران پربار حیاتش، در تمام فعالیت‌هایش منعکس است و به برکت تقوا و صداقت توانست منشأ

خدمات مستمری باشد. شاید به همین دلیل است که اکثر قریب به اتفاق سازمان‌ها و انجمن‌ها و جمعیت‌هایی را که او در تأسیس آن‌ها نقش عمده‌ای داشته است، نظیر کانون مهندسين ایران، سازمان آب تهران، انجمن‌های اسلامی دانشجویان، مهندسين، شرکت انتشار، شرکت یاد و نهضت آزادی ایران، به گونه‌ای پایه‌ریزی شده‌اند که سال‌های سال باقی مانده‌اند و خواهند ماند و به خدمات خود ادامه خواهند داد. آن جمعیت‌هایی را هم که او در تأسیس آن‌ها نقش داشته است اما متوقف شده‌اند، نظیر جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران، شرایط و روابط درونی‌شان چنان است که می‌توانند کار خود را ادامه دهند. اما شرایط بیرونی است که مانع ادامه‌ی کار آن‌ها است.

مهندس بازرگان تنها یک مبارز سیاسی مقاوم و پیگیر، یک مصلح اجتماعی دوراندیش و ژرف‌نگر، یک متفکر و احیاگر دینی نوپرداز نبود، بلکه یک معلم صادق و با تقوای سیاسی بود. شجاعت و صراحت و توکل داشت. در مسائل سیاسی و اجتماعی موقع‌شناس و نکته‌سنج بود. مدیری بسیار مدبر و استادی برجسته بود. هم‌رزم، دوست، یار مهربان و صادقی بود. اما مهم‌تر از همه، تقوا و صداقت او در تمام زندگی‌اش بود.

این خصوصیات بود که او را در میان شخصیت‌های سیاسی ۷۰ ساله اخیر ایران شخصیتی ممتاز ساخته بود. و این ویژگی‌ها بود، که دوست و دشمن به آن معترف و در برابر آن تسلیم و برای او ارزش و احترام قائل شدند.

ملت ایران نیز، نشان داد که خدمتگزاران صادق خود را به رغم جوسازی‌ها تشخیص می‌دهد و با احترام از آن‌ها قدردانی می‌کند. یادش و اهداف و آرمان‌هایش گرامی بود.

## مهندس بازرگان چرانخست‌وزیر شد؟<sup>۱</sup>

**مهندس بازرگان**، در طول حیات پربارش و عمدتاً از شهریور ۱۳۲۰ به بعد در سه بُعد کاملاً مشخص ولی مرتبط به هم، بر افکار و اندیشه‌ها و رفتارهای ایرانیان و مبارزان داخل و خارج کشور اثر گذاشته است.

**اول**، تأثیر اندیشه‌های دینی مهندس بازرگان است که به عنوان یک احیاگر دینی نوپرداز و یک مصلح اجتماعی، با تشخیص صحیح نیازهای مخاطبین خود که عمدتاً جوانان و روشنفکران مسلمان بودند و پاسخ به خرده‌گیران و مخالفانی که نه دین را قبول داشتند و نه قرآن و خدا را، عمل نموده و آثار سیاسی، اجتماعی و دینی وی موجب تغییر و تحول فکری جامعه در طول ۵۰ سال گذشته شده است.

**دوم**، تأثیر مشارکت مهندس بازرگان در مبارزات سیاسی است. شاید بتوان زندگی سیاسی و اجتماعی مهندس بازرگان را به دو دوره تقسیم کرد. دوره‌ی اول از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای مرداد ۱۳۳۲ و سقوط **دکتر مصدق** و دوره‌ی دوم بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است.

در دوره‌ی اول، مهندس بازرگان به هیچ حزب سیاسی به جز حزب ایران، برای مدت بسیار کوتاه نپیوست، در حالی که با بسیاری از رهبران احزاب ملی، نظیر **حزب ایران**، دوست بود. در باشگاه حزب سخنرانی می‌کرد. **باجبه‌ی ملی** اول و جنبش ملی شدن نفت کاملاً موافق بود و با آن همراهی می‌کرد. به اصالت ملی دکتر مصدق اعتقاد داشت. دعوت دکتر مصدق را برای اداره‌ی صنعت عظیم نفت قبول کرد. اما او یک مبارز فعال سیاسی نبود.

بلافاصله پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، **نهضت مقاومت ملی ایران**، با

۱. نشریه‌ی ایران فردا، ضمیمه‌ی شماره ۱۶، اسفند ۱۳۷۳.

شرکت شخصیت‌های برجسته و احزاب ملی به وجود آمد و مهندس بازرگان هم به نهضت مقاومت ملی پیوست و به دنبال او و به تبعیت از او، اکثریت قریب به اتفاق اعضای انجمن اسلامی دانشجویان و همه‌ی جوانانی که در کنار انجمن و یا در مسجد هدایت فعال بودند، به نهضت مقاومت ملی پیوستند. بازرگان در سال‌های ۱۳۴۰ به بعد، در تأسیس و رهبری نهضت آزادی ایران و در نهایت مشارکت در مهندسی انقلاب اسلامی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نقش مؤثری داشته است.

تأثیر شخصیت مهندس بازرگان در این دوره، تنها در مبارزات سیاسی ضد استبدادی او نبود. شخصیت‌های دیگری هم بودند، که در همین مبارزه شرکت داشتند، اما آن تأثیری که مهندس بازرگان بر مبارزان جوان گذاشت منحصر به فرد بود. علت و ریشه این تأثیر را باید اولاً در شخصیت و منش مهندس بازرگان و ثانیاً روش و شیوه‌ی خاص او در همکاری‌های اجتماعی-سیاسی جستجو کرد. مهندس بازرگان مبارزه‌ی سیاسی را، از باب انجام تکلیف و وظیفه‌ی دینی و با انگیزه‌ی جلب رضای خدا انجام می‌داد. این انگیزه او را مردی متواضع در برابر کوچک و بزرگ، باتقوا در برابر دوست و دشمن، متوکل و شجاع در برابر قدرت‌های استبدادی و دقیق و پرکار در انجام وظایف ساخته بود.

در اندیشه‌ی دینی و سیاسی و اجتماعی‌اش، آزادی انسان جایگاه ویژه و بنیادی داشت که نه تنها به آن عمیقاً اعتقاد داشت بلکه به آن عشق می‌ورزید. این اعتقاد و عشق و احترام به آزادی انسان، در تمام اعمال و رفتار او از جمله با خانواده‌اش، محیط و جامعه‌اش، گروه‌ها و انجمن‌هایی که با آن‌ها همکاری جمعی داشت و در نهضت آزادی ایران و همه‌جا به طور برجسته‌ای بروز و ظهور داشت.

به عبارت دیگر او یک معلم مبارزه‌ی سیاسی و همکاری‌های جمعی بود. مهندس وقتی به ضرورت انجام کاری معتقد می‌شد، هرگز از خطر کردن نمی‌هراسید و در راه خدمت به «اسلام» و «ایران» - دو اصطلاحی که دوست داشت و خیلی به کار می‌برد - هرگز تردید و درنگ نمی‌کرد.

### تشکیل دولت موقت

بسیاری بر او خرده گرفته‌اند و می‌گیرند که چرا مسئولیت پست نخست‌وزیری را

در انقلاب اسلامی پذیرفت و او را مسئول مشکلات کنونی می‌دانند. این نکته‌ی مهمی است که باید از جهات تاریخی و سیاسی آن را بررسی کرد.

در این جا، با صراحت و قاطعیت باید دانسته شود که اگر مهندس بازرگان مسئولیت دولت موقت را به هر دلیل، نمی‌پذیرفت، بی‌تردید کشور با وضعیتی مشابه و یا شاید بدتر از افغانستان روبه‌رو می‌شد و امروز بسیاری، به حق می‌توانستند به مهندس بازرگان ایراد بگیرند که او برای حفظ اعتبار و آبروی سیاسی خود، از قبول مسئولیت امتناع ورزید و مملکت را دچار جنگ داخلی و ازهم‌پاشیدگی کرد. در میان کسانی که از مهندس بازرگان انتقاد می‌کنند و او را مسئول وضع کنونی می‌دانند، هستند آنهایی که هرگز با انقلاب اسلامی نبودند و تا آخرین لحظه در برابر انقلاب ایستادند و شکست خوردند. آن‌ها آرزو داشتند و پیش‌بینی می‌کردند که انقلاب در همان مرحله‌ی اول دچار شکست بشود و مملکت از هم بپاشد و در حال حاضر از این که مهندس بازرگان با قبول مسئولیت مانع این شکست در آن مرحله شد ناراضی هستند و دقیقاً به همین علت است که بر او خرده می‌گیرند. اما نه مهندس بازرگان از خطیر بودن مسئولیتی که پذیرفت ناآگاه بود و نه بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران بی‌اطلاع و یا بی‌توجه به خطرات تهدیدکننده؛ و بی‌جهت نبود که در پذیرفتن این مسئولیت توسط مهندس، اصرار وجود داشت. شاید لازم باشد کمی به عقب برگردیم و مروری بر سیر تحول حوادث داشته باشیم.

بعد از آنکه رهبر فقید انقلاب، در نوفل‌لوشاتو مستقر شدند، اغلب روزها، صبح زود، با ایشان به بحث و گفتگو پیرامون وضعیت ایران می‌پرداختیم. در این مذاکرات یکی از موضوعات اصلی بحث من با ایشان این بود که دنیا می‌داند مردم ایران و شما چه نمی‌خواهید، اما نمی‌دانند چه می‌خواهید، دیگر کافی نیست که فقط بگوییم «شاه باید برود»، بلکه باید برای انتقال قدرت به ملت برنامه‌ریزی کرد و پیش‌بینی‌های لازم را نمود. اگر برنامه‌ای واقع‌بینانه و عملی نداشته باشیم رفتن شاه به حاکمیت ملت منجر نمی‌گردد بلکه مملکت به آشوب گسترده و هرج و مرج و خونریزی فراوان و به احتمال بسیار زیاد به ازهم‌پاشیدگی و تجزیه کشیده خواهد شد. این برنامه باید هم عملی و هم قابل قبول باشد و با حفظ تمامیت ارضی، انتقال

قدرت را به ملت ممکن سازد. در ضمن این گفتگوها، برخی از راه‌حل‌های عملی و ممکن را نیز یادآور می‌شدم. این گفتگوها منجر به آن شد که ایشان از من خواستند راه‌حل‌های مورد نظر را مدون کرده و بنویسم. اینجانب آن‌ها را تحت عنوان «**برنامه‌ی سیاسی برای دوره‌ی انتقال**» در دو صفحه جداگانه نوشتم. ایشان آن‌ها را به دقت مطالعه کردند. سؤالاتی را مطرح و با خط خود اصلاحاتی در آن نمودند. خلاصه‌ی این برنامه‌ی سیاسی مرحله به مرحله چنین بود:

تشکیل شورای انقلاب، تشکیل دولت موقت انقلاب، برگزاری رفراندوم و تعیین سرنوشت نظام، انتخابات مجلس مؤسسان، تصویب قانون اساسی جدید، انتخابات مردمی برای تعیین نهادهای قانونی جدید (مجلس شورای ملی، رئیس جمهوری، نخست‌وزیر و...)، واگذاری مسئولیت‌ها به منتخبین مردم و انحلال شورای انقلاب و دولت موقت.

اجرای این برنامه‌ی سیاسی در چند مرحله پیش‌بینی شده بود: اولین گام در راه اجرای برنامه‌ی سیاسی، تشکیل شورای انقلاب بود. رهبر فقید انقلاب، سه نفر از روحانیونی را که می‌شناختند (از جمله مرحوم مطهری) نام بردند و خواستند که به آن‌ها اطلاع داده شود تا به پاریس بیایند. از میان شخصیت‌های سیاسی مبارز، نیز از چند نفر از جمله مرحوم مهندس بازرگان نام بردند و گفتند که من این‌ها را می‌شناسم و اعتماد دارم. از من خواستند که با مهندس بازرگان صحبت کنم و از ایشان دعوت کنم که به پاریس بیایند. وقتی من با مهندس تماس گرفتم و پیغام را دادم، جواب دادند که (نقل به مضمون): «آیا آقای خمینی مطمئن هستند که می‌خواهند من بیایم، من در یکی از جلسات سخنرانی‌هایم، وقتی نام ایشان را بردم و حاضرین سه صلوات فرستادند، به آن‌ها گفتم، شما با ذکر نام پیامبر خدا، فقط یک صلوات می‌فرستید اگر پیامبر از شما سؤال کند که چرا برای من یک صلوات و برای ذریه من سه صلوات می‌فرستید چه جواب می‌دهید؟ این سخن و سؤال من موجب ناراحتی و اعتراض برخی از آقایان روحانیونی شده است. آیا باز هم آقای خمینی اصرار دارند من بیایم؟»

من این مذاکره را به رهبر فقید انقلاب گزارش دادم. پاسخ ایشان این بود که برخورد شخصی مطرح نیست. آمدن ایشان ضروری است. حتماً بیایند. با این

پیغام، آقای مهندس بار سفر بستند و به پاریس آمدند و با حضور اینجانب، سه جلسه دیدار و گفتگوی مفصل با رهبر انقلاب صورت گرفت. اینجا فرصت و مجال آن نیست که تمامی آن گفتگوها بازگو گردد. آنچه در رابطه با مسأله‌ی مورد بحث، یعنی اجرای برنامه‌ی سیاسی و نقش مهندس بازرگان لازم به طرح می‌باشد این است که خود برنامه‌ی سیاسی و نحوه‌ی اجرای آن مورد بحث قرار گرفت، و این‌که آقای مهندس فهرستی از شخصیت‌های موجه سیاسی برای دعوت به عضویت در شورای انقلاب و دولت موقت تهیه نمایند. چون اسامی اعضای شورای انقلاب قرار نبود منتشر شود، نگرانی از واکنش‌های مختلف قابل پیش‌بینی نسبت به اعضای آن، وجود نداشت، اما رئیس و اعضای دولت موقت را نمی‌شد مخفی نگه داشت. بنابراین شخصیت رئیس و اعضای دولت موقت بسیار حساس و تعیین‌کننده بود. نخست‌وزیر دولت موقت می‌باید از آنچنان اعتبار و سابقه سیاسی و اسلامی برخوردار می‌بود که مورد قبول اکثریت مردم و گروه‌ها و سازمان‌های مبارز در داخل و خارج کشور قرار گیرد. همچنین واجد اعتبار بین‌المللی لازم باشد و مهندس بازرگان، بی‌هیچ تردیدی تنها فرد واجد این شرایط بود. او یک مبارز ضد استبداد و ضد استیلا‌ی خارجی، با سابقه‌ای بسیار روشن و بدون خدشه و ایراد، یک احیاگر دینی با ذهنی پویا و نوپرداز، یک مصلح اجتماعی و یک مدیر‌کاردان و مدبّر بود که حتی دشمنانش نیز برای او احترام قائل بودند.

این نکات مورد توجه خاص رهبر انقلاب بود. از همان روزی که اجرای برنامه‌ی سیاسی آغاز شد، بدون کمترین تردیدی، مرحوم مهندس کاندیدای احراز پست نخست‌وزیری دولت موقت بود. در آن هنگام اگرچه هنوز شاه از ایران خارج نشده بود، اما قرار بود در اولین فرصت مناسب تشکیل دولت موقت اعلام شود. صحبت بر سر این بود که ممکن است بعضی از اعضای دولت موقت در خارج از ایران و برخی دیگر در داخل ایران باشند. در راستای اجرای این برنامه دو حرکت عمده صورت گرفت. اول آنکه افرادی برای تماس با دولت‌های خارجی - از کشورهای دنیای سوم و احتمالاً طرفدار و موافق با انقلاب ایران - نظیر هند، پاکستان، لیبی، سوریه، الجزایر و یمن تعیین شدند تا با مذاکره نظر موافق آن‌ها را برای شناسایی دولت موقت انقلاب، پس از اعلام و معرفی، جلب کنند. این برنامه



انجام شد. برخی از این دولت‌ها، نظیر سوریه، لیبی، الجزایر و هند آمادگی خود را برای شناسایی دولت موقت انقلاب اعلام کردند و قول‌های مساعد دادند. رئیس **جمهور هند** نماینده‌ی ویژه‌ای را به **نوفل لوشاتو** فرستاد. حرکت دیگر، انتصاب **کمیسون ویژه نفت** به ریاست مهندس بازرگان بود. وظیفه‌ی این کمیسیون، در مرحله‌ی اول این بود که با کارگران و کارمندان نفت در جنوب مذاکره کند و همکاری آن‌ها را برای تأمین سوخت مورد نیاز مردم در داخل کشور جلب نماید، بدون آنکه اجازه داده شود که ارتش احتیاجات خود را به این مواد سوختی تأمین نماید. اما تعیین این هیئت و اقدام یادشده در بالا، برای منظوری مهم‌تر نیز بود، که در آن روزها اعلام نشد و آن عبارت از این بود که وقتی دولت موقت انقلاب معرفی می‌شود و کار خود را رسماً آغاز می‌کند، هم برای تأمین نیازهای مالی دولت و هم قطع درآمدهای ارزی دولت شاه، آمادگی ایران برای فروش و تحویل نفت به خریدارانی که بهای نفت خریداری شده را به حساب دولت موقت واریز کنند، اعلام شود. اجرای مرحله‌ی اول مأموریت این هیئت، در واقع آزمونی بود برای همکاری کارگران و کارمندان اعتصابی شرکت نفت با دولت موقت انقلاب و اجرای مرحله‌ی دوم، یعنی فروش نفت به مشتریان خارجی. نباید فراموش شود که این برنامه زمانی در دست اجرا بود که شاه هنوز در ایران و ارتش بر اوضاع مسلط بود.

برای یک چنین برنامه‌هایی و برنامه‌های بعدی در دوره‌ی انتقال، مهندس بازرگان یک شخصیت ایده‌آل و استثنایی بود. سفر هیئت نفت به جنوب با استقبال فراوان مردم و همکاری صمیمانه کارگران و کارمندان نفت همراه بود. این سفر در ذهن بسیاری از مردم خوزستان و سایر نقاط، خاطره‌ی فراموش‌نشده‌ی خلع‌ید از استعمار انگلیس و نقش مهندس بازرگان را در آن پیروزی زنده کرد.

### حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی ایران

در آن مقطع شواهد و علائم، حاکی از آن بود که نظام سلطنتی در حال فروپاشی است. شاه و هوادارانش بارها تبلیغ کرده بودند که در صورت خروج شاه از ایران، مملکت تجزیه خواهد شد. مسئولیت خطیری که بر عهده‌ی برنامه‌ریزان انقلاب

قرار داشت، جلوگیری از این خطر بالقوه بود. بنابراین مسئولیت رهبران انقلاب با توجه به مسائل روزمره‌ی انقلاب حفظ یکپارچگی مملکت و جلوگیری از به هم ریختن و ازهم‌پاشیدگی امور بود. حوادث به مراتب سریعتر از تدارکات اجرایی برنامه‌ها پیش می‌رفت. به طوری که در آستانه‌ی خروج شاه از ایران هنوز تمامی ۱۵ نفر اعضای شورای انقلاب تعیین نشده بودند. رهبر انقلاب طی یک یادداشت خصوصی برای مرحوم مطهری از کندی حرکت گله کردند و خواستار تسریع در اجرای برنامه شدند. اما در حالی که آقای مهندس بازرگان با کلیات برنامه‌ی سیاسی موافق بودند، هم در مذاکرات سه‌نفری و هم با اینجانب به تنهایی در پاریس و بعد هم در تهران مشکلات عظیمی را که بر سر راه انقلاب و جابه‌جایی قدرت وجود داشت و خطراتی که مملکت را تهدید می‌کرد، مطرح ساختند. در این نوع گفتگوها، تفاوت بارزی میان نگرش مهندس بازرگان در چگونگی مدیریت دوره‌ی انتقال با رهبر انقلاب وجود داشت. مهندس بازرگان با اصل تغییر نظام سلطنتی به یک نظام جمهوری، کاملاً موافق بود. ایشان در نامه‌ای که اواخر سال ۱۳۵۶ توسط مسافری برای رهبر انقلاب به نجف فرستادند و یک رونوشت آن را برای اینجانب ارسال کرده بودند، نظرات خود را پیرامون تغییر نظام سیاسی، یا در واقع برنامه‌ی سیاسی خود را، در چهار مرحله شرح داده بودند.

**نظر مهندس بازرگان** انتقال تدریجی و آرام، یا به اصطلاح گام به گام بود. بدون آنکه تمامی نهادهای دولتی به هم ریخته شوند. ایشان به تصفیه و پالایش نهادها اعتقاد داشتند، اما طبق برنامه و با حساب و کتاب، و این روش را مطمئن‌تر و اساسی‌تر و شاید تنها روش منطقی می‌دانستند. ایشان با دیدگاه‌ها و نگرش‌های معتقد به تحول سریع و یا رادیکال، همراه تخریب همه‌جانبه، آن هم زود و با زور موافق نبودند و این روش را مضر برای مملکت می‌دانستند.

اما از طرف دیگر انقلاب در مسیر خاصی حرکت می‌کرد و شتاب فراوانی پیدا کرده بود. برای آنکه انقلاب از مسیر خارج نشود، و مملکت احتمالاً از هم فروپاشد، رهبران، برنامه‌ریزان و مهندسان انقلاب می‌بایستی پا به پای حوادث و با سرعت حرکت کنند. رهبر انقلاب از مرحوم مطهری و اینجانب خواستند که با آقای مهندس بازرگان صحبت کنیم و ایشان را به قبول مسئولیت متقاعد سازیم.

هنگامی که شورای انقلاب نیز تصمیم نهایی خود را برای معرفی آقای مهندس به ریاست دولت اتخاذ کرد و پیش‌نویس حکم انتصاب ایشان آماده شد، مرحوم **آیت‌الله طالقانی** در گفتگویی با اینجانب عدم موافقت خود را با نخست‌وزیری آقای مهندس ابراز داشتند. مرحوم طالقانی، بنا به اظهار خودشان، چون هم مهندس بازرگان را خوب می‌شناختند و هم روحانیون را، معتقد بودند این دو نمی‌توانند با یکدیگر، آن هم در سطح مملکت همکاری کنند. هنگامی که من بحران‌های تهدیدکننده را توضیح دادم و این‌که چرا فرد دیگری جز مهندس بازرگان مورد اعتماد و قبول و پذیرش عمومی نیست، و اگر مهندس نپذیرد، چه پیامدهایی احتمالاً در انتظار مملکت خواهد بود، مرحوم طالقانی قانع شدند و پذیرفتند. اما خواستند که در یک دیدار سه‌نفری، یعنی با حضور خود مهندس بازرگان مسأله مجدداً بررسی و ارزیابی شود. این جلسه تشکیل و گفتگو انجام شد. مرحوم طالقانی مجدداً نظریاتشان را بیان کردند. بنده اظهار داشتم ملت ایران و تاریخ قضاوت خواهند کرد که آقای مهندس بازرگان که در تمام عمر پربارش، همه‌جا برای آزادی ملت و استقلال مملکت پیشگام بوده و از هیچ خطری نهراسیده است، با شهامت و شجاعت و توکل به خدا قدم برداشته است و در این مقطع حساس تاریخ برای حفظ آبرو و اعتبار سیاسی‌اش، از قبول چنین مسئولیت خطیری شانه خالی نکرده است، و این امر ساده‌ای نیست که بتوان آسان از آن گذشت.

**مرحوم طالقانی** به مهندس توصیه کرد که برای پذیرش این مسئولیت، شرایط خود را در شورای انقلاب مطرح کند. در جلسه‌ی شورای انقلاب که با حضور رهبر انقلاب در **مدرسه‌ی علوی** و به منظور نهایی کردن حکم انتصاب نخست‌وزیری تشکیل شده بود، مهندس بازرگان درخواست ۲۴ ساعت مهلت برای مطالعه و مشورت کرد. رهبر انقلاب و برخی از اعضای شورای انقلاب، به دلیل خطیر بودن اوضاع مملکت، ضرورت سرعت در اعلام انتصاب نخست‌وزیری را متذکر شدند. آقای مهندس بازرگان، با توجه به پیشنهاد مرحوم طالقانی، یعنی مشروط کردن پذیرش خود، آمادگی خود را برای قبول مسئولیت نخست‌وزیری اظهار داشت. هنگامی که روز بعد، قبل از تشکیل جلسه‌ی شورای انقلاب، تصمیم آقای مهندس را برای رهبر انقلاب بازگو کردم، ایشان، بعد از

لحظه‌ای سکوت، گفتند که خوب حالا خیالم از همه طرف راحت شد. در جلسه‌ی شورای انقلاب آقای مهندس شرایط خود را، که بیان چگونگی مدیریت، و نحوه‌ی کار بود، مطرح ساختند، شورای انقلاب این شرایط را پذیرفت، و سپس همه‌ی اعضای حاضر در جلسه، منهای یک نفر، رأی مثبت خود را برای نخست‌وزیری آقای مهندس بازرگان اعلام نمودند.

آن‌ها که در این سال‌های اخیر و به تازگی، مهندس بازرگان را به خاطر پذیرش مسئولیت دولت موقت، مسئول نابسامانی‌های کنونی می‌دانند، اکثراً همان‌هایی هستند که در آن دوره‌ی حساس با وی به سختی مقابله کردند. از جلو و پشت سر خنجر زدند. در دو سال اول بعد از پیروزی انقلاب روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی عمدتاً و اکثراً در دست روشنفکران بود. یک مرور اجمالی روزنامه‌ها در این دوره نشان می‌دهد که خشت اول انحراف را چه کسانی گذاشتند، و چه کسانی سرود یاد مستان دادند.

مهندس بازرگان نخست‌وزیری را با شرایطی که گذاشته بود پذیرفت. به محض آنکه خُلف وعده و عهدشکنی و بی‌وفایی و جفای دوستان را دید، در خرداد ۱۳۵۸، آمادگی خود را برای استعفا طی نامه‌ای به رهبر انقلاب اعلام کرد و در چندین نوبت خواست که کناره‌گیری کند. اگر ادامه داد، بی‌شک نه به دلیل عدم شناخت و یا نادرستی تحلیل سیاسی از اوضاع و علاقه به قدرت و سِمَت و صدارت بود بلکه او نگران سرنوشت مملکت بود. او میان پتک و سندان قرار گرفته بود. بارها و بارها در خلوت در مورد این مسأله با هم گفتگو کردیم و هر بار احساس نگرانی از سرنوشت مملکت او را از کناره‌گیری قطعی منصرف می‌ساخت.

استعفای دولت موقت هم، برخلاف تبلیغات مخالفین به مناسبت گروگانگیری نبود. گروگانگیری آن را قطعی ساخت. حداقل یک ماه قبل از آن، در یکی از جلسات شورای انقلاب، آقای مهندس ابتدا از شورا سؤال کردند که آیا می‌دانید مملکت دچار چه بحران‌هایی است و تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری چه بحران‌هایی را در مملکت به وجود آورده است یا نه؟ اگر نمی‌دانید گزارش بدهم. اگر می‌دانید پیشنهاد و راه‌حل خود را ارائه بدهم. اکثریت اظهار داشتند که می‌دانند و جوایی

راه‌حل شدند. مهندس بازرگان، جواب داد از دو نهاد شورا و دولت یکی باید منحل شود و یک نهاد مسئولیت اداره مملکت را به عهده بگیرد و دولت آمادگی کنار رفتن را دارد. اکثریت قبول کرد که شورای انقلاب مدیریت کشور را به عهده بگیرد. گزارش این جلسه به رهبر انقلاب داده شد، ایشان هم آن را پذیرفتند. اما چون در مورد اعضای شورای انقلاب و نحوه‌ی شرکت اعضای آن در امور اجرایی و نحوه‌ی ارتباط وزرا با شورا اختلاف نظر وجود داشت، اجرای این برنامه، به تعویق افتاد. به دنبال گروگان‌گیری، دولت موقت استعفای خود را اعلام نمود و به همان دلیلی که مسئولیت را پذیرفته بود، یعنی جلوگیری از جنگ داخلی و ازهم‌پاشیدگی مملکت، نجیبانه کنار رفت. آنچه را که جوانان سنی و عقلی در آئینه صاف نمی‌دیدند، آن پیرمرد روشن‌ضمیر در خشت خام می‌دید و از آن پس هم چون یک ناصح صادق، مسئولانه و با صراحت و شجاعت گفت و نوشت. رحمت واسعه خدا بر او باد.

## بازرگان و انقلاب<sup>۱</sup>

در آستانه‌ی هجدهمین سالروز انقلاب اسلامی، ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و دومین سالروز درگذشت شخصیت بزرگ تاریخ ایران، شادروان مهندس مهدی بازرگان قرار داریم. موضوع بازرگان و انقلاب. بحث تازه‌ای نیست بلکه یادآوری و مطالبه یک حق است.

چگونه می‌توان در بهمن‌ماه از بازرگان یاد کرد، بدون پرداختن به انقلاب اسلامی و یا به بزرگداشت انقلاب پرداخت، بدون آنکه از مهندس بازرگان یاد کرد. **مهندس بازرگان** از مؤسسين نهضت آزادی ایران و دبیر کل آن بود و نهضت آزادی ایران مصداق آیه‌ی شریفه است که فرمود:

كذلك جعلناكم امة وسطاً لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيداً. بقره، ۱۴۳.

۱. متن سخنان ایرادشده به مناسبت هجدهمین سال انقلاب، در تالار نگاه، ۱۳۷۵/۱۱/۴، در اواسط سخنرانی، هنگامی که تالار مملو از جمعیت بود، چند جوان با محاسن، از انتهای تالار برخاستند و در حالی که محتوای شیشه‌هایی که حاوی آمونیاک غلیظ بود، را از زیر کت‌های خود بیرون آورده بودند و به روی زمین و کف تالار می‌ریختند، به سرعت به سمت در خروجی حرکت کردند. بلافاصله در ظرف چند دقیقه گاز خفه کننده تمام فضای بسته‌ی تالار را پر کرد. اشک از چشمان حاضرین جاری شد، سینه‌ها سوخت و جمعیت به طرف در خروجی تالار هجوم بردند. اگر متانت جمعیت نبود، چه‌بسا زنان و مردان و کودکانی که زیر دست و پا له می‌شدند. نیروهای انتظامی و مأمورین امنیتی که معمولاً در همه‌جا حضور دارند، کمترین واکنشی نشان ندادند. چند نفری از مهاجمین که توسط مردم دستگیر و به کلانتری برده شدند، نه تنها بدون کمترین رسیدگی آزاد شدند، بلکه با افرادی که آنان را دستگیر کرده بودند، به عنوان مزاحم برخورد کردند. (ر.ک. به اطلاعیه‌ی نهضت آزادی ایران، «پیرامون حمله به مراسم دومین سالگرد شادروان مهندس بازرگان»، شماره ۱۵۷۹، مورخ ۱۳۷۵/۱۱/۴)

آری این چنین است که شما را بهترین امت‌ها گردانیدم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.

**نهضت آزادی ایران** یک حزب سیاسی ملی-اسلامی واسط و شاهد است. و با همین ویژگی در دوران پس از انقلاب نیز عمل کرده است.

در بحث بازرگان و انقلاب، شاید ضروری و مفید باشد که به مسأله‌ی تعریف یا نگرش بازرگان از پرداخته شود.

**بازرگان**، خواهان و خواستار و طرفدار و معتقد به انقلاب بود. اما کدام انقلاب؟ **بازرگان** مخالف انقلاب هم بود. در همان ابتدای بعد از پیروزی انقلاب و مشاهده‌ی آنچه در حال شکل‌گیری بود، اعلام کرد: «انقلاب تمام شده است، بروید بر سر کارها.» اما منظور وی پایان کدام انقلاب بود؟

**بازرگان** انقلاب‌ها را به دو گروه اصلی شامل: انقلاب‌های بشری و انقلاب‌های الهی یا رسالت‌انبیاء تقسیم می‌کند. ویژگی‌های هر یک از این دو انقلاب را با هم متفاوت می‌داند. وی برای **انقلاب‌های بشری** هشت ویژگی را مطرح می‌سازد.

۱. مقصد اصلی سرنگونی و براندازی کامل نظام حاکم است، با جانشینی آن و رسیدن به قدرت از طریق پیروزی سریع و کلی، بدون امکان همزیستی مسالمت‌آمیز و قبول اختلافات و تغییرات تدریجی.

۲. وجود و توسعه روحیه تضاد و تخاصم یا طرد و نفی و تخریب، که در ابتدا متوجه نظام حاکم غاصب بود و رفته رفته به صورت عام و عادت انقلابیون علیه غریبه و خودی درمی‌آید.

۳. اسباب کار مؤثر و وسیله‌ی اصلی موفقیت، زور و تدبیر و انضباط در حد اعلا و سعی در بالا بردن بازده کار به هر طریق که ممکن می‌باشد.

۴. نقش حساس رهبری و فرماندهی با تمرکز در شخص واحد، توأم با اعتقاد و اطاعت یا ارادت به صورت قدرت مطلقه فعال مایشایی و تمایل به حالت فوق بشری دادن به آن تا سر حد خدایی.<sup>۱</sup>

۵. به توده‌ی متشکل و جامعه و به سازمان و نظام بیشتر اهمیت داده می‌شود تا

۱. به تاریخ زندگی استالین، که بعد از فروپاشی شوروی منتشر شده است رجوع شود.

به خود افراد، که عنداللزوم باید فدای اجتماع و انقلاب گردند. از افراد بیشتر کارآیی و اطاعت خواسته می‌شود تا شخصیت و ایمان و معنویت. قالب و گفتار بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد تا محتوا و کردار. به حاکمیت و حضور نظام انقلابی عنایت زیادتر به عمل می‌آید تا به سازندگی و محصولات مثبت.

۶. هر کس در رویه و سلیقه و حتی در فروع با متولیان اختلاف داشته باشد و صدر درصد در خط آن‌ها نباشد، عنصر مخالف یا منافق تلقی گردیده، استفاده و همکاری او مردود شناخته می‌شود و اگر مقاومت نماید باید برکنار و احیاناً حذف و تصفیه شود. کمتر انقلابی توانسته است قیافه‌ی انسان دوستی عام و آزادمنشانه اولیه یا مطلوبیت و محبوبیت قبل از پیروزی و حاکمیت را حفظ نماید و آلوده به سیاهی و سرخی نشود.

۷. برقراری نظام انقلابی را علاوه بر تسلط مواضع و تملک اقتصاد، در تدوین و اجرای قانون و ضوابطی می‌دانند که خود وضع کرده‌اند. در انقلاب‌های ایدئولوژیک اوامر و منافع ارباب کل، خود حکم قانون را پیدا می‌کند.

۸. تمایل تدریجی به تجاوز از محدوده‌ی ملی و خواستار توسعه‌ی بین‌المللی انقلاب می‌شوند.<sup>۱</sup>

اما انقلاب‌های الهی یا رسالت‌انبیاء، سرشت و محتوای دیگری دارند. بازرگان دعوت و رسالت‌انبیاء را «**انقلاب**» با ویژگی‌های منحصر به فردی می‌داند که عبارتند از:

۱. منشأ رسالت انبیا

۲. منظور یا موضوع رسالت و مخاطب دعوت

۳. توجه به فرد و تزکیه شخصیت به عوض جمع و دولت

۴. هدف رسالت انبیا

۵. مقصد و مسیر

۶. ملت و وسایل موفقیت

از نظر بازرگان، در انقلاب انبیاء:

۱. مهندس مهدی بازرگان، بازیابی ارزش هج ۱، مقاله‌ی انقلاب و انقلابی، ۱۳۶۰.

اولاً: موفقیت فوری و پیروزی ظاهری، مطرح و مطمع نظر نبوده است.  
ثانیاً: موفقیت، جلب تمایل مردم و گرویدن دل‌ها و مغزها است. بنابراین هیچ الزام و اجباری در کار نمی‌باشد. خلاف مکاتب و انقلاب‌های بشری، رسیدن به قدرت به هر قیمت جزء وسایل موفقیت در رسالت انبیا نبوده است.

ثالثاً: مقاومت و مقابله، که ممکن است به مقاتله هم بکشد، تنها برای دفاع از حیات و حیثیت و حقوق نفوس است و تأمین امنیت و آزادی برای امت و رسالت، خارج از آن، اصل بر نوع دوستی و خدمت و رحمت، به جای قهر و خشونت و خصومت، است.

رابعاً: روابط با خودی و با اهل توحید و ایمان بر پایه‌ی عفو و رحمت، خدمت و آزادمنشی و تساهل است. اصرار بر همکاری و وحدت تا سر حد تشکیل امت واحد و احتراز شدید از تشدد و تفرق و تخاصم.

خامساً: آینده‌نگری و آینده‌زیستی و آینده‌سازی، با اتکا به سوابق و سرمایه‌های گذشته و استفاده از فرصت و فعالیت حال، به جای انکار و انهدام.

سادساً: قرار خدا و رسالت انبیا بر خودجوشی انسان و اصل اکتساب است، که پایه‌ی استقلال و ارتقا می‌باشد.<sup>۱</sup>

با چنین نگرشی بازرگان انقلاب اسلامی ایران را مورد بررسی و نقد قرار می‌دهد. او انقلاب ایران را، نه اسلامی، بلکه انقلابی از نوع انقلاب‌های تاریخی، مانند انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب اکتبر روسیه و انقلاب چین می‌داند:

«انقلاب ما، یعنی همین تغییر نظام حکومتی، سیاسی، اقتصادی، اداری، فکری، عقیدتی و اخلاقی آنچه تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ داشتیم و نامش نظام شاهنشاهی با وابستگی‌های خارجی و میراث‌های سنتی ایرانی و اسلامی بود، به آنچه حالا داریم و می‌خواهیم دارا باشیم و نامش را نظام جمهوری اسلامی گذاشته‌ایم، با روح ظاهراً نه شرقی و نه غربی، در مکتب اسلام فقهاتی، در مفهوم، مطلوب و وسیع‌تر انقلاب‌های ضد استعماری اخیر مصر، کوبا، ویتنام، الجزایر، هندوستان را دربر می‌گیرد و تلویحاً و تصریحاً از انقلاب‌های تاریخی اروپا را پیروی می‌نماید»<sup>۲</sup>.

۱. همان.

۲. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زمان مهندس بازرگان، عبدالعلی بازرگان، ۱۳۶۱.

بازرگان سپس نه بر اساس تعاریف علمی و جامعه‌شناسی بلکه بر مبنای عملکردها و سخنرانی‌ها، انقلابی بودن یا انقلابی عمل کردن در انقلاب اسلامی ایران را چنین تعریف کرده است:

۱. خواستن و رسیدن با سرعت و شدت و ضربتی و قاطع عمل کردن،

۲. خصلت خصمانه خشمگین با مشته‌های گره کرده،

۳. بریدگی کلی و انهدام گذشته یا محو و واژگونی هر رویه و سابقه و

سرمایه، همراه با تصفیه حساب‌ها و انتقام‌جویی‌ها،

۴. حالت طبقاتی و انحصاری ضد ملی و روشنفکری و اداری و ضد

غربی داشتن، با تمایل به روحانیت و اتکا بر توده‌ی مردم و دفاع از

مستضعفین،

۵. خودسری و تمرد طبقات جوان و مأمورین انقلابی از اوامر دولت و

مقامات و تا حدودی ابتکار عمل و گرداندگی انقلاب»<sup>۱</sup>

بازرگان با چنین رویکردی موافق نبود، و به این معنا خود را انقلابی نمی‌دانست. و به همین علت در همان هفته‌های اول بعد از انقلاب در چمن دانشگاه گفت: **دعا می‌کردیم باران بیاید، سیل آمده است:** «در آن سرزمین قحطی زده با خشکسالی‌های پی در پی و بعد آن باران رحمت که مبدل به سیلی شد، که همه چیز را با خود می‌برد» این سیل همین تب انقلاب است که متأسفانه توأم با انتقام‌جویی و کینه و ستیز شده است، آنچه عقل و خدا حکم می‌کند این است که این سیل در کانال‌های مفید جاری شود تا خرابی به بار نیاورد» و: «بدیهی است که در آشفتگی و هرج و مرج و دستپاچگی نه تنها کارها سر و سامان پیدا نکرده و صورت مطلوب نخواهد یافت بلکه خدای ناکرده بدتر از گذشته مصیبت‌بار خواهد شد»<sup>۲</sup> و در فرصت دیگری با صراحت گفت: **سه سه بار نه بار غلط کردیم که انقلاب کردیم.**

اما بازرگان خود را به یک معنای دیگر انقلابی می‌دانست همان‌طور که مکتب انبیا و دین خدا را انقلابی و چیزی بالاتر از همه انقلاب‌ها می‌دانست. انقلاب «به مفهوم عمیق آن به معنای تغییر کلی در عقیده، رویه‌ای که سنت جاری و عرف و

۱. بازرگان، مهدی: بازبایی ارزش‌ها، ج ۱، مقاله انقلاب و انقلابی، ۱۳۶۰. ۲. همان

عادت عمومی بود باشد... حرفی که فرستادگان خدا زدند و راهی که پیش پای بشر گذاشتند و مبانی علمی و فکری مقبول دنیای آن زمان بود.<sup>۱</sup>

اما اگر انقلاب را همان بدانیم که بعد از انقلاب عمل شده است، بازرگان در پاسخ این سؤال که «آیا فرستادگان خدا آخرین آن‌ها و امامان، انقلابی بودند و انقلابی عمل کردند» با صراحت می‌گوید: «اصلاً و ابداً».

بازرگان برای انقلاب اسلامی، بر اساس تجارب تمام انقلاب‌های جهان، چه خدایی، چه بشری، دو مرحله یا دو فاز قائل بود. فاز اول مرحله‌ی سلبی یا براندازی و تخریب و از بین بردن موانع است. فاز دوم مرحله‌ی ایجابی و سازندگی است.

بازرگان با استمرار فاز اول، بعد از پیروزی انقلاب، آن هم به صورت آشفته و بدون برنامه مخالف بود. وقتی گفت انقلاب تمام شد و مردم برگردند سر کارهایشان، منظورش پایان فاز تخریبی انقلاب بود. اما او اعتقاد نداشت که فاز ایجابی انقلاب را تمام شده بدانیم و اصرار داشت که: «در صورتی که انقلاب تمام نشده و سرگنده زیر لحاف است. مرحله‌ی مشکل حالا است، مرحله‌ی سازندگی، بعد از این است که باید همه در این راه بکوشیم».<sup>۲</sup>

بازرگان به اصالت انقلاب اسلامی و مردمی بودن آن اعتقاد و اصرار داشت و از بیگانه‌زدگی و بیگانه‌پرستی متنفر بود. بازرگان انقلاب اسلامی را استمرار مبارزه یکصد سال ملت ایران از زمان قیام شورش تنباکو و انقلاب مشروطه و نهضت مقاومت ملی ایران می‌دانست و به آرمان‌های آن که همان آزادی و استقلال است اعتقاد و باور اساسی و بنیادی داشت.

اعتقاد به آزادی و حاکمیت ملت، برخاسته از اندیشه‌ی ناب اسلامی قرآن و تحقق آن تجلی کرامت انسان است.

بنابراین مبارزه با استبداد، هر نوع استبدادی اعم از سیاسی یا دینی و... جوهر استراتژی مبارزات بازرگان و نهضت آزادی ایران است. در طی یکصد سال گذشته ملت ما تجربه‌ی طولانی در مبارزه علیه استبداد - علیه استبداد سلطنتی داشته است.

محور دیگر آرمان مبارزات ملت ایران حفظ، استقلال کشورمان، استقلال سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی. به معنای مبارزه با سلطه‌ی استعمار و استیلای خارجی، بوده است.

**شادروان بازرگان** و نهضت آزادی ایران به درستی استعمار و استیلای خارجی را می‌شناخت و در برابر آن موضع جدی داشت. اما برای کسب استقلال، یعنی از بین بردن سلطه‌ی بیگانگان، راه اصلی را اولاً براندازی استبداد، ثانیاً ترک بیگانه‌پرستی و بیگانه‌زدگی می‌دانست. به نظر بازرگان بعد از پیروزی انقلاب: «هر قدر به عامل بیگانه و دست و دخالت خارجی بها داده می‌شد به همان نسبت اثر عوامل داخلی و ارزش‌های ملی انکار می‌گردید، به عبارت دیگر متمم و مترادف بیگانه‌پرستی نفی طرد و شخصیت روحیه ملی و علائق وطنی و مخالفت اصولی با میلیون و ملیت شد.» بازرگان این نگرش مخرب را «احیای آیین و منطق بیگانه‌پرستی در حساب منفی و سنت دیرینه دوران قاجار (به انضمام جنبه‌ی تعرضی حاد) در قالب انقلاب اسلامی می‌دانست که سرلوحه‌ی سیاست داخلی و خارجی جمهوری اسلامی قرار گرفت».<sup>۱</sup>

بازرگان این روحیه و نگرش را مخل و مضر برای توسعه‌ی کشور می‌دانست: «تداوم انقلاب اسلامی به جای آنکه در جهت خودسازی و خودجوشی، یعنی بالا بردن سرمایه‌ها و تولید و تراوش‌ها و دفاع از کشور برود در جهت تعرض و درافتادن با ابرقدرت‌های خارجی سوق داده شد».<sup>۲</sup>

علاوه بر این بازرگان استیلا، به هر نامی و زیر هر پوششی را مناسب‌ترین راه بازگشت، استیلای خارجی می‌دانست و برای پیشگیری از آن اصالت و اولویت را در تحقق همه‌جانبه حقوق و آزادی‌های اساسی ملت و حاکمیت مردم می‌دید.

بازرگان به تداوم انقلاب، به مفهوم ادامه‌ی تخریب و ویرانی، مخالف بود و تداوم انقلاب را پایان دادن به مرحله یا فاز سلبی انقلاب و ورود به مرحله‌ی ایجابی یا سازندگی می‌دانست و سازندگی را امری تدریجی، گام به گام می‌دانست.

بازرگان به درستی با پیام قرآن در شیوه‌های تخریب و یا آفرینندگی، کاملاً آشنا و

متأثر از آن بود. در قرآن کریم هر کجا از تخریب و تدمیر سخن رفته است، حرکت و حادثه سریع و ناگهانی و غافلگیرکننده است. اما در آیات خلقت و آفرینش، همه جا قاعده آفرینش گام به گام و تدریجی و زمانگیر، فارغ از قدرت صاحبان عمل، مطرح می‌باشد. در فرهنگ قرآنی، خداوند قادر مطلق است و اگر اراده پیدایش پدیده‌ای را بنماید می‌گوید باش، پس هست: کن فیکون - اما همین خدای قادر متعال، جهان را در دوران‌های متوالی طی میلیون‌ها یا میلیارد‌ها سال آفریده است.

بازرگان نخست‌وزیر دولت انتقالی بر این باور بود که **اولاً** تا قوانین و مقررات جدیدی وضع و جایگزین نشده است قوانین موجود - منهای سلطنت - محترم شمرده شود. **ثانیاً**، نظامات جدید و برنامه‌های انقلاب با مشورت و مطالعه لازم تنظیم شده و پس از تصویب شورای انقلاب که حکم مجلس مقننه موقت را داشت، با آرای ملت، از طریق همه‌پرسی، متدرجاً و برحسب ضرورت و امکانات به طور قانونمند به اجرا گذارده شوند. بر همین اساس بود که **اولاً**، گام‌های بسیار مهمی برداشته شد: قانون اساسی جدید تدوین و نهایی شد؛ لوایح متعددی، در مورد بانک‌ها و کارخانجات به تصویب رسید و برنامه‌ی راهبردی در سیاست خارجی تدوین و تصویب شد. **ثانیاً**، زیر نظر **دکتر یدالله سبحانی**، وزیر مشاور در طرح‌های انقلاب، از کارشناسان ایرانی در زمینه‌های مختلف دعوت به عمل آمد و برنامه‌ی کلان کشور تحت عنوان «**طرح‌های انقلاب**» تدوین گردید.

اما روش کار دولت موقت که علمی، منطقی و خدایی بود به شدت مورد اعتراض جوانان و روحانیان دنباله‌روی آنان قرار گرفت. گروه‌های چپ سنتی و جوانان مسلمان پیرو آن‌ها، با سیاست گام به گام بازرگان به شدت مخالفت کردند و آن را یک سیاست امریکایی خواندند. زیرا زمانی کیسینجر وزیر امور خارجه امریکا در دولت نیکسون، تنها راه حل برون رفت بحران اعراب و اسرائیل را سیاست گام به گام پیشنهاد کرده بود!!

بازرگان، جو بدبینی، خصومت و انهدام و انواع شیوه‌های نابودی را که بعد از انقلاب اسلامی بر جامعه حاکم و غالب شده بود، متأثر از اندیشه‌های غیر اسلامی، به خصوص مارکس و کمونیسم و فلسفه تضاد و تنازع و جنگ طبقات در جوامع انسانی و در دیالکتیک تز و آنتی تز و سنتز در کل جهان، می‌دانست که بر اساس آن:

«روحیه‌ای بالاتر از احتیاط و بدبینی در میان مردم تبلیغ می‌شود و برنامه قهراً روی انتقام و انهدام با حداکثر خصومت و خشونت و واژگونی همه چیز با انقلاب کلی و تداوم انقلاب می‌رود که بدنگری و درنده‌خویی میراث دوران حیوانات به طبع جنگجوی جوانان دمساز می‌باشد.»

بازرگان بانگاه ویژه به انقلاب و تحولات بعد از آن، نگران آن بود که «**بنا بر اصل کِهولت (آنتروپی)** تحولات بعد از انقلاب جریان را حتی به تنزل و توقف و مرگ خواهد کشاند.»

بازرگان به آرمان‌های انقلاب اسلامی که شامل آزادی و استقلال بود اعتقاد جدی داشت. اما کدام آزادی؟ آیا ملت ایران و یا بازرگان و نهضت آزادی ایران خواهان آزادی به معنای بی‌بند و باری غرب هستند، آزادی به این معنا که در زمان شاه وجود داشت، یا این که خواستار حقوق و آزادی‌های اساسی ملت می‌باشند.

ما بارها اعلام کرده‌ایم به قانون اساسی ملتزم هستیم و اجرای تمام و کمال اصول مصرحه در فصول سوم، پنجم و هفتم قانون اساسی را خواستاریم.

اجرای اصول مندرج در فصل ۵ حاکمیت ملت، و فصل ۷ شوراهای، بدون اجرای اصول فصل سوم بدون معنا است.

بدون تأمین حقوق و آزادی‌های اساسی مردم، دموکراسی؛ حاکمیت ملت و انتخابات معنا ندارد.

انتخابات مجلس پنجم و دوره‌های قبل گواه این واقعیت است. انتخابات آینده هم بدون تحقق آن‌ها معنا نخواهد داشت.

برخی از حقوق و آزادی‌های درخواستی ملت ایران در انقلاب ۲۲ بهمن در فصل سوم قانون اساسی در باب حقوق ملت آمده است که عبارتند از: منع تفتیش عقاید، آزادی احزاب، اجتماعات، مطبوعات و ابراز عقیده و منع سانسور و فشار سیاسی، حق دسترسی به وکیل و...

اکنون جمهوری اسلامی با بحران‌های متعدد روبه رو است. که در رأس آن‌ها **بحران سیاسی** است. اما بحران سیاسی چرا به وجود آمده است؟ هنگامی که مفاد هر قراردادی میان افراد و نهادها به طور یک‌طرفه نقض گردد، بحران در روابط طرفین پدید می‌آید. قانون اساسی یک قرارداد اجتماعی است، که حکومت به طور

یک طرفه، اصولی از آن را زیر پا گذاشته است. بنابراین بحران در روابط ملت-دولت شکل گرفته است.

**نهضت آزادی ایران** به عدالت اجتماعی و توسعه‌ی اقتصادی معتقد است اما تحقق آن را بدون توسعه‌ی سیاسی غیر ممکن می‌داند. و شرط توسعه‌ی سیاسی را تحقق کامل حقوق و آزادی‌های اساسی ملت، از جمله آنچه در فصل سوم قانون اساسی آمده است می‌داند.

در جوّ باز سیاسی است که آرام‌آرام اندیشه‌ها باز و ابتکارات شکوفا می‌شوند و راه برای توسعه‌ی اقتصادی و عدالت بازمی‌گردد. پیش‌نیاز توسعه‌ی اقتصادی ثبات سیاسی است.

در جامعه‌ی باز سیاسی است که تعادل و ثبات سیاسی درازمدت به وجود می‌آید. توازن و ثبات سیاسی ناشی از فشار و سرکوب و تعطیل آزادی‌ها تعادل یک طرفه و موقتی است نه یک تعادل پایدار.

ادامه‌ی بحران سیاسی فعلی خطراتی را متوجه کشورمان خواهد ساخت. در گفتگوهای اول انقلاب برخی از روحانیان متنفذ از **حزب جمهوری اسلامی** به **دیکتاتوری صلحا** بعد از پیروزی انقلاب اعتقاد داشتند. می‌گفتند، نظر کمونیست‌ها در مورد **دیکتاتوری پرولتاریا** بعد از پیروزی انقلاب درست است. اما چون ما کمونیست نیستیم به دیکتاتوری صلحا معتقدیم. طبیعی است که خود را صالحینی می‌دانستند که باید با دیکتاتوری بر مردم حکومت کنند و جامعه را برای دوران جدید آماده سازند. اما تجربه نشان می‌دهد که در جهان سوم، حکومت‌های استبدادی، ولو سالم و دلسوز، تنها دو سرنوشت در انتظارشان می‌باشد:

**اول** - سرنوشت محتمل سقوط به دلیل فاصله گرفتن از مردم است.

**دوم** - این‌که به موازات فاصله گرفتن از مردم و احساس خطر سقوط برای از دست ندادن قدرت و حفظ آن به جستجوی پایگاه قدرت در خارج از مرزها می‌پردازند و این یعنی وابستگی به بیگانگان، نمونه‌ی برجسته آن **مصر** است که از درون آن **سادات و مبارک** بیرون آمده است.

به عبارت دیگر تا زمانی که بحران سیاسی حل نشده و توسعه‌ی سیاسی نهادینه نشده، استقلال کشور نیز در خطر است.

بدون آزادی‌های سیاسی، خطر وابستگی حکومت به بیگانگان استقلال ما را تهدید می‌کند.

در آستانه‌ی برگزاری **هجدهمین سالگرد انقلاب** تأکید می‌نماییم که خواست آزادی در جامعه و ملت ما قوی و ریشه‌دار است زیرا آزادی یک نیاز و خواست جوهری در انسان است. علاوه بر این جنبش یا حرکت یا نهضت برای آزادی، در ایران یک سابقه صدساله دارد و خاص و ویژه جمعیت نهضت آزادی ایران یا یک حزب و سازمان واحد نیست. اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران آن را می‌خواهد. هر کس خواستار آزادی است عضو جنبش برای آزادی در ایران است. بنابراین تا این خواست هست و قوی و زنده است، جنبش برای آزادی، نهضت آزادی وجود دارد. با سرکوب نهضت آزادی، جلوگیری از فعالیت آن نمی‌توان خواست آزادی مردم را متوقف کرد. مگر آنکه با خدا بجنگید.



همگنی و هماهنگی میان حرف و عمل بخشی از مقوله صدق است. که در برابر آن دورویی، ریاکاری و تزویر قرار دارد. کسی که سخنی را می‌گوید و بدان عمل می‌کند، در واقع به سخن خود وفادار مانده است. صادق، علاوه بر راستگو، یعنی وفادار به عهد و پیمان و یا سخن ایرادشده. در تاریخ دو جریان صدق و صداقت و ریا و تزویر در برابر هم قرار دارند.

انسان‌ها دارای سیستم‌های درونی تشخیص خوب و بد هستند و با آن می‌توانند حق و ناحق را از هم تمیز دهند. این حس درونی تشخیص خوب و بد را، اصطلاحاً «وجدان» گفته‌اند. یعنی حتی اگر هدایت الهی و ارائه‌ی خوبی و بدی نباشد باز هم انسان با پیروی از «وجدان» خود، راه درست را انتخاب و عمل می‌نماید. «وجدان» به عنوان یک عامل «وجودی - اگزیستانسیال» در انسان، تجلی این آیه‌ی شریفه است که فرمود:

«وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا، فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا». (شمس، ۷ و ۸)

و سوگند به نفس (انسان) و آنکه نیکویش بیافرید، سپس بدی‌ها و پرهیزکاری‌هایش را به او الهام کرده است.

**جایگاه وجدان**، در ضمیر ناخودآگاه انسان است، و هر انسانی، به عنوان انسان، توان فهم و درک و احساس خوبی و بدی را دارد. از خوبی‌ها لذت می‌برد و از بدی‌ها، حتی اگر مرتکب شود رنج می‌برد و احساس گناه می‌نماید. میزان سواد و موقعیت اجتماعی در این امر چندان نقشی ندارد. جامعه‌ی بشری، اجتماع انسان‌ها نیز، به عنوان یک کل دارای ضمیر ناخودآگاه است و از طریق این ضمیر، که تمامی یادها و خاطره‌ها در آن جمع می‌شود، نسبت به وقایع، رویدادها و پدیدارها و اشخاص قضاوت می‌کند. این قضاوت ممکن است فوری و در کوتاه‌مدت نباشد، اما در درازمدت یقیناً چنین است و جامعه خدمتگزاران واقعی خود را پاس می‌دارد و از خیانت‌پیشه‌گان بیزار می‌جوید.

انبیا نمونه‌ی صدق و وفا و درستی و فداکاری و ایثار هستند. انبیا مردم را به چیزی دعوت نکردند که خود، قبل از همه، آن‌ها را عمل نمایند. و مردم عادی، که حب جاه و مقام آن‌ها را کور نکرده باشد حب و بغض قلب‌هایشان را بیمار و آلوده نساخته باشد، آن‌ها را می‌بینند و ایمان می‌آورند.

## بازرگان: اسوه والگوا<sup>۱</sup>

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ إِتْبَاءً مَّرَضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ». (بقره، ۲۰۷)

از میان مردم کسانی هستند که برای خشنودی خدا جان خویش را فدا کنند. خدا بر بندگان خود مهربان است.

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا بُدْلًا». (احزاب، ۲۳)

از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند. پس بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند. و بعضی چشم به راهند و پیمان خود هرگز دگرگون نکرده‌اند.

۱. هر مکتبی، فکری و اندیشه‌ای نیاز به الگو دارد. بهترین اندیشه‌ها و افکار تا زمانی که در خزانه‌ی ذهن انسان‌ها است و به قلمرو میدان عمل ترجمه و منتقل نشده باشد و در نهادها و قالب‌های عینی و واقعی بروز و ظهور ننماید و ارائه نشود، ارزش و اثری در جامعه و انسان‌ها بر جای نخواهد گذاشت.

پیامبران نمونه‌های اعلا‌ی فکر، اندیشه و پیامی هستند که مأمور به ابلاغ آن بوده‌اند.

به همین دلیل بیشترین و عمیق‌ترین تأثیرگذاری در تاریخ بشر از آن پیامبران است. به عنوان مثال دوره‌ی پیامبری عیسی<sup>(ع)</sup> از ۶ ماه تا سه سال، گزارش شده است. اما بیش از ۲۰ قرن است که حیات میلیاردها انسان را تحت تأثیر خود قرار داده است؛ و تأثیری بس عظیم و عمیق در تمامی ابعاد تاریخ بر جای گذاشته است.

۱. دومین سالروز درگذشت مهندس بازرگان، بر سر مقبره‌ی بیات، قم، ۱۳۷۵/۱۰/۲۸.

اما مردم را نمی‌توان با حرف و سخن و ادعا، به تنهایی جذب کرد. تاریخ به ما می‌آموزد که برخی از مردم را می‌توان برای مدتی فریب داد و گمراه کرد. اما همه‌ی مردم را برای مدتی طولانی هرگز. **شادروان مهندس مهدی بازرگان** نمونه‌ای است از مؤمنینی که به آنچه با خدا عهد کرده بود، وفا نمود.

بازرگان کسی را به چیزی نمی‌خواند که خود آن را عمل نکرده باشد. بازرگان یک کلمه در تاریخ ایران است، یک کلمه و آن صدق و صداقت است. اگر هستی با کلمه شروع شده است، تاریخ معاصر نواندیشی و روشنفکری دینی ما نیز با کلمه‌ی طیبه صدق و صفا شروع شده است.

امروز دو سال از درگذشت آن بزرگوار می‌گذرد. اما آیا او رفته و درگذشته است؟ خیر. او در میان ما حضور دارد، زنده است، چه کسی می‌گوید بازرگان مرده است؟ سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند ببینید و نگاه کنید. چشم بصیرت را باز کنید: دو سال از درگذشتش می‌گذرد. واکنش جامعه و مردم درباره‌ی او چیست؟ و چگونه است؟

به هنگام درگذشتش، واکنش قشرهای مردم از پیر و جوان، دانشجو، کارگر، کاسب و کشاورز... چگونه بود؟ ندیدید که چگونه ناگهان بغض‌های در گلو نشسته، شکست و بیرون ریخت. درگذشت او، سکوت تحمیل شده بر جامعه ما را بر هم زد و فریادی شد برای آزادی در فضای غم‌آلود و ماتم زده ایران.

واکنش‌ها طی این دو سال نشان داد که مردم، علی‌رغم فشارهای گسترده‌ی تبلیغاتی، مرگ‌خواهی‌ها رسمی و غیر رسمی که توسط دشمنان زیرک انقلاب، ایران و اسلام علیه ایرانیت و اسلامیت طراحی شده بود و توسط دوستان نادان و تنگ‌دلان و بیماردلان و باریک‌بینان و انحصارگران دامن زده می‌شد، هیچ‌یک از این ترفندهای آزمایش شده و رسوای تاریخ نتوانسته بود چهره‌ی صدق و صفای او را مخدوش سازد؛ ابرهای جهالت نتوانست نورانیت صفای آرام‌بخش ماه را پنهان سازد. در طی این دو سال، با همه‌ی محدودیت‌های اعمال شده، هر کتابی، که به هر اسمی و بهانه‌ای، نامی از آن بزرگوار بر جلدش بود و فکر و زندگی‌اش را ارائه می‌داد، مورد استقبال مردم قرار گرفته و به سرعت خریداری شده است. به تیراژ این نوع کتاب‌ها نگاه کنید.

در این دو سال به مراسمی که به یاد و برای بزرگداشت او در تهران و شهرستان‌ها برگزار می‌شود نگاه کنید، با وجود استمرار و ادامه‌ی جو ترس و ارعاب و شاهکارآفرینی گروه‌های رسمی و غیر رسمی فشارِ مورد حمایت نهادهای قدرت، مردم چگونه از مراسم بزرگداشت آن شادروان استقبال می‌کنند! چه بسیار کسانی که در حق ملت مظلوم ما ظلم کردند و در حق بازرگان ستم‌ها روا داشتند. اما در طی همین دو سال، گردش ایام و حوادث روزگار، پرده‌های او هام بدرید، نور حقیقت راه را از چاه نشان داد. و بسیاری دیدند که گرفتار چه بندهای اسارتی شده بودند.

اکنون ما در ماه مبارک رمضان هستیم که ماه وحی و ماه علی<sup>(ع)</sup> است. راستی داستان امام علی<sup>(ع)</sup> به ما چه می‌گوید، و چه پیامی دارد؟

پیام ماه رمضان و شهادت علی<sup>(ع)</sup> این است: «اگر مردمی با جهل و نادانی، با برداشت‌های سطحی و قالبی از یک اندیشه‌ی برتر، از قرآن، حتی اگر حافظ قرآن، اما فاقد فرقان، باشند و نتوانند علی<sup>(ع)</sup> را بشناسند و یا با گرفتاری و اسارت در چنبره‌ی امیال و آرزوهای ضد و نقیض نفسانی، دین خود را به دنیای زودگذر بفروشند و نتوانند و یا نخواهند از مظهر حق، علی<sup>(ع)</sup>، که قرآن ناطق است، حمایت کنند، یا او را تحمل نمایند، چنین مردمی، لاجرم به یک سرنوشت محتوم می‌رسند و آن این‌که علی<sup>(ع)</sup>، سلمان‌ها و مالک‌اشترها را می‌کشند و گرفتار معاویه‌ها و عمروعاص‌ها، ابوموسی‌اشعری‌ها، ولیدها و... می‌شوند. این حکم تاریخی قرآن است.»؛ قانونمندی جهان ما و تجلی اراده‌ی الهی است. وقتی مردمی امام حسین<sup>(ع)</sup> را می‌کشند لاجرم گرفتار یزید می‌شوند.

اما همین گرفتاری‌ها است که مردم را بیدار می‌سازد، راه را برای شناختن حق هموار می‌سازد. این ابتلائات است که سطح بینش و آگاهی جامعه را بالا می‌برد.

اگرچه بهای سنگینی است که جامعه می‌پردازد، اما گویی راهی جز این وجود ندارد. این‌گونه حوادث است که ضمیر ناخودآگاه جامعه را می‌سازد و به آن شکل می‌دهد.

مگر امامان معصوم ما در تاریخ مظلوم نبودند؟ مگر همین امام علی<sup>(ع)</sup> نبود که وقتی به هنگام نماز در محراب مسجد به دست ابن ملجم خوارجی حافظ قرآن،

ضربه خورد، و خیرش به شام رسید، مردمان شام با تعجب پرسیدند مگر علی نماز می خواند!!

اما تاریخ چه می گوید؟

**مدینه کجا و مرو کجا؟**

آن هم نه در عصر انقلاب الکترونیک و انفجار اطلاعات، بلکه در دوران مسافرت با پای پیاده و یا با شتر و اسب و استر. **ابومسلم خراسانی** در مرو از مردم عادی کوچ و خیابان به عنوان «**الرضا من آل محمد** (ص)» بیعت می گرفت. معنا و مفهوم این کار ابومسلم چیست؟ آیا جز این است که پویایی حق در ذات یک اندیشه است که راه خود را در بستر جامعه می یابد و انسان هایی که بر فطرت خویش، جستجوگر حق هستند آن را می بینند و می شناسند و می یابند، اگرچه باطل آن را دوست نداشته باشد.

در اوایل دهه ۱۹۷۰، روزنامه‌ی پراوده، **ارگان حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی** سابق به مناسبت یکصدمین سال تولد لنین، مقاله مبسوطی درباره‌ی وضعیت دین در **اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی** نوشته بود. در یک فراز از جمع بندی این مقاله تحقیقی آمده بود که اگر مردان ۵۰ ساله و یا بالاتر به دین توجه پیدا کنند و به مسجد و کلیسا بروند، خوب، شاید بتوان آن را به نوعی توجیه کرد. اما وقتی جوانان ۱۵-۱۸ ساله به مسجد و کلیسا و گنشت و دیر روی می آورند، چه توضیحی و یا توجیهی برای آن می توان یافت؟ آیا ۷۰ سال سرکوب مستمر دین و تبلیغات عظیم الحادی توانست فطرت خداجویی مردم شوروی سابق را مختل سازد؟

آن ها که سن و سالی دارند، و مبارزات افتخارآمیز دوران **دکتر مصدق** علیه سلطه‌ی استعمار انگلیس و ملی کردن نفت را، که در انحصار چپاول گرانه‌ی انگلیس بود، به خاطر دارند، و از مقاومت های دلیرانه و سرسختانه‌ی جمعی از فرزندان این مرز و بوم در روزهای سیاه و خفقان بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خبر دارند و یا محاکمات سران و فعالین **نهضت آزادی ایران** در سال های ۱۳۴۱ به بعد را دیده اند، و جرأت و جسارت و افتخار حضور در آن دادگاه ها را داشته اند، و یا به دلیل شغل و تخصص مهندسی و رابطه‌ی استاد و شاگردی. نام **مهندس بازرگان**

را شنیده اند و از مهندس بازرگان تجلیل می کنند، تعجبی ندارد جز این هم نباید انتظار داشت. اما وقتی دانش آموزان ۱۶-۱۸ ساله دبیرستانی که نسل بعد از انقلاب هستند، و از رسانه های گروهی و کتاب های درسی جز یک تاریخ تحریف و مثله شده چیزی را ندیده و نخوانده اند، مراجعه می کنند و خواهان شناخت بازرگان، و جستجوگر آثار و کتاب های او هستند چه باید گفت؟ چه تعبیری و چه توجیهی وجود دارد؟

آیا می توان با دود و گل، ماه را گرفت؟ بازرگان شخصیتی با ابعاد گوناگون از حق و صداقت بود. او یک اسلام شناس و پرچمدار نوگرایی دینی در نیم قرن گذشته بود، پدر مهندسی ایران بود. صاحب مکتب و مؤسس بود. اما او در صحنه‌ی عمل و کاربرد نظریه در قلمرو جامعه، مؤسس و پایه گذار و رهبر نهضت آزادی ایران بود. آیا می توان از شخصیت او سخن گفت، از مکتب او، از مؤسس بودن او سخن گفت و از **نهضت آزادی ایران** نام نبرد؟

بعد از درگذشت مهندس کسانی تصور می کردند یا انتظار داشتند، حتی اظهار نظر می کردند که با درگذشت مهندس بازرگان، **نهضت آزادی ایران** هم تمام شد. و منتظر مراسم خاکسپاری نهضت آزادی ایران بودند. اما چنین نشد. که چنین مباد. نهضت آزادی از مصادیق باقی الصالحات است. مصداق کلمه‌ی طیبه و قول ثابت است. درگذشت مهندس بازرگان، همچون حیاتش، همراه با خیر و برکت بود. و امروز به برکت اعتبار این کلمه‌ی طیبه، این باقی الصالحات، نهضت آزادی ایران، نه تنها نمرده است، بلکه زنده و پرنشاط و پویا است و در جهت انجام رسالتی که برای تأمین حقوق و آزادی های مردم و تحقق حاکمیت ملت بر عهده دارد، همچنان تلاش می کند.

مشارکت **نهضت آزادی ایران** در انتخابات دوره‌ی پنجم مجلس و استقبال مردم از این حرکت سیاسی، که به صورت موجی از آرای اعتراض مردم تجلی پیدا کرد ارتباط گسترده میان یک سازمان سیاسی و مردم را نشان می دهد.

**نهضت آزادی ایران** یک اسم و یک سازمان نیست، بلکه حرکتی گسترده در میان مردم برای آزادی است. همه کسانی که برای آزادی ملت می جنگند در این نهضت شریکند. چه عضو نهضت باشند و چه نباشند. **نهضت آزادی ایران** چه

رسمی باشد و پروانه داشته باشد و چه آن را تحمل بکنند یا نکنند. هست و خواهد بود. تا زمانی که اراده و خواست آزادی در میان مردم ما، به عنوان یک آرمان بزرگ یا یکی از آرمان‌های اصلی و عمده‌ی انقلاب بزرگ ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ وجود دارد، که وجود دارد، مبارزه برای کسب تمامی آزادی‌های مصرح در قانون اساسی ادامه خواهد داشت. نهضت وجود دارد. نهضت ادامه دارد برای بسط و گسترش این حرکت است که نهضت آزادی ایران اعلام کرده است که در انتخابات ریاست جمهوری آینده شرکت می‌کند. کاندیدا معرفی می‌کند و مردم را برای مطالبه حقوق و آزادی‌های خود در چارچوب اصول مصرحه در فصل سوم و پنجم قانون اساسی دعوت می‌کند.

امروز ما بر سر مزار این مرد بزرگ تاریخمان جمع شده‌ایم تا با ذکر و یاد خدا و طلب مغفرت و رحمت الهی برای او، از پروردگار و از روح بلند او همت طلبیم و تجدید پیمان کنیم. خطاب به او می‌گوییم که با تمام نیرو راه او را ادامه می‌دهیم و از سرزنش‌ها و ملامت‌خارهای بی‌مقدار مغیلان غمی بر دل نداریم. و همه با هم یک صدا می‌گوییم: بازرگان نهضت ادامه دارد.

خدایا همه‌ی رفتگان این جمع را بیامرز

خدایا همه کسانی را که به این ملک و ملت خدمت می‌کنند پایدارشان بدار

خدایا کسانی را که به مسلمانان ظلم و ستم روا می‌دارند، اگر قابل اصلاح

نیستند، هر کجا هستند نابودشان بفرما

خدایا فساد امور مسلمین را ختم به اصلاح بفرما

خدایا ما را در انجام آنچه تو دوست داری و موجب رضای توست موفق

بگردان

خدایا قدم‌های ما را استوار بگردان

با صلوات و فاتحه برای آن بزرگوار

## بازرگان و احتیاج روز<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام و صلوات پروردگار بر انبیا و رسولان برحقش، به خصوص حضرت محمد مصطفی (ص) و اصحاب و آل و پیروان راستین او.

۱. برگزاری یادبود سالانه شخصیت‌های برجسته‌ی علمی، فرهنگی و سیاسی، و بزرگداشت آن‌ها با مراسم ختم و سالروز افراد معمولی متفاوت است. یادبود این شخصیت‌ها معمولاً با بررسی و تحلیل و نقد اندیشه‌ها و آثار برجای مانده و عملکردهای آنان همراه است. در مواردی ممکن است به پاس احترام این شخصیت‌ها و زنده نگه داشتن افکار، آرا و آرمان‌هایشان و ادامه‌ی راه آن‌ها در مراسمی که برپا می‌شود، موضوعاتی به مراتب فراتر از بحث خدمات و آثار آن شخصیت‌ها مطرح گردد. بنابراین ایرادی که بعضی‌ها مطرح کرده‌اند که این مراسم بیش از آنکه مجلس ترحیم و ختم باشد یک نشست سیاسی است، نادرست می‌باشد. با توجه به این مقدمه، اکنون بیان‌دیشیم که جامعه و جمهوری اسلامی ما با چه بحران‌ها و مشکلاتی روبه‌رو است و راه برون‌رفت از آن‌ها، از دیدگاه بازرگان چیست؟

۲. بازرگان و احتیاج روز: در سال ۱۳۳۶، بازرگان درباره‌ی ضرورت تغییر در

الگوی رفتاری و همکاری‌های اجتماعی نظراتی را ابراز داشت. وی بعد از چهار سال فعالیت در نهضت مقاومت ملی ایران، که بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲،

۱. متن سخنرانی ایرادشده در مقبره‌ی بیات، قم، مورخ ۱۳۷۷/۱۱/۲ به مناسبت چهارمین سالگرد درگذشت شادروان مهندس بازرگان.

به منظور مقابله با اهداف کودتای بیگانگان و استبداد سلطنتی تشکیل شده بود، و مشاهده‌ی رفتارهای سیاسی-اجتماعی بازدارنده‌ی فعالیت‌های مؤثر جمعی به نقد و تحلیل این رفتارها و انتشار مقاله‌ای با عنوان «**احتیاج روز**» پرداخت.

بازرگان برای نشان دادن رفتارهای بازدارنده‌ی رشد و توسعه‌ی سیاسی، اقتصادی و علمی ایران نگاهی به اروپا می‌اندازد توضیح می‌دهد که، رشد و توسعه‌ی اروپاییان را بیش از هر چیز محصول دموکراسی یا اداره‌ی اجتماع به دست خود مردم است. «مردم نه تنها در موقع انتخابات و از طریق احزاب در اداره کشور مشارکت کرده و می‌کنند، بلکه در امور آزاد و خیریه و فرهنگی و هنری و اقتصادی نیز تشکیل انجمن‌های ملی داده، مقاصد خود را با همفکری و همکاری دسته‌جمعی پیش می‌برند».<sup>۱</sup>

اما بازرگان، همکاری‌های جمعی در اروپا را تنها گردهمایی تعداد زیادی از انسان‌ها در یک محل، انجمن یا باشگاه یا سندیکا یا شرکت، نمی‌داند. بلکه تجمع توأم یا تشکل یعنی همکاری و هماهنگی افراد تحت فرمان هدف و برنامه‌ی واحد می‌داند. و این هماهنگی، همراهی و همکاری جماعت را مصداق **یدالله مع الجماعه** دست خدا، دست نیرومند خدا، می‌داند.

**بازرگان** با این مقدمه سپس به بررسی نقاط ضعف ما ایرانی‌ها و عوامل عقب‌ماندگی‌هایمان می‌پردازد: «ما ایرانیان از بیچارگی‌های خود می‌نالیم؛ بیکاری، بی‌سوادی، یا بی‌پولی را موجب آن می‌شماریم. از خیلی بی‌چیزی‌ها و بی‌بند و باری‌ها شکایت می‌کنیم، ولی ناتوانی عمده و بی‌علاجی **مشکل دردهای ما، از غیر اجتماعی بودن ماست**».<sup>۲</sup>

به نظر بازرگان: «مرض بزرگ و موجب اساس بدبختی‌ها و عقب‌افتادگی ما، همان علت یا عللی است که در خاصیت انفرادی و خصلت خودبینی، خودخواهی و خودپرستی ما منعکس و متمرکز گردیده است».<sup>۳</sup>

او ادامه می‌دهد که: «شاید در هیچ جای دنیا فردیت و خودیت (اگر این اصطلاح قابل استعمال باشد) به اندازه‌ی ایران نیست. ما وقتی که نخواهیم و نتوانیم دور هم

۱. مهدی بازرگان، مجموعه آثار، ج ۸، مقاله «احتیاج روز»، بنیاد فرهنگی بازرگان، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۸. ۲. همان. ۳. همان.

جمع شده همکاری و همراهی نماییم، نه مواهب طبیعی و درآمدهای بالا ما را خوشبخت خواهد کرد، نه از علم و فن بهره‌ای خواهیم گرفت و نه از هوش و بینایی؛ و نه حُسن تشخیص‌های سیاسی رفع گرفتاری‌هایمان را خواهد کرد».<sup>۱</sup>

آنچه بازرگان در حدود ۵۰ سال پیش از ویژگی‌های ما ایرانی‌ها برشمرده است هنوز هم صادق است و ما همچنان به قول وی: «حواسمان خیلی پرت است و کلاهمان پس معرکه می‌باشد».<sup>۲</sup>

**بازرگان** موجبات این وضعیت را، که نتوانسته‌ایم و نمی‌توانیم مجتمع و متحد باشیم دو چیز می‌شمارد: **اول** وجود مانع در شکل رفتارهای فردی شامل نادرستی، خیانت، دروغ و فساد مولد سوء ظن، و **دوم** فقدان مقتضی یا نداشتن هدف واحد. اما این دو، تمام علت یا علل محسوب نمی‌شود. بازرگان در ریشه‌یابی رفتارهای جامعه‌گریز و بی‌بند و باری و دروغ و تزویر در آیین‌ها و حکومت‌هایمان علل و عوامل پنجگانه‌ای را برشمرده و توضیح داده است که عبارتند از:

۱. آثار ناشی از شرایط جغرافیایی و تاریخی،
۲. آزار و اجبارهای ناشی از نظام سلطنتی و فرهنگ استبدادی،
۳. آزار و اجبارهای دینی،
۴. مشاغل دینی و
۵. ضربه‌ی اروپا.

از میان این ۵ عامل، بازرگان، به حق، در بسیاری از آثار خود، نقش و پیامدهای کلیدی ۲۵۰۰ سال استبداد در کشورمان و تأثیراتی که فرهنگ استبدادی در جامعه‌ی ما بر جای گذاشته است را بسیار تعیین‌کننده می‌داند. اساس استبداد، از هر نوع که باشد، خواه سیاسی یا مذهبی، بر نفی آزادی و ارزش انسان بنا نهاده شده است. استبداد مستمر از هر نوع که باشد احساس تعلق اجتماعی را در میان ما ایرانیان از بین برده است. برخلاف شعار رایج و تابلوهای فراوان در خیابان‌های تهران، **شهر من خانه من نیست**. زیرا شهر من به من تعلق ندارد. قدرت حاکم حق مالکیت مردم بر شهرشان را به رسمیت نمی‌شناسد. ما هم نسبت به کوچه و خیابان شهر خودمان

۱. همان. ۲. همان.

بی تفاوت هستیم. از آنجا، که عرف و قانون، حق مالکیت و اصل «چاردیواری و اختیارداری» مردم را در درون خانه‌هایشان به رسمیت شناخته است، ساکنین خانه احساس تعلق می‌کنند و بدون نیاز به «آقابالاسری دولت» امور خانه‌ی خود را به بهترین وجهی اداره می‌کنند. خانه‌هایمان تمیز است. اما پشت در و دیوار خانه‌هایمان کثیف و بعضاً غیر قابل تحمل است. زیرا مردم صاحب هیچ حقی در کوچه و خیابان نیستند و احساس تعلق هم ندارند. امروز هم در به همان پاشنه می‌چرخد.

عدم احساس تعلق ما به جمع و جامعه، از پیامدهای فرهنگی-روانی سالیان دراز استبداد است.

اما این مشکلات ریشه در ساختارهای ژنتیکی ما ندارند و ویژگی‌های نژادی ما محسوب نمی‌شوند، که نتوانیم آن‌ها را تغییر دهیم. ما می‌توانیم بر این نقاط ضعف خود غلبه پیدا کنیم. ما می‌توانیم با تربیت اجتماعی و تمرین همکاری در سایه‌ی مجتمع شدن و همکاری کردن خصلت‌های آزردهنده و مضر برای توسعه‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را از بین ببریم و همکاری‌های جمعی را یاد بگیریم. بر اساس همین فکر و اندیشه بود که بازرگان **مکتب تربیت اجتماعی عملی** (متاع) را پایه‌ریزی کرد و فکر تشکیل نهادهای مدنی را مطرح نمود و خود پیش قدم برای تأسیس آن‌ها گردید.

پنجاه سال پیش **بازرگان** نوشت:

«هر قدر در برابر مشکلات عظیم روزگار، دست تنهایی، مأیوس‌کننده و وحشت‌آور است اجتماع و اتحاد، قوت قلب و امید می‌دهد و پس از آنکه جمع شدیم، هر قدر بحث و حرف، اختلاف و تفرقه ایجاد می‌نماید، کار و عمل صمیمیت و احترام می‌آورد. هر قدر مجادله، یا معامله سردی و ضعف می‌آورد، اقدامات مثبت مفید، دلگرمی و قوت می‌زاید؛ بنابراین به کارهای مثبت منظم مفید بپردازیم که با تأیید خدا اجتماعمان در اثر حقیقت و کار و نظم، برقرار و نیرومند و فزاینده خواهد گشت.»

آیا امروز هم ما جز این راه دیگری در پیش رو داریم؟

احتیاج امروز ما جامعه‌ی مدنی، امنیت و آزادی در سایه‌ی همکاری‌های جمعی است.

۳. خشونت برهنه - اما مردم ما، این روزها از پخش اخبار قتل‌های زنجیره‌ای که مصداق بارزی از خشونت برهنه‌ی حکومتی می‌باشد شوکه شده‌اند. چگونه ممکن است کسانی که خود را مسلمان و نمازخوان و آشنا با قرآن می‌دانند و مسئول حفظ امنیت کشور، هستند دست به چنین جنایاتی بزنند. آیا اصولاً قرآن خشونت در برخورد با دگراندیشان را تجویز می‌کند. هرگز قرآن کریم خشونت و ظلم را حتی در حق دشمنان روا نمی‌دارد: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا، إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ. وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ** - ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای (رضای) خدا برخیزید و به عدل گواهی دهید، دشمنی با گروهی از مردمان شما را وادار نکند که عدالت نورزید. عدالت بورزید، که به تقوی نزدیک‌تر است و از خدا بترسید که او به کاری که می‌کنید آگاه است. (مائده، ۸)

آیا رفتار **علی** (ع) با مخالفین اش، از جمله **خوارج** چنین بود؟ هرگز. او به جمعی از مردم که می‌خواستند با خوارج که به طور علنی و در حضور مردم علی را با اوصافی زشت یاد می‌کردند، برخورد کنند، فرمود تا زمانی که شمشیر برنداشته‌اند، در گفتار آزادند. حتی مقرری آنان را از بیت‌المال قطع نکرد. آیا قانون به وزارت اطلاعات اجازه چنین رفتارهایی را داده است؟ هرگز. وزارت اطلاعات تنها می‌تواند، اطلاعات جمع‌آوری شده خود را در اختیار مقامات قضایی برای پیگیری متخلفین از قانون قرار دهد. تصفیه جسّدی کاربری و سازمان اطلاعات استالین بود.

آیا فکر و اندیشه را با قتل صاحبان اندیشه می‌توان از بین برد؟ هرگز. این اشتباه بزرگی است که در طول تاریخ قدرتمندان مرتکب شده‌اند و هنوز هم آن‌را تکرار می‌کنند.

اختلاف فکر و اندیشه در جامعه‌ی بشری یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر است. در جامعه در حال جابه‌جایی، بعد از یک انقلاب بزرگ تاریخی اختلاف میان گروه‌های سیاسی-فکری و رهبران انقلاب نیز شناخته شده است. راه برخورد با این اختلافات فکری و سیاسی خشونت، قتل و حذف نیست.

شادروان **مهندس بازرگان**، با مشاهده‌ی آنچه در سال‌های بعد از انقلاب شکل

گرفت از دو منظر یا دو بُعد، با دو منطق، نسبت به پیامدهای این نوع رویدادها هشدار داد و راه‌حل‌هایی را ارائه کرد.

بازرگان ابتدا آرای فلاسفه و جامعه‌شناسان درباره‌ی انقلاب را بررسی می‌نماید و سپس نشان می‌دهد که کلیه‌ی متفکرینی که به مطالعه و تحلیل انقلاب‌های مردمی و سیر و تحول آن‌ها پرداخته‌اند، مراحلی را شناسایی کرده و توضیح داده‌اند:

**افلاطون** در ۲۵۰۰ سال پیش در کتاب جمهوریت خود تحولات انقلاب‌ها را چنین شرح داده است:

در مرحله‌ی اول پس از انقلاب مردمی، آزادی حکمفرما می‌شود. از این آزادی، کذابان، متملقین و سوفسطاییان سود برده، قدرت مردم را از راه تحمیق آنان به دست می‌آورند. در مرحله‌ی دوم با ادعای حفظ اموال مردم و گرفتن حق آن‌ها از ثروتمندان، ثروت آنان را در اختیار می‌گیرند. در مرحله‌ی سوم برای حفظ جان و منافع خود و سرکوب مخالفان جمعیت «پاسداران» و «نگهبانان» انقلاب را از نیروهای مسلح به وجود می‌آورند. و در مرحله‌ی چهارم برای ساکت نگه داشتن مردم و جلوگیری از ابراز نارضایتی‌ها، جنگ با یک دولت خارجی را دامن می‌زنند و در مرحله‌ی پنجم به بهانه‌ی حراست از انقلاب و دفاع در برابر دشمن، سرکوب مردم و استقرار قدرت خویش را کامل می‌سازند. و بالاخره در مرحله‌ی آخر یا مرحله‌ی ششم دوران جباریت آغاز می‌شود. انقلاب فرجام‌یافته، حکومت استقرار پیدا می‌نماید و مدتی دوام می‌آورد تا انقلاب دیگری علیه آن به راه افتد. در سال‌های اخیر، یکی از برجسته‌ترین کارشناسان انقلاب، **کرین بریتون** نیز مراحل پنجگانه‌ی انقلاب را چنین شرح داده است:

مرحله‌ی اول، قدرت یافتن روشنفکران محبوب، مرحله‌ی دوم، بسیج نیروهای مکتبی یا اصولگرا، که تبعیت از اصول انقلاب را به شدت توصیه می‌کنند و بیشتر توجه به پوسته و قالب دارند تا به محتوا، تصرف قدرت با جنجال‌برانگیزی و چپ‌روی، مرحله‌ی سوم، اختناق عمومی و عکس‌العمل مردم نسبت به رفتارهای سیاسی و مقابله‌ی دولت با آن، مرحله‌ی چهارم، هرج و مرج در کنار رشد سریع ماشین نظامی و پلیسی بخشی از حکومت و مرحله‌ی پنجم، حاکمیت استبداد جدید.<sup>۱</sup>

۱. آرای افلاطون و بریتون به نقل از: «بازیابی ارزش‌ها، جلد سوم، مهدی بازرگان، بهمن ۱۳۶۲».

با توجه به چنین بررسی‌ها و تحولات انقلاب‌ها، اکنون باید پرسید که انقلاب اسلامی ایران در کدام یک از این مراحل قرار گرفته است؟ و اگر قرار باشد انقلاب اسلامی ایران به سرنوشت سایر انقلابات دچار نشود چه راهکارهایی را باید در پیش گرفت؟

**شادروان مهندس بازرگان** بر اساس فهم عمیق خود از قرآن، راه‌حل را امتناع از اعمال زور و خشونت برای پیشبرد اهداف و برنامه‌ها و تبعیت از ارزش‌های قرآنی می‌داند.

در مراسم یادبود مهندس بازرگان در **حسینیه‌ی ارشاد، مهندس عبدالعلی بازرگان** مبانی فکری و جهان‌بینی بازرگان را، بر اساس قرآن و سنت در رد خشونت بیان کرد. اما نفی خشونت و ضرورت پایان دادن به آن، به عنوان مبرم‌ترین نیاز کنونی جامعه از دریچه‌های دیگری نیز قابل و توجه و نیازمند بررسی است.

**وزارت اطلاعات** اخیراً پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای اعلام کرده است که:

«با کمال تأسف معدودی از همکاران مسئولیت‌ناشناس، کج‌اندیش و خودسر این وزارتخانه...»، «که بی‌شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته...»، «در جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده‌اند.»

به موجب این بیانیه، گروهی از مسئولان و کارمندان وزارت اطلاعات، با استفاده از امکانات گسترده‌ای که در اختیار داشته‌اند، دست به قتل فعالان سیاسی و فرهنگی (**داریوش فروهر و همسرش، مجید شریف**، ...) زده‌اند. در ارتکاب این جنایت توسط این افراد، در بیانیه‌ی وزارت اطلاعات دو عامل مؤثر دانسته شده است، اول این‌که جنایتکاران افرادی خودسر و کج‌اندیش و فاقد احساس مسئولیت بوده‌اند. دوم این‌که عوامل پنهانی آن‌ها را آلت دست خویش قرار داده بودند.

هر دو نکته قابل بحث و بررسی است چگونه ممکن است در بزرگترین سازمان اطلاعاتی و امنیتی کشور یک گروه از مسئولان (در سطح معاون وزیر) و کارمندان بتوانند خودسرانه دست به چنین جنایاتی بزنند؟

بحث امروز من درباره‌ی «مطامع بیگانگان» در این خط خشونت است. اگر ویژگی‌ها و کارکرد این مطامع بررسی و برای مردم توضیح داده شود، قطعاً هم توطئه‌ی بیگانگان و هم این خط خشونت رسوا و خنثی می‌گردد.

اما محتوای این بحث، با آنچه به عنوان «**تئوری توطئه**» که برخی آن را مطرح ساخته‌اند و در نهایت توطئه‌ی بیگانگان را به سطح ممانعت از «**حمل هندوانه از دزفول به تهران در ماه مبارک رمضان**» کاهش داده‌اند!! متفاوت است. اگر بپذیریم که توطئه‌ی بیگانگان و مطامع آن‌ها وجود دارد حال بینیم این توطئه به دنبال چیست و مطامع آن‌ها کدام است؟

تجارب تاریخی نشان می‌دهد که بعد از پیروزی هر انقلابی، اختلافات میان نیروهای انقلابی شروع می‌شود. در مشروطه، در جنبش ملی شدن نفت، در انقلاب اسلامی هم شاهد این نوع رویداد بوده و هستیم. بخشی از این اختلافات ناشی از طبیعت جامعه‌ی بشری است و بخشی از شرایط یک جامعه‌ی متحول و انقلابی سرچشمه می‌گیرد.

در چنین شرایطی اگر جامعه به حال خود واگذاشته شود، نیروهای درونی با تعامل و تفاعل، ممکن است به یک نقطه‌ی تعادل برسند، اما اگر یک نیروی بیرون از سیستم به نفع برخی از نیروها دخالت کند، تعادل و موازنه نیروها برهم می‌خورد.

در مشروطه اختلافات درونی میان نیروهای مشروطه‌خواه و تشنجات درونی، به جای وفای ملی، و آشوب و ناامنی زمینه‌ساز شد تا انگلستان با استفاده از خلأ قدرت در روسیه، به دنبال **انقلاب بلشویک‌ها** با یک کودتای نظامی سلطنت مطلقه رضاشاه را بیست سال بر ملت ما تحمیل نماید. و در نتیجه فرایند طبیعی تحول سیاسی-اجتماعی کشورمان مختل گردد.

در جنبش ملی شدن نفت نیز اختلافات و تشنجات درونی، زمینه‌های مساعد برای موفقیت کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را فراهم ساخت.

در سومین رویداد بزرگ تاریخ کشورمان در قرن حاضر، یعنی انقلاب اسلامی نیز اختلافات درونی بعد از پیروزی بروز کرد که موجب تلاطم و ناامنی و خشونت شده است.

در برخورد با پدیده‌ی اختلافات فکری و سیاسی در درون یک حرکت و انقلاب ملی، سه روش به کار برده شده است.

**روش اول در هند**، توسط گاندی بود. هند کشوری است با بیش از ۲۰۰ فرقه و

زبان و قومیت و تنوع مذاهب. در دوران سلطه‌ی استعمار انگلیس اختلافات قومی و دینی و فرهنگی به شدت دامن زده می‌شد. اگر قرار می‌شد که روابط قومیت‌ها و زبان‌ها و مذاهب بر اساس و محور خشونت و قهر و غضب و حذف شکل بگیرد، قطعاً هند متلاشی می‌شد و تمام قومیت‌ها و مذاهب زیان می‌دیدند. برخی از همین خشونت‌های دینی موجب جدایی مسلمان‌ها و تشکیل دولت جدید در پاکستان شد. اما بسیاری از متفکرین هند و پاکستان از میان مسلمانان و یا غیر مسلمانان این جدایی را به نفع هیچ‌یک از دو طرف نمی‌دانستند و نمی‌دانند و از وقوع آن متأثر و متأسف می‌باشند. **گاندی** با شناخت واقع‌بینانه از وضعیت حساس و شکننده‌ی فرقه‌ها در هند با هر نوع رفتار خشونت‌محور به شدت مخالفت کرد. **گاندی** در مبارزات مسالمت‌آمیز خود علیه استعمار انگلیس از روزه‌ی سیاسی به عنوان اعتراض مدنی استفاده می‌کرد. اما وی طولانی‌ترین روزه‌ی خود را علیه خشونت گروه‌های افراطی هند به مدت چهل و چند روز ادامه داد. تا آنجا که افکار عمومی مردم هند، افراطیون را مجبور ساخت در اجتماع مردم حاضر شوند و از اقدامات خود ابراز پشیمانی نمایند و متعهد شوند که از سیاست مسالمت‌آمیز گاندی پیروی خواهند کرد. روش و سنت سیاسی **گاندی**، آنچنان مؤثر و نافذ بود که امروز به عنوان یک روش راهبردی در مبارزات سیاسی در بسیاری از کشورهای جهان محسوب و به کار برده می‌شود.

**روش دوم**، اعمال سرکوب‌های سیاسی به بهانه و ترس از این که پیامدهای ادامه‌ی اختلافات منجر به سقوط نظام جدید بشود. نمونه‌ی بارز تاریخی آن، **استالینیسیم** در روسیه شوروی پس از پیروزی **بلشویک‌ها** می‌باشد. همه‌ی ما با سرگذشت و سرنوشت نهایی اتحاد جماهیر شوروی آشنا هستیم. نظامی که کمترین و ملایم‌ترین انتقادات و مخالفت‌ها را حتی از جانب وفادارترین عناصر به انقلاب برنتابد و آن‌ها را به بهانه‌های مختلف نابود سازد، سرنوشت محتوم آن سقوط می‌باشد.

از طرف دیگر وقتی انقلابی پیروز می‌شود - نیروهای شکست خورده از انقلاب - در تقابل با انقلاب دو برنامه‌ی راهبردی را مطرح می‌سازند: دامن زدن به آشوب‌های داخلی و حمله‌ی نظامی از بیرون.



آشوب‌های داخلی، پس از انقلاب، با دو منظور و یا با دو هدف صورت می‌گیرد:

**اول**، از هم‌گسیختگی امور و سقوط حاکمان جدید و **دوم**، اتخاذ سیاست سرکوب مخالفان توسط حاکمان جدید به منظور حفظ انقلاب و جلوگیری از سقوط.

هر دو هدف یا برنامه، مطلوب قدرت‌های بیگانه است. در واقع توطئه یا مطامع بیگانگان را در این محور باید جستجو کرد. چرا؟

**در حالت اول**، ناآرامی‌ها، اختلافات و درگیری‌های بعد از انقلاب پدیده‌ی شناخته‌شده‌ای است، دامن زدن به این اختلافات و تبدیل آن به شورش ممکن است به سقوط نظام جدید و بازگشت به وضعیت قبل از انقلاب بیانجامد و این به نفع آن قدرت‌ها است. اما در حالت دوم حاکمان جدید، که فاقد تجربه‌ی مدیریت هم هستند، برای حفظ انقلاب و جلوگیری از سقوط، دست به سرکوب سیاسی می‌زنند، یعنی حاکمان جدید به یک حکومت سرکوبگر تبدیل می‌شوند. حکومت جدید که برخاسته از انقلاب است به دنبال سرکوب‌های سیاسی، آرام‌آرام پایگاه‌های مردمی خود را از دست می‌دهد و از مردم فاصله می‌گیرد و به حکومتی فاقد پایگاه تبدیل می‌گردد. وقتی چنین وضعیتی پیش می‌آید دو پیامد در انتظار نظام و حاکمان جدید خواهد بود: **اول**، این که حکومت جدید به علت فقدان حمایت مردمی به احتمال زیاد سقوط خواهد کرد. **دوم**، این که حاکمان جدید که پایگاه مردمی خود را از دست داده‌اند برای حفظ خود به جستجوی پایگاه‌های خارجی برمی‌آیند. و این در هر دو حالت مطلوب بیگانگان است.

در صورت پدیداری احتمال دوم، آیا قدرت‌های خارجی مؤثر و فعال در منطقه خاورمیانه، و یا در سطح وسیع‌تری در دنیای سوم، در رابطه با کشورهای این منطقه، جامعه‌ی باز سیاسی و یک حکومت مردم‌سالار را می‌پسندند یا جامعه‌ی بسته سیاسی و یک حکومت توتالیتر را ترجیح می‌دهند؟

قدرت‌های خارجی و کشورهای توسعه‌یافته هرگاه با حکومت مردم‌سالار نهادینه‌شده و ریشه‌دار، روبه‌رو شوند، که جامعه به یک ثبات سیاسی دائم رسیده باشد و نتوانند حکومت آن را تغییر دهند لاجرم بر اساس قواعد دیگری با چنین

حکومتی رابطه برقرار می‌کنند. که در آن روابط، نه بر اساس رابطه‌ی گرگ و میش و غارتگریانه، بلکه رابطه‌ای بر اساس منافع مشترک شکل، خواهد گرفت.

اما اگر جامعه هنوز بی‌ثبات و در حال تلاطم باشد، آن‌ها ترجیح می‌دهند یک دولت توتالیتر روی کار بیاید تا بتوانند با «**دیدن کدخدا ده را به باد غارت بگیرند**».

اگر بیگانگان در قتل‌های زنجیره‌ای و در استمرار خط خشونت و ادامه‌ی سرکوب نقشی و مطامعی دارند، در همین رابطه‌ای است، که بیان شد.

با ادامه و گسترش خط خشونت، فرایند توسعه‌ی سیاسی و تثبیت و نهادینه شدن مردم‌سالاری در کشورمان مختل گردد. به دنبال بالا گرفتن ابعاد خشونت و اختلال در امر توسعه‌ی سیاسی، مشکلات اقتصادی ابعاد جدید و غیر قابل کنترل پیدا می‌کنند و نظام برخاسته از انقلاب با بن‌بست‌های خانه‌براندازی روبه‌رو می‌شود. بنابراین ادامه‌ی خط خشونت به نفع نظام و هیچ نهاد و هیچ گروهی نیست و باید آن را متوقف ساخت.

توقف خط خشونت هنگامی میسر است که مسئولان کشور در بالاترین سطوح، واقعیت جامعه‌ی کنونی ایران و این که افکار، آرا، عقاید، تفسیرها و قرائت‌های متعدد و متنوع و حتی متضاد از دین و از انقلاب وجود دارد، را بپذیرند. همه‌ی نهادها و نیروها، اصل تسامح و تساهل و سازگاری را بپذیرند. اصلاح‌طلبان قبول کنند که جریان راست یک پدیده‌ی واقعی است و در جامعه‌ی ما ریشه دارد. جریان راست هم بپذیرند که خط چپ، با هر معنا و مفهومی وجود دارد و نمی‌توانند آن را از بین ببرند.

هر دو جناح، که خود را خودی می‌دانند، بپذیرند که دگراندیشان بیرون از حاکمیت نیز وجود دارند. آن‌ها هم حق حیات و هم در جامعه، جایگاه و پایگاه دارند و به سادگی هم نمی‌توان آن‌ها را از بین برد.

ریشه‌های خشونت را نه در توطئه‌های خارجی بلکه باید در دیدگاه‌های انحصارطلبانه‌ی جناح‌های درون حاکمیت دید. تا این دیدگاه‌ها اصلاح نشوند، حتی اگر تمام آمرین، معاونین و مباشرین قتل‌های جدید محاکمه و اعدام گردند، ماجرا به پایان نمی‌رسد و باز گروه دیگری پیدا خواهد شد.

جامعه‌ی ما بیش از هر زمان به آرامش نیاز دارد. اما نه آرامشی که با هزینه از بین بردن نیروهای بیرون از حاکمیت و دگراندیش به دست آمده باشد، که نه میسر است و نه آرامش واقعی خواهد بود.

مقابله با مطامع بیگانگان تنها با قبول اصل وفاق ملی، سازگاری و تسامح و تساهل میان همه‌ی نیروها، چه درون و چه بیرون از حاکمیت، میسر می‌گردد. خط خشونت‌تی که با دگراندیشان چنین رفتار کرده است، هیچ وجه شباهتی با آموزش‌های قرآنی، سیره‌ی رسول خدا (ص) و رفتار امام علی (ع) با مخالفین سیاسی و فکری‌اش ندارد.

**پیام مهندس بازرگان:** نفی خشونت، همکاری‌های جمعی و پرهیز از درگیری است. امید که با هشیاری و پرهیز از تشنج و غوغا سالاری، از عقبه‌های سرنوشت‌ساز کنونی بگذریم. با تشکر.

## بازرگان و مردم‌سالاری

روزنامه‌ی همبستگی در شماره‌های ۴ و ۵ بهمن‌ماه ۱۳۷۹ به مناسبت سالگرد درگذشت شادروان مهندس بازرگان مصاحبه‌ای را با آقای حجاریان درباره‌ی شادروان مرحوم مهندس بازرگان چاپ کرده بود که در همان زمان جواب زیر تهیه شد که برای روزنامه ارسال گردد. اما حوادث ماه‌های آخر سال این مهم را به تأخیر انداخت و سپس چاپ آن را غیر ممکن ساخت. اما موضوعات بحث شده در مصاحبه هم‌چنان زنده و مطرح می‌باشند. مصاحبه‌ی آقای حجاریان از بعضی جهات خبر از یک تحول مثبت در مناسبات سیاسی و فکری می‌دهد و از طرف دیگر حاوی نقدهایی از برخی دیدگاه‌های سیاسی مهندس بازرگان می‌باشد. شیوه‌ی نقد و طرح مسائل مؤدبانه و کاملاً مدنی است و می‌تواند سرمشق کسانی قرار گیرد که از سر شفقت و با دید منطقی درصدد نقد آرای دیگران هستند. اهمیت این امر در این است که این شیوه‌ی برخورد از جانب کسی است که اولاً در طی سالیان گذشته برخوردهای متفاوتی با بازرگان و نهضت آزادی داشته است. ثانیاً در حال حاضر از عوامل مؤثر و کارساز در جنبش اصلاح‌طلبی محسوب می‌گردد. اما نقد آقای حجاریان خالی از برخی سهل‌انگاری‌ها در طرح مسائل نمی‌باشد، یادآوری چند نکته به شرح زیر می‌تواند به شفاف‌تر شدن بحث کمک نماید.

### ۱. رابطه‌ی موضوع یا متن (تکست<sup>۱</sup>) با زمینه (کونتکست<sup>۲</sup>) و انقلاب

نویسنده‌ی محترم با بیان این مطلب که بازرگان بعد از انقلاب از مردم خواست به خانه‌هایشان برگردند و قدرت را به دولت تحویل دهند، زیرا انقلاب تمام شده است، نشان داد که او برای شرایط بعد از انقلاب نابهنگام بود. تکست بازرگان با زمینه‌ی زمانه‌اش تطابق نداشت.

در این بیان دو نکته وجود دارد. نکته‌ی اول رابطه‌ی هماهنگ میان موضوع یا متن با زمینه است.

**نکته‌ی دوم:** درخواست بازرگان از مردم که بروند به خانه‌هایشان.

۱/۱. **رابطه‌ی موضوع با زمینه.** بی تردید در بررسی عملکرد شخصیت‌ها، نهادها و سازمان‌های سیاسی توجه به شرایط یا زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بسیار مهم است و رابطه‌ی تنگاتنگی میان موضوع و متن با زمینه‌ها وجود دارد. اما در هر شرایطی از جامعه، زمینه‌ها در یک سطح و لایه قرار ندارند. بلکه لایه‌های مختلف قابل شناسایی و توجه می‌باشند و هر حزب و گروه و شخصیتی ممکن است با اولویت دادن و یا توجه کردن به یکی از این لایه‌ها، موضوع و متن حرکت سیاسی خود را تعیین نماید. این انتخاب بستگی به روحیات، ساختار ذهنی و فکری و میزان آگاهی و انگیزه‌ها دارد. نویسنده‌ی محترم شرایط یا زمینه‌های بعد از انقلاب را با شرایط **انقلاب فرانسه** و **مشارکت ژاکوبینی** مردم در امور سیاسی یکی دانسته است و آن را زمینه‌ی عمده تصور کرده است. سپس در حالی که روحانیون ایران را برخوردار از تکست هماهنگ با این زمینه‌ها و دموکراسی توده‌وار دانسته است، تکست بازرگان را ناهماهنگ با این زمینه دانسته و آن را نابهنگام خوانده است. اما نکته‌ی فراموش شده این است که آنچه نویسنده‌ی محترم به آن توجه کرده است تنها یکی از لایه‌های زمینه، یا سطحی‌ترین لایه محسوب می‌شود نه تمام زمینه و تنها لایه. در لایه‌های عمیق‌تر سیاسی و اجتماعی زمینه‌های اساسی‌تر و جدی‌تر وجود داشت که بازرگان موضوع خود را در رابطه با آن زمینه‌ها مطرح می‌کرد. بنابراین نه تنها نابهنگام نبود بلکه درست و دقیقاً در متن اصلی زمینه‌های انقلاب قرار داشت.

اگر رهبری یک جنبش یا حزب سیاسی در انتخاب موضوعات فقط به لایه‌های سطحی زمینه‌ها توجه کند و از لایه‌های اساسی‌تر زیرین غفلت ورزد، به جای رهبری مردم، دنباله‌روی مردم می‌گردد. به جای انتخاب موضوعات هم‌آهنگ با **کونتکست**<sup>۱</sup> در چارچوب **پری تکست**<sup>۲</sup> حرکت خواهد کرد. به سرنوشت حوادث دو دهه‌ی حکومت روحانیون که بنا به تعبیر نویسنده‌ی محترم به دموکراسی

توده‌وار و ارتباط با توده‌ها اعتقاد دارند و هنرمندی‌ها از خود نشان داده‌اند نگاه کنید، در هر مرحله موضوعات نه بر اساس زمینه‌های جدی بلکه هم‌آهنگ با لایه‌های سطحی زمینه‌ها مطرح و بهانه رفتارهای سیاسی آنان بوده است، و هنوز هم این داستان غم‌انگیز ادامه دارد.

بازرگان زمینه‌های اساسی و جدی انقلاب را، نه در لایه‌های سطحی بلکه در اعماق آن، در مطالبات عمیق ملت و ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر برای تحقق حاکمیت ملت می‌دانست.

او از زمینه‌های ریشه‌دار تاریخی استبداد در جامعه‌ی ایرانی ما عمیقاً آگاه و نسبت به آن حساس بود و می‌دانست که اگر تلاشی برای تغییر این زمینه نشود و موضوعات سیاسی (شکل‌گیری نظام جدید و ساختارهای درونی آن) با توجه به این زمینه تدوین و اجرا نگردد، نه تنها استبداد از بین نمی‌رود، بلکه یک مستبد می‌رود و مستبد جدیدی جایگزین آن خواهد شد. بازرگان اصرار داشت که خشت اول بنای نظام جدید کج گذاشته نشود که:

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج

رفتار سیاسی بر پایه و اساس پری تکست، آن هم در یک دموکراسی توده‌وار، به عوام‌فریبی منجر می‌گردد، پیامبران برگزیده‌ی خدا و رهبران بزرگ تاریخ‌ساز نه تنها به لایه‌های سطحی زمینه‌ها توجه نکردند بلکه با آنها به مقابله هم برخاستند. **گانندی** برای پیشبرد اهداف سیاسی خود، در کسب استقلال کامل هند، از روش مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز و مقاومت منفی استفاده می‌کرد. در این چارچوب اعتصاب غذا و روزه‌ی سیاسی یکی از روش‌های جاری و مرسوم او در مخالفت و اعتراض به سیاست‌های انگلیس در هند بود. این روزه‌ها معمولاً ۳ و ۴ یا حداکثر ۱۰ روز طول می‌کشید. اما طولانی‌ترین روزه‌ی گانندی، که چهل و چند روز به طول انجامید نه علیه انگلیس‌ها، که در اعتراض به عملکرد برخی از گروه‌های افراطی هند بود. خشونت و تندروری در جامعه‌ی هند زمینه داشت و روش جاری در برخوردها و تقابل‌های قومی، فرهنگی و سیاسی بود. رفتار خشونت‌آمیز و تندروری‌های گروه‌های افراطی بر این زمینه‌ها استوار بود. اما عمل گانندی بر یک زمینه‌ی دیگری یا بر لایه‌های عمیق‌تری از زمینه‌های قومی و فرهنگی قرار داشت.

**گاندی** نیز همان چیزی را که افراطیون می‌دیدند، می‌دید اما تکست یا مواضع سیاسی خود را بر اساس آن قرار نداد. او می‌دانست که اگر بخواهد فقط به این لایه توجه کند و برای جلب حمایت مردم تسلیم افراط‌کاری‌ها بشود و خشونت را توجیه نماید، خشونت زبان رایج هند می‌گردد و فاجعه‌ای عظیم برای هند آزاد و مستقل به بار خواهد آورد. گاندی در برابر وسوسه‌های Pretext (عوام‌زدگی و تندروی‌های احساسی) به سختی مقاومت کرد و در نهایت توانست گروه‌های افراطی را به تغییر روش وادار سازد.

بنابراین نابهنگام بودن دیدگاه، متن و موضع بازرگان با زمینه‌ها و شرایط ویژه بعد از انقلاب در تعارض با لایه‌های زیرین زمینه‌های سیاسی-فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ی انقلاب‌کرده نبود، بلکه تنها در برابر یک زمینه یا سطح و لایه‌ای قرار داشت که توسط گروه‌های خاصی که چندان هم به انقلاب اسلامی علاقه و اعتقاد نداشتند ایجاد شده بود و بسیاری از رهبران و گروه‌ها به درون این شرایط زهرآلود در غلطیدند.

**بازرگان** مردی نبود که برای جلب حمایت گروه‌ها و حفظ قدرت، حتی با هدف مشروع، چیزی را که خلاف مصالح ملی می‌دانست بگوید و عمل کند. متأسفانه در آن جو به شدت غوغاسالار، صدای اعتدال و منطق بازرگان ناشنیده ماند.

**۱/۲. درخواست بازرگان از مردم.** وقتی بازرگان گفت مردم انقلاب تمام شد، منظورش چه بود؟

انقلاب را می‌توان در ابعاد مختلف تعریف کرد. یک تعریف انقلاب، آرمان‌های انقلاب است. انقلاب به این معنا تمام‌شدنی نیست. مهندس بازرگان (و نهضت آزادی) اعتقاد نداشت که آرمان‌های انقلاب با سقوط شاه و پایان استبداد سلطنتی، تحقق یافته و انقلاب تمام شده است. سخنرانی‌های مهندس بازرگان در همان سال اول بعد از انقلاب، و خط مشی و برنامه‌های نهضت آزادی این نکته را به روشنی نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

۱. به مشکلات و مسائل سال اول انقلاب، سخنرانی‌های مهندس مهدی بازرگان، جمع‌آوری شده توسط مهندس عبدالعلی بازرگان رجوع شود.

به نظر مهندس بازرگان (و نهضت آزادی) مردم‌سالاری و آزادی به عنوان آرمان‌های استراتژیک انقلاب ملت با پیروزی انقلاب تحقق پیدا نکرده بود و هنوز هم نکرده است. با همین دید و نگرش است که نهضت نام خود را هم چنان نهضت آزادی ایران، به معنای جنبشی برای آزادی حفظ کرده است.

اما بعد دیگر انقلاب، به مفهوم رایج آن، در شکل نمادهای ویژه عمل سیاسی، نظیر اعتصابات، تظاهرات خیابانی، درگیری‌های آرام یا مسلحانه با نیروهای دولتی تعریف می‌شود. هدف این اعمال ویژه بر هم زدن و در نهایت سرنگونی نظم سیاسی حاکم در استبداد سلطنتی بود. با پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ این بُعد انقلاب تمام شد و دولت جدیدی زمام امور را در دست گرفت. اما نظام جدید، در آن زمان جز یک نام چیز دیگری نبود. این نظام باید تعریف و تبیین می‌شد و سپس آرام‌آرام جایگزین مناسبات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی نظام پیشین می‌شد.

در این جابه‌جایی، تغییر در مناسبات سیاسی، از همه سهل‌الوصول‌تر بود. اما تغییر در ساختارهای اقتصادی ریشه‌دار نظام پیشین به راحتی تغییر در مناسبات سیاسی نبود. از هر دو مشکل‌تر تغییر در مناسبات فرهنگی و ارزش‌ها بود. این‌ها تغییراتی نبود که با اعتصاب و تظاهرات و شلوغی و بر هم ریختن قابل تحقق باشد. بازرگان به این معنا می‌گفت انقلاب یعنی اعتصابات، تظاهرات و... پایان یافت، مردم بروید سر کار و زندگی، بگذارید دولت جدید با مطالعه مرحله‌ی انتقال راطی کند و نظم جدید را نهادینه سازد. **بازرگان** مرد نظم، قانون و همکاری بود، از شلوغی و شعار دادن‌های بیمایه بیزار بود و آن‌ها را مخل تحقق اهداف انقلاب می‌دانست. به هنگام قبول پیشنهاد شورای انقلاب او دو روز مهلت خواست تا فکر کند، مشورت نماید و بعد جواب بدهد.

در حالی که رهبر فقید انقلاب اصرار داشتند که ایشان فوراً بپذیرند. بعد از دو روز مهندس در جلسه‌ی شورای انقلاب، که در حضور امام تشکیل شده بود، شرایط خود را در پذیرش مسئولیت نخست‌وزیری بیان کرد و گفت: من با این شیوه کار می‌کنم، اگر موافقید می‌پذیرم. آن‌ها شرایط مهندس را پذیرفتند. بازرگان و یارانش بر این باور بودند که رهبری انقلاب دولت را معرفی کرده است. شورای انقلاب و سازمان‌ها و نهادهای سیاسی مختلف خودجوش مردمی باید به دولت

امکان می‌دادند که نظم جدید را اولاً با تدوین و تصویب قانون اساسی جدید تعریف نماید و ثانیاً بر اساس آن نظم جدیدی را برقرار سازد. با پیروزی انقلاب و تشکیل دولت جدید، در واقع نظام جدید در صحنه‌های داخلی و خارجی تعهداتی را بر عهده گرفته است. بی‌نظمی و عدم امنیت موجب ضعف و سستی دولت جدید می‌شد. بازرگان با دخالت‌های متعدد و بی‌جا و بیرون از ضوابط قبول‌شده، به نام انقلاب مخالف بود. بازرگان با شرکت مردم در سرنوشت سیاسی مخالف نبود اما آن را از طریق روندها و نهادهای سیاسی در حال شکل‌گیری ممکن می‌دید. متن و موضوع (تکست) بازرگان بر اساس این زمینه‌ها (کوتکتست) بود.

یادآوری چند نمونه از این نوع پوپولیسم روشن‌کننده است: نمایندگان همافران و کادرهای نیروی هوایی، که در یک مقطع ویژه‌ای در مقابله با گارد شاهنشاهی نقش مؤثری داشتند به مدرسه‌ی علوی آمدند با ما صحبت کردند و اصرار داشتند که فرماندهی نیروی هوایی را باید آن‌ها منصوب نمایند. این قابل قبول نبود، زیرا نیروی هوایی یکی از نیروهای سه‌گانه ارتش می‌باشد نه نیروی هوایی همافران، که بخشی از ملت نه تمامی ملت هستند. فرایند درست انتخاب فرماندهی جدید نیروی هوایی این بود که دولت جدید از طریق ستاد مشترک و وزیر دفاع، فرماندهی نیروی هوایی را منصوب نماید. با وجود این با توجه به شرایط آن زمان ما پیشنهاد کردیم که همافران سه نفر را معرفی نمایند و دولت یکی از آن‌ها را برگزیند. با همین روش فرماندهی جدید معین و منصوب شد. اما هنوز چند روزی نگذشته بود که همافران با وی به مخالفت برخاستند و او مجبور به استعفا شد، آن‌ها می‌خواستند فرماندهی جدید مجری اوامر آن‌ها باشد نه مجری سیاست‌های دولت جدید. در حالی که دولت مسئول بود و می‌باید جوابگو باشد. این یک هرج و مرج بود نه یک حتی دموکراسی پوپولیستی و نه یک مدیریت درست و درخور شأن کشورمان، حتی در همان مرحله ابتدایی بعد از انقلاب.

نظیر چنین مشکلات در وزارت امور خارجه، در شهرداری، در وزارتخانه‌ها، در کارخانجات، در سایر نیروهای مسلح، در دانشگاه‌ها نیز وجود داشت. مگر فراموش شده است در دانشگاه‌ها چه خبر بود؟ حرف بازرگان این بود که انقلاب در یک بُعد تمام شده است. بنابراین اعتصابات باید خاتمه پیدا کند، امور مملکت به

روال عادی خود برگردد. دوره‌ی انتقال با آرامش سپری شود و نهادهای دموکراتیک برخاسته از آرای مردم بر طبق قانون اساسی جدید به وجود بیایند. این منطق بازرگان در چارچوب مصالح ملی بود و اگر آن روز کسانی آن را برنمی‌تابیدند، امروز بعد از گذشت دو دهه از انقلاب، پذیرفتن آن نباید مشکل باشد و هنوز هم به جای ملامت خودمان بازرگان را ملامت می‌نماییم.

این‌که گفته شود که بازرگان به دموکراسی و حاکمیت ملت اعتقاد نداشت ظلم بزرگی است نه بر او، که بر مردم ما در شناخت خدمتگزاران واقعی‌اش. نویسنده محترم به دموکراسی توده‌وار ژاکوبینی (در جریان انقلاب فرانسه) اشاره کرده است.

اولاً، تفکر سیاسی ژاکوبین‌ها، دموکراسی توده‌وار نبود، بلکه مبتنی بر حاکمیت یک «ملت و دولت» به عنوان جمع کل افراد و شهروندان و نهادهای تعریف‌شده و برخاسته از قانون اساسی و دربرگیرنده‌ی حقوق و تکالیف شهروندان و یک سیستم کاملاً حقوقی-قانونی بر اساس برابری تمامی شهروندان بود. تفکر پوپولیستی جریانی بود که بر ژاکوبین‌ها غالب گردید و از درون آن دیکتاتوری ژاکوبینی<sup>۱</sup> سر برآورد.

از طرف دیگر جنبش‌های توده‌گرا به وضعیتی ختم می‌شوند که به آن دمولاتری<sup>۲</sup> یا پوپولیستی<sup>۳</sup> گفته می‌شود. در دمولاتری از توده‌ها و مردم، «مردم ایده‌آل» بسیار سخن گفته می‌شود، مردم در هاله‌ای یا زوروقی از تقدس رمزگونه پیچیده می‌شوند، به طوری که توجه و نگاه به مردم توهین و تجاوز به مقدسات تلقی می‌گردد. با تراشیدن بت «مردم ایده‌آل»، از مردم واقعی و صاحبان اصلی مملکت نه تنها غفلت می‌شود، بلکه از صحنه بیرون رانده می‌شوند. دمولاتری لزوماً به معنای مردم‌دوستی یا دموفیلی<sup>۴</sup> نیست. مردم دوستی شامل عشق و محبت و دوستی به صاحبان اصلی مملکت است. بت کردن ذهنیتی به نام «مردم ایده‌آل» و مایه گذاردن از آن‌ها، که یا وجود خارجی ندارند و یا شامل کسانی

1. Jacobian Dictatorship

2. Demolatory

3. Populist

4. Patriarchy

می‌شود که اطراف **دمولاتور** را گرفته‌اند و او را تأیید می‌کنند، اغلب منجر به تحقیر و نادیده گرفتن مردم واقعی می‌گردد. در انقلاب فرانسه «**روبسپیر**» نمونه‌ای از این نوع تفکر و شخصیت‌ها بود.

**دموکراسی پوپولیستی**، یا **دمولاتوری** نتیجه عملی استمرار وضعیت سیاسی خاص دوران قبل از انقلاب اسلامی بود که به طور خودجوش و فعال موجب برهم زدن نظم استبداد سلطنتی و سقوط پادشاهی گردید. این نوع دموکراسی توده‌وار تنها مربوط به **دوران ژاکوبین‌های انقلاب فرانسه** نمی‌باشد، در اواخر قرن نوزدهم در روسیه نیز چنین جنبشی مطرح بود که، در ادبیات سیاسی چپ، به **ناردنیک**<sup>۱</sup> معروف شده است.

**واژه پوپولیست** ترجمه مستقیم این واژه از روسی به انگلیسی است **ژاکوبین‌ها** - در ابتدا اعضای یک فرقه سیاسی بودند که در جریان انقلاب فرانسه وارد فعالیت‌های سیاسی شدند و شعارهای توده‌پسند، هر چیزی که مردم عامی را خوش آید و آن‌ها را جلب و جذب نماید مطرح کرده و شعار می‌دادند. هم در فرانسه و هم در روسیه گروهی از روشنفکران در میان مردم عامی، بخصوص روستائیان فعالیت می‌کردند و علیه روشنفکران شعار می‌دادند و به همین مناسبت در جریان انقلاب فرانسه، **ژاکوبین‌ها** به عنوان یک جنبش انقلابی چپ مطرح شدند اما از درون همین شعارها و حرکت‌های به اصطلاح چپ توده‌وار و توده‌پسند بود که بدترین و عقب‌مانده‌ترین جریان راست افراطی پدیدار شد.

یک معنای عام دموکراسی توده‌وار، حمایت از مردم عامی و عادی است اما در عمل بار و عملکرد سیاسی منفی پیدا می‌کند. در ادبیات دموکراسی توده‌وار نوعی **رمالی سیاسی**<sup>۲</sup> شکل می‌گیرد. به این معنا که برخی از گروه‌های سیاسی که عملاً به مشارکت جدی و سازمان‌یافته مردم ندارند از احساسات دینی یا سیاسی مردم حمایت می‌کنند و آن‌ها را برای اهداف خاص سیاسی خود مورد استفاده قرار می‌دهند. یکی از دلایل یا عللی که حرکت توده‌وار با شعارهای انقلابی چپ شروع می‌شود و به راست افراطی منجر می‌گردد این است که در جنبش‌های پوپولیستی از

سنت‌های رایج مردم عامی و عادی دفاع و حمایت می‌شود و عملاً در برابر هر نوع تغییر و تحولی مقاومت می‌گردد. در ایران بعد از انقلاب هم گروه‌های چپ سنتی و غیر سنتی و هم روحانیون محافظه‌کار و دست‌راستی از شرایط ویژه حرکت پوپولیستی بهره‌گیری کردند و علیه هر نوع شکل‌گیری ضابطه‌مند و نهادینه شدن دموکراسی قانونمند به مخالفت برخاستند. ولی بر اساس مناسبات و سنت‌های ریشه‌دار اجتماعی، روحانیون قدرت و امکانات بهره‌گیری بیش‌تری داشتند و در این مسابقه نه تنها چپ سنتی بلکه تمامی روشنفکران را از صحنه بیرون راندند.

**تفکر توده‌وار کهنه‌شده دوران ژاکوبین‌های انقلاب فرانسه**، که برخی از اصلاح‌طلبان کنونی پا به پای جناح خاصی از روحانیت و خط راست و جریان‌های چپ سنتی آن را تبلیغ می‌کردند، پوپولیسم بی‌بند و بار و بی‌ضابطه‌ای بود که مردم همه‌جا باشند و در تمام امور دخالت کنند، امنیت را برهم بزنند و هر کجا هم با مشکل برخورد کردند، دولت را «دراز کنند». وضعیتی که به ایجاد پدیده «**یک شهر و چهل کلانتر**» منجر گردیده بود و حاصل آن سلطه یک جریان راست تمامیت‌خواه و بی‌اعتقاد به مبانی مردم‌سالاری و جمهوریت است.

## ۲. دموکراسی و انواع آن

نویسنده محترم تأکید کرده‌اند که **مادو نوع دموکراسی** داریم، یک نوع **دموکراسی مستقیم پوپولیستی**، از نوع دموکراسی ژاکوبینی انقلاب فرانسه که معتقد است مردم باید مشارکت داشته باشند. امام به این نوع دموکراسی معتقد بود و یک نوع **دموکراسی محدود پولی آرشی**<sup>۱</sup> یا چندسالاری. مهندس بازرگان به این نوع دموکراسی اعتقاد داشت به این معنا که قدرت در دست نخبگان قرار بگیرد. مردم در انتخابات شرکت کنند اما اداره امور در دست نخبگان باشد.

آیا بعد از پیروزی انقلاب واقعاً این دو دیدگاه سیاسی در اداره کشور و حکومت و قدرت مطرح و در تقابل با هم قرار داشتند؟

در پشت و عمق حرکت پوپولیستی ایران یک سنت قوی‌تر سیاسی با دو نوع ویژگی وجود داشت:

ویژگی نوع اول «پاتریارکی»<sup>۱</sup> و نوع دوم «پاتریمونیا» است، پاتریارکی دقیقاً به معنای پدرسالاری است. در این نوع سیستم حکومتی قدرت سیاسی منشأ الوهی و آسمانی دارد. در نظام پادشاهی ایران قبل از اسلام و بعد از اسلام پادشاه صاحب فره ایزدی است و مشروعیت قدرت خود را از خداوند گرفته است. در مذاهب یهود و مسیحی نیز این اندیشه بسیار ریشه‌دار است. در ادبیات مذهب یهود قدرت الوهی به «حضرت آدم» و از طریق او به پادشاهان بنی اسرائیل و سپس به پادشاهان عصر جدید منتقل شده است. به این ترتیب حکومت حق الهی پادشاهان است، در میان مسیحیان نیز، قدرت منشأ الهی دارد، که از جانب خدا یا به تعبیر آنان «پدر» به «پسر» که در باور آنان عیسی مسیح است تفویض شده است. این قدرت به نوبه خود به پاپ به عنوان جانشین و سخنگوی عیسی رسیده است و پادشاهان تنها حق دارند از جانب پاپ حکومت کنند. در قرون وسطی قبل از دوران جدید، تنفیذ پادشاهی با پاپ بود و او بود که تاج بر سر پادشاهان می‌گذاشت یا آنان را خلع می‌نمود. در اسلام نیز، بعد از رحلت پیامبر (ص) خلفای بنی امیه و بنی عباس خود را «خلیفه و جانشین» رسول خدا (ص) می‌دانستند و کلام و دستور خود را معادل دستور رسول الله (ص) قلمداد می‌کردند.

**نظام پاتریمونیا**، استمرار و ادامه‌ی همان پاتریارکی یا پدرسالاری است. با این تفاوت که در نظام پاتریارکی - اقتدار سیاسی پیوندی است میان رئیس که در رأس هرم قدرت قرار دارد و کارگزاران و عوامل اجرایی. روابط اعضای قدرت با رئیس همه شخصی و فردی است. دستگاه مدیریت ضابطه‌مند خاصی که تصمیمات رئیس را به اجرا بگذارد وجود ندارد. اما در سیستم پاتریمونیا، نوعی از مدیریت سازمان‌یافته وجود دارد، وظایف دولت به تدریج پیچیده، دقیق و تخصصی شده است. رابطه رهبر، امیر و خلیفه با مردم از طریق یک شبکه‌ی بسیار ظریف و دقیق اداری صورت می‌گیرد.

در هر دو نوع این سیستم‌های حکومتی یک هرم قدرت یا هیارشی<sup>۲</sup> وجود

دارد، که بر سر آن یک فرد نشسته است، رابطه‌ها بیشتر شخصی است تا نهادینه شده و رسمی. در این نوع نظام‌ها، از قانون خبری نیست، قانون از بالا تعریف می‌شود؛ در تمام نهادهای اداری، کوشش‌ها و انگیزه‌ها در ایجاد رابطه با سر هرم قدرت است؛ بین نهادها نه تنها همکاری وجود ندارد بلکه رقابت برای نزدیک شدن به سر هرم قدرت و به شخص امیر، رئیس یا رهبر رایج است. در بالا رفتن از نردبان قدرت و باقی ماندن در این هرم، روابط جای ضوابط را پر می‌کند. هنگامی که در رأس هرم قدرت یک شخصیت فرهیخته - کاریزماتیک - قرار بگیرد که با ایدئولوژی و آرمان‌های نو همگان را به آن دعوت نماید، روابط درونی قدرت پیچیده‌تر می‌گردد.

در هر دو نوع نظام، عقیده به ضرورت نهادینه شدن قدرت وجود ندارد؛ هیچ قانونی به رسمیت شناخته نمی‌شود، مردم تحت تأثیر ایدئولوژی و شخصیت رئیس، به نهادینه شدن قدرت و قانون احترام نمی‌گذارند. در سایه‌ی ایدئولوژی و آرمان جدید سازمان‌های تازه‌ای ممکن است به وجود آیند، اما نه تنها رسمی نیستند و به قانون احترام نمی‌گذارند و پای‌بندی ندارند، بلکه هیچ نوع حسابرسی هم وجود ندارد؛ آن‌ها خود را به رأس هرم متصل می‌دانند و به او و هرم قدرتی که او در رأس آن قرار دارد وفادار هستند.

در ایران نظام‌های پادشاهی از همین نوع بوده‌اند. بعد از اسلام و حتی بعد از انقراض بنی عباس و تعدد خلفا و امیران، تمامی پادشاهان و امیران محلی نیز منشأ قدرت خود را از رسول اکرم (ص) می‌دانستند. در بسیاری از کشورهای اسلامی رابطه مردم با رهبری از نوع پاتریمونیا و از شخصیت رهبر سرچشمه و نشأت می‌گیرد.<sup>۱</sup> پادشاهان مغول، خان‌های صفوی، خاقان‌های قاجار و سلاطین عثمانی همه بر همین اساس حکومت می‌کردند و دستگاه‌های اداری آنان در همین چارچوب عمل می‌کرد. در این نوع سیستم‌ها، حاکم (امیر، رهبر، رئیس، خلیفه) در مرکز نظام سیاسی و قدرت قرار دارد. مشاورین، وزیران، رهبران نظامی، دبیران، معتمدین همه وفادار، مؤمن و متعبد بی‌چون و چرای شخص حاکم یا خلیفه بودند.

در زمان **صفویه**، این نوع سیستم سیاسی در کامل‌ترین شکل خود در ایران به وجود آمد.

در ایران بعد از انقلاب، یک جریان سیاسی، عمدتاً روحانیون، به خصوص روحانیون و فقهای سنتی استقرار این نوع سیستم حکومتی را پیگیری می‌کردند و می‌کنند. این جریان مشارکت مردم را در حد حمایت از سیستم حکومتی برمی‌تابد. رأی خود را، نظر و صلاح مردم می‌داند. حکومت را حق خود می‌داند؛ مردم حقی ندارند بلکه فقط تکلیف دارند و تکلیف آن‌ها اطاعت بی‌چون و چرا از این سیستم است. **دموکراسی پوپولیستی** یا توده‌وار در نهایت به همین ختم می‌شود. این سیستم از حکومت با دموکراسی مشارکتی مردم، با آرمان‌های ریشه‌دار انقلاب اسلامی، که سنت مبارزات صدساله‌ی ملت ایران می‌باشد، در تعارض بنیادین است.

اما یک جریان سیاسی دیگر که از قبل و بعد از پیروزی انقلاب معتقد بود و تحقق آن را پیگیری می‌کرد، مشارکت سیستماتیک و قانونمند و نهادینه‌شده‌ی مردم در سرنوشت و حاکمیت خودشان می‌باشد. **مهندس بازرگان** سخنگوی این دیدگاه سیاسی بوده است.

### حکومت و نخبگان

آیا، طبق نظر نویسنده‌ی محترم، بازرگان به **دموکراسی پولی‌آرشی** یا چندسالاری، حکومت نخبگان در برابر و در تقابل با دموکراسی نهادینه‌شده اعتقاد داشت؟

در ادبیات سیاسی و جامعه‌شناسی، حکومت نخبگان با معانی مترادف اما متفاوتی هم‌چون طبقه‌ی سیاسی، طبقه‌ی حاکم، نخبگان قدرت، نخبگان حاکم، اقلیت رهبری‌کننده، گروه اقلیتی که در رأس ساختار عمودی هرم قدرت قرار گرفته است و قدرت را کنترل می‌نماید، به کار رفته است. اما این در واقع تمام معنای واژه نخبگان یا «الیت» نیست این واژه اولین بار توسط یک جامعه‌شناس ایتالیایی به نام **پارتو**<sup>۱</sup> به معنای فرد یا افرادی که در قدرت باقی می‌مانند به کار برده

1. Pareto

شد، اما به تدریج معنای آن متحول گردید، به طوری که امروزه دو دیدگاه یا برداشت یا تعریف متفاوت از این واژه وجود دارد و هر یک از این دو دیدگاه دو نگاه متفاوت از دموکراسی را بیان می‌کنند.

**واژه‌ی «الیت»** یا نخبگان از یک طرف به همان معنای «هیئت حاکمه» و گروه حاکم است که بدون شایستگی‌های لازم و یا انتخاب مردم قدرت سیاسی را در انحصار خود می‌گیرند و مناصب و مشاغل را هم‌چون توپ فوتبال به یکدیگر پاس می‌دهند و حکومت را حق مطلق خود می‌دانند و کسی را غیر از خود به درون قدرت راه نمی‌دهند، هر نوع مخالفت و انتقاد از عملکردهای خود را مساوی و معادل و مترادف با مخالفت با نظام می‌دانند و با آن برخورد می‌کنند.

اما یک تعریف دیگر نخبگان – که بار مثبت دارد. معنای لغوی آن می‌باشد. یعنی شایستگان و حکومت «الیت»، یعنی **شایسته‌سالاری**. نخبگان در واقع شایستگان هستند. «نخبه» یعنی کسی که دارای مشخصات کیفی شامل لیاقت، کاردانی، صلاحیت و استعداد می‌باشد، کسی که مسئولیتی را می‌پذیرد، چه به لحاظ عقلانیت سیاسی و چه ارزش‌های دینی باید صلاحیت انجام آن را نیز داشته باشد. از جانب دیگر مردم نباید کسانی را که فاقد شایستگی و کاردانی هستند به سمت نمایندگان خود انتخاب کنند و مسئولیتی به آن‌ها واگذار نمایند.

بعد از انقلاب اسلامی یک **جریان ضد نخبگی یا ضد شایستگی**<sup>۱</sup> به صورت تقابل میان تعهد و تخصص به وجود آمد. در سایر انقلاب‌های جهان، به خصوص انقلاب **اکتبر شوروی سابق**، نیز این پدیده شکل گرفت و **شایستگی**<sup>۲</sup> جای خود را به **ضد شایستگی**<sup>۳</sup> یا عدم کفایت سپرد.

این تغییر و تحول راه را برای عناصر فرصت طلب که سابقه‌ی مبارزات سیاسی نداشتند و یا فاقد لیاقت و کاردانی بودند و یا **عناصر هفت خط** نفوذی باز کرد. ریشه‌ی بسیاری از مشکلات کنونی در سطوح مختلف به ظهور و بروز **پدیده ضد نخبگی** برمی‌گردد. یک طرف سکه حرکت ضد شایستگی، ضد الیت، کاملاً جدالی (مجامله‌آمیز) بود و نخبه‌گری به عنوان یک برچسب منفی به کار گرفته شد.

1. Anti-Elitism

2. Merit

3. Demerit



**بازرگان** هرگز به حکومت یک گروه سیاسی خاص-الیت، به معنا و مفهوم منفی آن اعتقادی نداشت. در رفتار سیاسی او، چه در دوران تأسیس انجمن‌های مدنی، انجمن‌های اسلامی و گروه‌های سیاسی (جبهه‌ی ملی و نهضت مقاومت ملی و نهضت آزادی ایران، جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملی) و چه در دوران انقلاب (شورای انقلاب و دولت موقت) اثری از این نوع اعتقاد دیده نمی‌شود.

اگر بازرگان به این نوع نخبه‌گرایی اعتقاد و یا حتی تمایل داشت، به راحتی می‌توانست با کسانی که شیفته‌ی قدرت بودند و دقیقاً به حکومت «الیت» به این معنا اعتقاد داشتند، همکاری کند و در موضع قدرت باقی بماند. اما او به نخبه‌گری به معنای شایسته‌سالاری در یک حکومت مردم‌سالار نهادینه شده اعتقاد داشت و حق نیز همین است.

اما حتی حکومت شایسته‌سالاران در دو سطح قابل بحث و توجه است. در یک سطح یک گروه از نخبگان با تمام شایستگی‌ها، حکومت را در دست خود و در میان خود منحصر می‌کنند و در سطح دیگر قدرت در دست گروه‌های شایسته نه فقط یک گروه، دائم در چرخش است و جابه‌جا می‌شود. در یک حکومت مردم‌سالار واقعی، مردم نه فقط کارها را به دست کاردان می‌سپارند بلکه به دلیل آزادی سیاسی، که پیش‌نیاز حکومت مردم‌سالاری است عناصر کاردان و شایسته جدید پرورش پیدا می‌کنند و قدرت دائم در حال چرخش می‌باشد و این همان معنای حکومت قانون به جای حکومت اشخاص است.

**بازرگان** و نهضت آزادی ایران نه به **دموکراسی لیبرال**، نه به **دموکراسی پوپولیستی** نه **پولی آرشی** و نه به **رادیکال دموکراسی** از نوع کشورهای سابق سوسیالیستی به معنای حکومت یک حزب و طبقه (در این مورد حزب طبقه‌ی کارگر) و نه به حکومت **پاتریمونالی** و **پاتریارکی** اعتقادی نداشته و ندارد، بلکه به **دموکراسی** یا **جمهوری مشروطه**<sup>۱</sup> اعتقاد دارد. منظور از جمهوری یا دموکراسی مشروطه این است که دموکراسی بدون قانون اساسی معنا و مفهومی ندارد و هرگز

نهاده‌ی نخواهد شد. مهندس بازرگان و یارانش از همان روزهای قبل و بعد از انقلاب با توجه به جمیع شرایط ویژه‌ی تاریخی و حوادث سیاسی روز، به طور جدی به دنبال تدوین و نهایی کردن قانون اساسی جدیدی بودند که «جمهوری اسلامی» و حاکمیت ملت را تعریف نماید. ثبات و دوام نظام جدید را در چارچوب نه مشروعیت سنتی، بلکه مشروعیت قانونی و عقلانی می‌دانستند.

**قانون اساسی**، در هر کشوری، به طور عمده و اساسی از سه منبأ سرچشمه می‌گیرد:

۱. تاریخ و تجربه‌ی مبارزاتی ملت،
۲. فرهنگ و باورهای مردم و
۳. شرایط ویژه‌ی سیاسی-اجتماعی که در آن بستر، قانون اساسی تدوین و تنظیم می‌گردد.

از آنجا که دموکراسی به معنای مردم‌سالاری، یعنی مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود می‌باشد، به طور طبیعی دیدگاه‌ها و باورهای مردم در محتوای قانون اساسی و اصول آن منعکس می‌گردد. امری که تحقق آن، در صورت سلطه‌ی مردم‌سالاری اجتناب‌ناپذیر است. در جامعه‌ای که ۹۷ درصد مردم مسلمان هستند، اعتقادات این مردم به نحوی در اصول قانون اساسی متکی به آرای مردم بروز و ظهور پیدا خواهد کرد. جنبش‌های توده‌وار ممکن است در شرایطی، به خصوص قبل از انقلاب، کارساز بوده باشند، اما بعد از انقلاب تنها راه نهادینه کردن آن، تدوین قانون اساسی و سپس اعمال حق حاکمیت مردم از طریق نهادهای قانونی توافق شده در قانون اساسی اول است. در پیش‌نویس قانون اساسی تهیه شده توسط دولت موقت، که بعدها در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ نیز تأیید گردید مردم از چهار طریق اعمال حاکمیت و مشارکت می‌نمایند:

۱. در انتخابات ادواری سرتاسری، نظیر انتخابات مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری هر چهار سال یک بار و مجلس خبرگان رهبری (اضافه شده به قانون اساسی اول) هر هشت سال یک بار.
۲. از طریق شوراهای محلی (ده، شهر و شهرستان و ایالت).
۳. از طریق انجمن‌های مدنی (اتحادیه‌ها، انجمن‌های تخصص و اصناف).
۴. از طریق احزاب سیاسی.

در چنین نظامی، هر نوع مشارکت مردم قانونمند و نهادینه شده است و امکان و اجازه بهره‌برداری ابزاری از مردم - به صورت یا به بهانه و عنوان دموکراسی توده‌وار را نمی‌دهد. در این نوع دموکراسی قانونمند یا مشروطه، حتی در آزادترین نوع آن از همان نوعی که در انتخابات دوره‌ی اول مجلس انجام شد، یعنی بدون دخالت فراقانونی شورای نگهبان، در میان کسانی که مردم انتخاب می‌کنند ممکن است افرادی باشند که توانایی و صلاحیت نمایندگی آن‌ها و اتخاذ تصمیم در مسائل پیچیده‌ی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را نداشته باشند. به این معنا، از شایستگان نباشند و ابتدایی‌ترین مسائل پیچیده جامعه کنونی را ندانند و نفهمند اما در صورت ادامه‌ی آزادی‌های سیاسی به تدریج، به خصوص با توسعه‌ی احزاب سیاسی و نقش فعال آنان در انتخابات، از تعداد کسانی که با تکیه بر شعارهای جالب و جاذب مردم‌پسند توانسته‌اند انتخاب شوند کاسته می‌گردد.

**مهندس بازرگان** به این نوع دموکراسی اعتقاد راسخ داشت و بر آن ایستادگی می‌کرد.

اگر دموکراسی مبنایی بر ضوابط قانونی و تشکیلاتی نداشته باشد، بین این دموکراسی و آنارشی<sup>۱</sup> فاصله‌ی زیادی وجود ندارد. بعد از انقلاب بسیاری با تشکیلات حزبی و نهادینه شدن دموکراسی از این طریق مخالفت جدی نموده‌اند و می‌نمایند. تمام تلاش بر این بوده است تا نوعی آنارشیزم سیاسی و دموکراسی نیم‌بند توده‌وار برقرار باشد تا حکومت پاتریمونیال بتواند به کار خود ادامه دهد.

### ۳. بازرگان و تحول انقلابی

نویسنده‌ی محترم به درستی می‌نویسد که بازرگان ذاتاً اصلاح‌طلب بود و تمایلی به تحولات آنی و انقلابی بدون بسترسازی و آماده‌سازی نداشت. بازرگان به اصلاحات تدریجی بیشتر اعتقاد داشت تا تحركات یکپارچه دافعی.

اگرچه این برداشت از دیدگاه‌های بازرگان کاملاً درست است و در بسیاری از آثار آن بزرگوار کاملاً مشهود است اما برخلاف قضاوت نویسنده‌ی محترم،

بازرگان آن را تحت تأثیر تجربه‌ی انقلاب فرانسه به دست نیاورد، بلکه به شدت متأثر از جهان‌بینی قرآنی بود.

بازرگان بر این باور است که تحولات اجتماعی، سیاسی - انسانی - نظیر تحولات طبیعی، بر دو گونه می‌باشند: تخریبی، ناگهانی و سلبی و تدریجی، سازنده و آفریننده. در قرآن کریم هر کجا صحبت از تخریب و تدمیر و نابودی است عموماً دَفعی و ناگهانی است. اما هنگام بحث بر سر آفرینش جهان و خلقت موجودات زنده و انسان، علی‌رغم قدرت نامحدود خداوند، که می‌فرماید هر کجا اراده کند می‌گوید: باش پس هست (کن، فیکون) همین خداوند، جهان هستی را به تدریج در طی دوران‌های بسیار طولانی و بعد از تدارکات و زمینه‌سازی‌های فراوان آفریده است.

بازرگان همین نگرش قرآنی را در برخورد با تغییرات اجتماعی، مردم و انقلاب به کار می‌برد.

در همین رابطه و با این دیدگاه است که بازرگان به تعبیر نویسنده‌ی محترم، معتقد بود که باید روی مردم کار کرد و آن‌ها را از درون متحول ساخت. این نگرش مستقیماً از قرآن کریم گرفته شده است که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». (رعد، ۱۱)

مهندس بازرگان به عنوان یک متفکر برجسته، یک اصلاح‌طلب، یک روشنفکر دینی با قرآن محشور و مأنوس بود. این اصل قرآنی را، نه فقط از روی باور دینی، بلکه از مطالعه‌ی سرنوشت و سرگذشت تحولات سایر اقوام و ملت‌ها پذیرفته بود. او بر این باور بود که آزادی نه دادنی و نه گرفتنی، بلکه یادگرفتنی است، مگر می‌شود با خلق و خوی استبدادی، یک جامعه‌ی آزاد مدنی به وجود آید. قرن‌ها استبداد عواقب و عوارض و رسوبات فرهنگی و اجتماعی عمیقی در ما ایرانیان ایجاد کرده است. بدون تغییر در هنجارها و باورهای مردم، هر نوع مبارزه با مستبد، اگرچه به سرنگونی آن منجر می‌گردد، اما چون بر استبداد پیروز نشده‌ایم، به زودی مستبد دیگری پدید می‌آید و بر ملت مسلط می‌گردد. نفی این نکته و نادیده گرفتن آن پاک کردن صورت مسأله است. هر کس که با سخنرانی‌های مهندس بازرگان پیرامون «بعثت» و آیات مربوط به آن آشنا باشد و آن‌ها را خوانده باشد این مطلب را متوجه خواهد شد.

#### ۴. شرایط پیدایش دموکراسی

نویسنده‌ی محترم با یک پیش‌فرض نادرست در مورد دیدگاه بازرگان نسبت به دموکراسی می‌نویسد:

مرحوم مهندس بازرگان در تصور از دموکراسی، یک دموکراسی مابعد صنعتی و مابعد سرمایه‌داری را در نظر دارد. در حالی که در کشور ما چنین برداشتی نه تنها وجود نداشت بلکه اقبال عمومی به انقلاب و حرکت‌های تند دموکراسی ژاکوبینی و پوپولیستی وجود داشته است.

بر این اساس، نویسنده دلیل (که بهتر است گفته شود علت) شکست بازرگان را چنین ارزیابی کرده است:

اولین دلیل، عدم گسترش سرمایه‌داری و بازار ملی در ایران است. دموکراسی نخبه‌گرای بازرگان متکی بر طبقات سرمایه‌دار است. یک دولت مابعد صنعتی و مابعد سرمایه‌داری... دموکراسی پولیاریشی ذاتی بورژوازی‌ها است، ذاتی رژیم‌های سرمایه‌داری... در حالی که سرمایه‌داری در ایران همواره بی‌رسم بوده است. آن سرمایه‌داری ملی که از درونش ملت‌سازی متناسب با دموکراسی نخبه‌گرا به وجود بیاید اصولاً در ایران کمرنگ بوده است.

این یک نگرش و قضاوت تک‌بعدی، مربوط به مارکسیسم کلاسیک، به امر پیچیده پیدایش دموکراسی است. اگر صورت مسأله به این صورت مطرح گردد که دموکراسی - مردم‌سالاری - در هر نوع آن، خواه پوپولیستی خواه پولی‌آرشی و یا دموکراسی مشروطه همه آن‌ها تابع نه فقط شرایط اقتصادی، بلکه مجموعه‌ای از شرایط سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جامعه می‌باشد، دور از صحت و درستی نخواهد بود. اما اگر گفته شود که فقط یک نوع دموکراسی - در این مورد - پولی‌آرشی محصول رشد سرمایه‌داری و بورژوازی ملی است، منطق نادرست و نارسایی است.

عوامل متعدد سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در هموارسازی راه پیدایش مردم‌سالاری مورد بررسی‌های جامعه‌شناختی قرار گرفته‌اند. اما در واری تمام این عوامل وجود سه شرط اساسی لازم (ولی نه کافی) در ساختار مناسبات قدرت سیاسی ضروری است که عبارتند از:

۱. فقدان یک نهاد قدرتمند برتر در ساختار سیاسی که قادر باشد به طور فعال مایشاء عمل کند و برای حفظ این قدرت برتر و فراگیر قادر باشد جلوی رشد هر نوع نهاد یا جریان سیاسی، اقتصادی، فرهنگی تهدیدکننده‌ی قدرت انحصاری را بگیرد و حرکت آن‌ها را سد کند، این‌که تکیه می‌کنم روی «قادر بودن» از این نظر است که نهادهای قدرتمند، در هر شرایطی مایلند مقتدرانه عمل کنند. اما شرایط در تمام موارد اجازه چنین رفتاری را به آن‌ها نمی‌دهد. نه این‌که نمی‌خواهند، بلکه نمی‌توانند. این‌که قدرت فائقه با کدام منطق یا ایدئولوژی قدرت انحصاری خود را توجیه می‌کند بلاموضوع است، مهم این است که وجود چنین نهادی در هرم قدرت مانع تکثر سیاسی و تحولات مردم‌سالارانه می‌گردد.

۲. وجود نهادهای متعدد قدرت - به عبارت دیگر، نه تنها فقدان یک نهاد قدرتمند و تمامیت‌خواه لازم است بلکه باید نهادهای متعدد قدرت شکل گرفته باشند و تکثر سیاسی به طور عینی به وجود آمده باشد.

۳. مناسبات درونی در ساختار سیاسی بیرون و درون قدرت حاکم به گونه‌ای شکل گرفته باشد که هیچ‌یک از نهادهای متعدد بازیگر در مناسبات قدرت قادر نباشد (نه این‌که نخواهد و تلاش نکند) به تدریج با حذف سایر نهادها به یک قدرت فراگیر و برتر تبدیل گردد. علاوه بر این روابط و مناسبات این نهادهای قدرت با یکدیگر چنان باشد که علی‌رغم تقابل‌ها و تخصصات و رقابت‌های سالم یا ناسالم میان آن‌ها حیات و بقای هر کدام به ادامه‌ی حیات دیگری یا دیگران وابسته شده باشد، اگرچه چنین نباشد نهادهای متخاصم، در تقابل با هم و مسابقه برای قدرت نه تنها یکدیگر را از بین می‌برند بلکه مبانی جامعه را نیز نابود می‌سازند.

اما چه عواملی به پیدایش چنین شرایطی منجر می‌گردد، در هر جامعه‌ای ممکن است بر اساس تاریخ، فرهنگ و سیر تحولات و نیروهای فعال در صحنه، متفاوت باشد. در اروپا پیدایش این شرایط از هنگامی آغاز شد که بورژوا یا بورک (شهرها و واحدهای کوچک شهری) جدا از جامعه‌ی روستایی و بیرون از نفوذ فئودال‌ها پدید آمدند و بورژوازی به عنوان یک طبقه‌ی مستقل هویت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی پیدا کرد و با طرح آرای جدید نظام سنتی قدیم را به چالش گرفت.

این آرای جدید بر سه محور اصلی: جدایی کلیسا از دولت، ملت‌گرایی

**(ناسیونالیسم) و علم‌گرایی (سایتیسم)** قرار داشت. همان‌طور که اشاره شد، نظام سنتی (مسیحی) بر این اندیشه سیاسی استوار بود که قدرت حکومت از آن خداوند است که به پسرش (عیسی مسیح) منتقل و تفویض شده است. این قدرت به نوبه‌ی خود به پولس مقدس، به عنوان اولین جانشین خاص عیسی مسیح و اولین پاپ و سپس به پاپ‌ها به عنوان نواب عام عیسی مسیح منتقل گردیده است.

مشروعیت قدرت سلاطین به تفویض اختیار از جانب پاپ بستگی داشت، با همین اعتقاد بود که پاپ تاج بر سر پادشاهان می‌گذاشت. در این نظام قدرت منشأ لاهوتی دارد و مقدس است و غیر قابل سؤال و چالش؛ مردم رعایا هستند و حقوقی ندارند، بلکه آن‌ها فقط تکلیف دارند و آن شناسایی قدرت لاهوتی کلیسا و اطاعت بی‌چون و چرا از آن بود. در این فلسفه‌ی سیاسی سنتی، قدرت از بالا به پایین می‌آید: <sup>۱</sup> پیروزی اندیشه‌ی جدایی کلیسا از دولت، قدرت را از منشأ لاهوتی پایین آورده و آن را خاکی و زمینی کرد. در تفکر جدید سیاسی قدرت از پایین (مردم) به بالا حرکت می‌کند، <sup>۲</sup> قدرت قداست ندارد، بلکه محصول مشارکت مردم و مسئول و پاسخگو در برابر مردم است و چالش‌پذیر می‌باشد. قدرت دولت، هم در محتوا و هم در مدت و زمان محدود است. این اندیشه به تدریج اروپا را فراگرفت و قدرت سیاسی کلیسا را در هم شکست. **ناسیونالیسم اروپایی** نیز واکنشی بود در برابر قدرت فائقه‌ی کلیسا، زیرا قلمروی مورد ادعای پاپ منحصر و محدود به ایتالیا نبود، تمام اروپا، بلکه کره‌ی زمین را در نظر داشت.

کشورهای اروپایی بر اساس ناسیونالیسم اروپایی، خود را از چنگال قدرت فائقه و فراگیر کلیسا نجات دادند. **علم‌گرایی** فرایند دیگری بود در برابر قدرت نامحدود کلیسا. علم فقط در جستجوی پاسخ به سؤالات جهان مادی-طبیعی نیست. بلکه اساس علم یافتن و طرح سؤالات منطقی و عینی و جستجو برای یافتن پاسخ به آن‌ها است. ذهنی که به سؤال کردن و پاسخ خواستن عادت کرده باشد، نگرش عام‌تر و وسیع‌تری پیدا می‌کند. بنابراین نه فقط در قلمرو علوم بنیادی و طبیعی این منطقی و نگرش علمی رشد کرد بلکه در زمینه‌ی مسائل انسانی، مذهب و

1. Power descending from top to the bottom

2. Power ascending from bottom to the top

مقولات مربوطه نیز تسری پیدا کرد. کلیسا از مردمان ایمان و اطاعت بی‌چون و چرا را مطالبه می‌کرد. اما ذهن علمی خردگرا خواهان توضیحات منطقی و علمی است. به این ترتیب بورژوازی اروپایی به تدریج مثلث قدرتمند کلیسا - پادشاه - فئودال را در هم شکست و نهادها و قدرت‌ها و ملت‌های متعدد از درون آن شرایط یادشده پدید آمدند و مردم‌سالاری شکل گرفت.

اما در امریکا، تحولات تاریخی که منجر به نهادینه شدن مردم‌سالاری گردید به کلی با آنچه در اروپا اتفاق افتاد متفاوت بود. در امریکا نه ارباب کلیسا قدرتی نظیر پاپ داشتند و نه پادشاهان و فئودال‌ها حاکم بر مردم بودند. بنابراین، آن نوع مسائل مطرح نبود. اما در نهایت همان شرایط سه‌گانه‌ی یادشده شکل گرفتند و بروز کردند. در تمام دموکراسی‌های جهان این امر صادق است، هند، به عنوان یک کشور موفق (به طور نسبی) مردم‌سالار، فرآیند خاص خود را داشته است که با آنچه در اروپا یا امریکا شکل گرفت کاملاً متفاوت است. اما در آنجا نیز همان شرایط سه‌گانه لازم پدید آمدند.

در ایران قبل از انقلاب چنین شرایطی وجود نداشت. از آغاز قرن بیستم که مبارزات ملت ایران شکل گرفت، دو عامل عمده کارساز بوده است:

**اول** پیدایش یک طبقه‌ی متوسط اگرچه بسیار ضعیف از درون و **دوم** تأثیر تحولات در اروپا. بنا بر نظر جامعه‌شناسان فئودالیسم در ایران به مفهوم اروپایی آن هیچ‌گاه به وجود نیامد. در ساختار جامعه سنتی ایران سه **نوع گروه اجتماعی**: شهر - روستا و ایل وجود داشته است. در آغاز قرن بیستم جمعیت ایران را حدود ۱۰ میلیون نفر تخمین زده‌اند. از این جمعیت ۷۰ تا ۷۵ درصد در روستاها پراکنده بودند و ۲۵٪ تا ۳۰٪ (۲/۵ تا ۳ میلیون) جمعیت شهری و ایلات بوده‌اند. حداکثر فقط از نیمی از این جمعیت شهرنشین بوده است که در تعداد معینی شهرهای کوچک و بزرگ پراکنده بودند. در تغییرات و تحولات سیاسی، فکری و اقتصادی در ایران واحد شهر نقش داشته است. قبایل به طور عمده در جابه‌جایی قدرت در رأس هرم مؤثر بوده‌اند. اگرچه در انقلاب مشروطه، بنا به دلایلی، ایلات نیز وارد شدند و در تحولات سیاسی شرکت مؤثر کردند. با روی کار آمدن **رضاشاه** ایلات سرکوب شدند و ساختار ایل دچار دگرگونی شد. طبقه‌ی متوسط (به معنای عام

آن - تحصیل کرده‌ها) به تدریج رشد کرد. همراه با ازدیاد جمعیت، طبقه‌ی متوسط شهری نیز رشد کرد، در دوره‌ی **محمد رضا پهلوی** هم کل جمعیت و هم طبقه‌ی متوسط رشد چشم‌گیری پیدا کرد. یکی از ویژگی‌های طبقه‌ی متوسط شهری در ایران مطالبات سیاسی در جهت مشارکت در قدرت است. شاه با وجود این‌که با اجرای برخی از برنامه‌ها به رشد طبقه‌ی متوسط (تحصیل کرده‌ها) کمک کرده بود اما حاضر نشد حداقل امکانات مشارکت سیاسی برای این طبقه را تحمل کند. بعد از انقلاب با وجودی که طبقه‌ی تحصیل کرده رشد بیشتری پیدا کرده است اما روحانیت حاکم اشتباه تاریخی شاه را تکرار و از مشارکت این طبقه در سطوح مختلف قدرت هراسناک است.

علاوه بر این همان‌طور که گفته شد یکی از پیامدهای مبارک و مهم انقلاب پیدایش شرایط سه‌گانه‌ای است که در بالا به آن‌ها اشاره شد. اگر در **هند**، یک کشور جهان‌سومی، مردم‌سالاری پیروز شده است به دلیل رشد سرمایه‌داری و بورژوازی ملی نیست، بلکه محصول همین شرایط یادشده است، اگر در ایران جناح‌ها و جریان‌های ضد مردم‌سالاری مرتب شکست می‌خورند، در حالی که اهرم‌های قدرت را در دست دارند و بالاجبار عقب می‌نشینند، نه برای آن است که خواهان حفظ قدرت مطلق و انحصاری خود نیستند بلکه به این علت است که جریان‌های متعدد سیاسی با درجات متفاوت قدرت به وجود آمده‌اند و حیات و بقای همه و هر یک از این بازیگران صحنه‌ی قدرت سیاسی به بقای رقیب بستگی پیدا کرده است. بنابراین اگرچه تقابل وجود دارند اما هیچ‌کدام نمی‌توانند آن‌را تا سرحد مرگ خود و رقیب ادامه دهند.

سؤال اساسی تری که در رابطه با این نوع نگرش مطرح می‌شود این است که آیا شرایط اقتصادی (رشد سرمایه‌داری و بورژوازی ملی) برای ملت‌سازی متناسب با جنبش اصلاح‌طلبی، جامعه مدنی و اندیشه‌های سیاسی که در برنامه‌ی سیاسی خاتمی و مطالبات مردم به وجود آمده است فراهم می‌باشد یا خیر؟ این شرایط اقتصادی کدام هستند؟ و اگر شرایط اقتصادی متناسب با این اهداف و برنامه‌ها فراهم نیست آیا جنبش محکوم به شکست است یا این دیدگاه نادرست است؟

### ملیت‌گرایی و توسعه‌ی سیاسی

نویسنده دومین دلیل شکست بازرگان و نابهنگامی نظریه منتسب به ایشان را «فقدان انرژی‌های لازم در پرورش دیدگاه‌های ناسیونالیستی در ایران می‌داند» و این‌که: «ایران هیچ‌گاه تحت استعمار مستقیم نبود و طعم استعمار را نچشیده بود که بتواند با انرژی ناسیونالیسم پیش برود». در جای دیگر نویسنده‌ی محترم جمع‌بندی کرده است که: «ایران‌گرایی و ناسیونالیسم ایران در ایران کارآمدی نداشت». ۱. اگر ایران‌گرایی و ناسیونالیسم در ایران کارآمدی نداشته چگونه است که ایران علی‌رغم تمام حوادث سهمگین تاریخی یکپارچه باقی مانده است؟ در ایران ناسیونالیسم به عنوان یک جریان سیاسی آرمان‌گرای جدید در بستری به کلی متفاوت از ناسیونالیسم در اروپا شکل گرفت. بخش عمده‌ای از نیروی این ناسیونالیسم از واکنش به استیلای جدید خارجی استعمار اروپایی، سرچشمه گرفته است. جنبش‌هایی نظیر **شورش تنباکو و انقلاب مشروطه و نهضت ملی شدن نفت** در مقابل سلطه‌ی استعمار اروپایی و در ضدیت با سیاست‌ها و اعمال استبداد مطلق و محدود و قانونمند کردن رفتار قدرت بوده است.

این سخن واقعیت دارد که استعمار به طور مستقیم و مرئی در ایران وارد نشد و سلطه‌ی استعمار در ایران نامرئی بوده است. استعمار مرئی یا حضور نیروی بیگانه در کشور، نظیر هند یا مصر یا... به رشد احساسات ملی و ملی‌گرایی و بسیج مردم علیه سلطه‌ی بیگانه کمک بسیار مؤثری کرده است. اما سؤال اساسی این است که در دورانی که استعمار غربی به طور علنی و مرئی وارد کشورهای آسیایی، افریقایی و امریکای لاتین شده بود، ایران تنها کشوری است که دچار استعمار نامرئی شد. اما چرا؟ آیا استعمار تلاش نکرد که به طور مستقیم وارد شود؟ یا تلاش کرد اما ناموفق بود.

تاریخ حوادث جنوب کشورمان همه حکایت از آن دارد که استعمار انگلیس سعی کرد که نیروی نظامی خود را نظیر سایر کشورها از بوشهر وارد و مستقر سازد، اما با مقاومت شدید مردمی روبه رو شد. **کمپانی رژی** با همان سیاست کمپانی هند شرقی وارد ایران شد اما شکست خورد. نیروهای نظامی **روسیه تزاری** چندین بار مناطق شمالی کشورمان را مورد تاخت و تاز قرار دادند اما هرگز نتوانستند مستقر گردند.

دو دولت روسیه تزاری و انگلیس چندین بار بر سر تقسیم ایران با هم به توافق رسیدند. چه عوامل درونی موجب شکست این کوشش‌ها شد؟

نویسنده‌ی محترم در توجه به معنا و مفهوم عام استیلای بیگانه غفلت ورزیده است. استعمار جدیدی غربی نوعی خاص از استیلای بیگانه است. اگرچه استعمار غربی پدیده جدیدی بوده است اما استیلای خارجی بر ایران سابقه‌ی طولانی دارد. ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی خود، در معرض یورش‌های دائم اقوام پیرامونی از شمال و شرق قرار داشته است. تعداد قابل توجهی از سلاطین ایران غیر ایرانی بوده‌اند، بنابراین ایرانی با استیلای بیگانه هرگز ناآشنا نبوده است. این تجربه گسترده ایرانی با استیلای خارجی تا آنجا عمیق است که **عنصر ضد سلطه‌ی بیگانه در فرهنگ ایرانی یک جزء بسیار ثابت و ریشه‌دار شده است**. این عنصر در فرهنگ ایرانی با موازین و ارزش‌های دینی، آنجا که قرآن می‌فرماید: «یهود و نصارا و غیر مسلمانان نباید بر سرنوشت مسلمانان سیطره داشته باشند» درآمیخته شده است. این آمیختگی موجب تحکیم و تعمیق این عنصر در فرهنگ ما گردیده است. شاید به همین علت باشد که در مبارزات ملی برای تأمین استقلال و حاکمیت ملی، هر زمان محور اصلی و عمده ضد سلطه‌ی بیگانه بوده است، وحدت و یکپارچگی وجود داشته و جنبش موفق بوده است. هویت ما ایرانی‌ها دو عنصر و یا دو رکن اصلی و محوری دارد: **دیانت و ملیت یا ایرانیت و اسلامیت**. هر جریانی که در ایران خواسته باشد ملیت یا ایرانیت را ندیده بگیرد شکست خورده است. در جنگ ایران و عراق، حاکمان علی‌رغم نامهربانی‌ها و کینه‌توزی‌ها با ملت‌گرایی، مجبور شدند بر رکن ملیت تکیه کنند و از احساس ناسیونالیسم ایرانی برای دفاع از سرزمین بهره‌مند گردند.

۲. ناسیونالیسم در ایران برخلاف ناسیونالیسم اروپایی، هیچ‌گاه در رقابت یا تقابل با دین و یا سلطه‌ی طبقه‌ی روحانیت به وجود نیامد. رابطه‌ی میان دو پدیده‌ی ملی‌گرایی و دیانت، بیشتر متأثر از مناسبات ویژه برخی از روحانیان با قدرت استبدادی بود. اثرات منفی رفتارهای اجتماعی-دینی برخی از روحانیان در افکار عمومی مردم تأثیری در شکل‌گیری ناسیونالیسم ایرانی نداشته است.

در ایران از اواسط قرن نوزدهم نوعی وطن‌دوستی و ناسیونالیسم بومی غیر

ایدئولوژیک و ضد اجنبی شکل گرفت. نوع برخورد با سیاست و زمامداری میرزا تقی‌خان امیرکبیر در پیدایش این نوع ناسیونالیسم بی‌تأثیر نبوده است.

مذهبیون و علمای دینی در مقابل این ناسیونالیسم به دو گرایش مختلف روی آورده‌اند. عده‌ای هیچ وجه افتراقی بین ناسیونالیسم (ایرانیت) و اسلامیت نیافتند. اما اقلیتی در بین علما اصولاً با هر گونه اندیشه نو و تحول‌آفرین مخالفت کردند. در جنبش مشروطیت این دو گرایش آشکارا به صحنه‌ی سیاست ایران کشیده شد و یکی در برابر مشروطیت و دیگر در دفاع از آن با ملیون بنای همکاری را گذاشت.

آن دسته از روحانیانی که ملیت و مذهب را در مقابل با یکدیگر نمی‌دیدند، بعدها در صحنه‌ی سیاست به دفاع از ملی شدن صنعت نفت پرداختند و یار و یاور دکتر مصدق شدند و تا پایان از باوفاترین پشتیبانان او قلمداد گردیدند. دکتر مصدق با شعار «هر آنچه ایرانیت و اسلامیت مرا تهدید کند با آن مبارزه می‌کنم» به این تجربه‌ی صدساله تاریخ کشورمان یعنی عدم تقابل ملیت و دیانت، عینیت بخشید و بر دو عامل ملیت و اسلامیت در ناسیونالیسم ایرانی اصرار ورزید.

بازرگان به این جنبش پیوست و در جهت تحکیم این دو عامل و خصوصاً رکن اسلامیت در ناسیونالیسم ایرانی همت گمارد. به طوری که می‌توان گفت بازرگان معمار بزرگ جنبش ملی-اسلامی در تاریخ معاصر ایران است. این تجربه کاملاً با تجربه‌ی ناسیونالیسم اروپایی متفاوت است و چیزی نیست که بازرگان از آن چشم پوشیده باشد.

جنبش ناسیونالیستی ایران از ابتدا در بستر تاریخی خود شاخصه‌های منحصر به فرد خویش را رشد و نمو داده است. این حرکت در نهایت تبدیل به یک ناسیونالیسم آرمان‌خواه شده که نه تنها به عنصر ضد اجنبی ناسیونالیسم وفادار ماند که عناصر ضد استبداد، ضد غرب‌زدگی، طرفداری از قانون، طرفداری از دموکراسی و رنگ مذهبی داشتن را درون خود جای داد.

در مقایسه با ناسیونالیسم عربی در منطقه خاورمیانه، ناسیونالیسم ایرانی به یک ایدئولوژی پرتوان آرمان‌خواه تبدیل گردید که هنوز هم قهرمانان و هم ایدئولوژی آن زنده و اثرات عظیمی به یادگار گذاشته است.

بعید به نظر می‌رسد که مهندس بازرگان که خود پایه‌گذار نوعی تلفیق بین

و **وطن‌دوستی و دیانت**، ناسیونالیسم و اسلامیت است به مختصات خاص ناسیونالیسم ایرانی توجه نداشته و در دموکراسی خود منتظر و یا به دنبال انطباق عوامل ناسیونالیسم اروپایی در ایران بوده باشد. بازرگان تاریخ تحول آزادی در هند را در کتابی به همین نام به تفصیل بیان داشته است. در هند از بورژوازی و از ناسیونالیسم اروپایی خبری نیست اما نهادهای دموکراتیک پابرجا شده‌اند.

۳. یکی از ویژگی‌های عمده‌ی ناسیونالیسم اروپایی توفیق آن در تثویز کردن مفاهیمی از قبیل **دولت-ملت**<sup>۱</sup> می‌باشد. اروپای عصر تحول ارزش‌های دموکراتیک، نه تنها محصور در اندیشه‌های دگم کلیسا، خصوصاً در زمینه‌ی آزادی‌های فردی و اجتماعی بود بلکه با یک افسارگسیختگی چندین ملیتی و عدم وفاداری و تعلق خاطر ملی<sup>۲</sup> به دولت‌های منطقه‌ای روبه‌رو بود. وفاداری ملی به نظام‌های سیاسی را کلیسا تعریف می‌کرد که منجر به هرج و مرج سیاسی شدیدی شده بود. این هرج و مرج تأثیر بسزایی در کارکرد نهادهای دولتی و اعمال سیاست به جای گذاشته بود. واکنش به این پدیده بود که به نظریه ملت‌پرذاری و دولت‌سازی به مفهوم جدید منجر گردید. در ایران ناسیونالیسم آرمانگرا و جنبش‌های ملی یک‌صدساله‌ی اخیر هنوز نتوانسته است در این راستا گامی مثبت و مؤثر و قابل توجه بردارد.

**فردوسی** از بهترین حماسه‌سرایان نه تنها ایران بلکه جهان محسوب می‌شود. بخش عمده‌ای از حماسه‌های فردوسی درباره‌ی ایرانیت است:

چو ایران نباشد تن من مباد بدین مرز و بوم زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که میهن به دشمن دهیم  
بنابراین هم انرژی ناسیونالیسم در ایران بسیار قوی، ریشه‌دار و کارآمد است و هم ایرانیان به کرات مزه‌ی تلخ و شوم سلطه‌ی بیگانه را چشیده‌اند.

شنیدن و خواندن چنین مطلبی از یک ایرانی اصلاح‌طلب برجسته بسیار بعید بود. ممکن است برای شکست بازرگان دلایل دیگری هم یافت و ذکر کرد، که حتماً وجود دارد، اما آن را به حساب فقدان انرژی لازم در پرورش دیدگاه‌های ناسیونالیستی گذاشتن بی‌تردید نادرست است.

1. Nation-State

2. National loyalty

## یادبازرگان را گرامی می‌داریم<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و درود فراوان بر پیامبران برگزیده خدا، به خصوص پیامبر خاتم، محمد مصطفی (ص)، و بر یاران و پیروان او.

با سلام بر آن جان پاک که حق گوید و از تکاپوی خویشتن حقیقت جوید. بدو از طرف خود، خانواده‌ی شادروان مهندس بازرگان، نهضت آزادی ایران و سایر نیروهای ملی و ملی-مذهبی که با فعالیت خود در ستاد برگزاری مراسم فعال بوده‌اند، از حضور شما عزیزان تشکر می‌نمایم.

امروز هشتمین سالی است که مردم حق‌طلب و حق‌پذیر در اینجا، بر سر مزار مردی از تبار بزرگان، مصلحین و صدیقین جمع شده‌اند تا یاد و خاطره‌ی او را گرامی بدارند.

بزرگداشت شادروان مهندس بازرگان امسال در شرایطی برگزار می‌شود، که پیش از هر زمان مردم میهنمان، به خصوص نسل جدید و جوان به درستی اندیشه‌های او و حقانیت راه او پی برده‌اند و توجه می‌نمایند. کم نیستند کسانی که روز و روزگاری رو در روی بازرگان و افکار و اندیشه‌های او و روش و منش و بینش او ایستاده بودند اما امروز، بعد از گذشت بیست سال از روی صدق و صفا اعتراف می‌کنند که حق به جانب او بوده است. و آنچه را که آن پیر روشن‌ضمیر در خشت خام انقلاب می‌دید آنان در آئینه صاف هم نمی‌دیدند.

او در همان روزهای اول انقلاب، گفت: ما از خدا طلب باران می‌کردیم سیل آمده است. او خطاب به مردم گفت: هیچ چیز را زود و با زور از من نخواهید!

۱. سخنرانی در سالروز درگذشت مهندس بازرگان، ۱۳۸۱/۱۱/۴ در مقبره‌ی بیات، قم.

او در برابر هیجان‌ات و امواج توفنده مردم، که همه چیز را از جا می‌کند، آتش می‌زد و می‌سوزانید جوّزده نشد، و در برابر این سیل عظیم اعلام کرد که مرحله‌ی سلبی و تخریبی انقلاب تمام شد استبداد سلطنتی و سلطه‌ی بیگانه فرو ریخت، اکنون نوبت سازندگی است و سازندگی جز با برنامه‌ریزی و حرکت گام به گام میسر نیست.

اما سخنان منطقی او در غوغاهای روز ناشنیده ماند و یا نادیده گرفته شد. برخی از گروه‌های چپ که سابقه‌ی فراوانی در رمالی سیاسی داشتند، با برچسب‌های ناچسب سیاست گام به گام او را تقلید از سیاست کیسینجر، وزیر امور خارجه‌ی اسبق امریکا خواندند!! ناگهان در انقلاب اسلامی تقوای سیاسی کیمیا شد. گروه‌هایی از چپ و راست، او را جاده‌صاف‌کن امریکا دانستند!! و بسیاری از روی جهل و نادانی، سب و لعن او را فریضه‌ای بعد از نمازهای یومیه، به جای دعا و تعقیبات تأکید شده، دانستند و جمعی هم موزیانه و با مهارت و استادی، که آن را زیرکی سیاسی تصور می‌کردند، به این جو مسموم دامن می‌زدند.

در چنین جو و حال و احوالی گردهمایی‌های کوچک و مختصر و زاهدانه‌ی نهضت آزادی ایران مورد تهاجم گروه‌های فشار مورد حمایت حکومت قرار می‌گرفت. در مراسم عاشورا و تاسوعای حسینی و در اربعین و یا در شب‌های احیای ماه مبارک رمضان مردم عزادار یا شب‌زنده‌دار از ضرب و شتم مهاجمین مصون نبودند تا آنجا که کار به تیراندازی در فضای بسته محل مراسم هم کشید، در اردیبهشت‌ماهی بود که به هنگام بزرگداشت سالروز تأسیس نهضت آزادی ایران بر سر مزار آیت‌الله طالقانی در بهشت زهرا، مهندس بازرگان و دکتر سحابی، به همراه جمع کوچکی از یاران‌شان با زور اسلحه ربوده و به خرابه‌های اطراف کهریزک برده شدند و در حالی که چشمان آنان را بسته بودند، مراسم اعدام را به نمایش می‌گذاشتند.

حتی ایام تعطیلات نوروزی هم خالی از ابراز لطف و مرحمت این دوستان نبود. در سفری به چالوس، در یک تعطیلات نوروزی، دوستانی از همین نوع، به محل اقامت مهندس بازرگان و دوستانش حمله کردند، لاستیک‌های ماشین‌ها را با چاقوی کینه دریدند، شیشه‌ها را شکستند، مهندس را گرفتند و با زور به نقطه‌ی

نامعلومی بردند. در سفر دسته جمعی اعضای نهضت آزادی به تبریز نیز، چه رفتارهای شرم‌آوری که نکردند.

در سال ۱۳۶۷، سپس در سال ۱۳۶۹ یاران بازرگان و سحابی را گرفتند. در سلول‌های انفرادی زندان توحید (کمیته مشترک ساواک) چه رفتارهایی که با آن‌ها نکردند!!

در طول تمام این سال‌ها، بازرگان، سحابی و یارانش، هیچ‌گاه مرعوب نشدند، لب به لعن و نفرین نگشودند، ولی انجام وظیفه را هم تعطیل نکردند و آنچه را که در خیر و صلاح ملک و ملت می‌دیدند، مشفقانه و با ادب و احترام نوشتند و گفتند.

هنگامی که بازرگان به سفر یک‌طرفه به کوی دوست خوانده شد و دعوت حق را لیبیک گفت، ناگهان ضمیر ناخودآگاه جمعی جامعه ما داوری خود را اعلام کرد و علی‌رغم جلوگیری و یا محدود ساختن انتشار خبر - هزاران نفر از مردم ما تا مزارش او را بدرقه کردند در حالی که همه، زن و مرد، پیر و جوان، آرام و بی‌صدا و مظلومانه می‌گریستند. برخی از دشمنان دیروزش خود را با عجله بر سر مزارش رسانیدند تا از او حلالیت بطلبند و چه دیر!! برخی هم در خفا از ظلم و ستمی که بر او روا داشته بودند توبه کردند، بی‌آنکه گامی در جهت اصلاح بردارند. برخی پا از این فراتر نهادند، و با شجاعت و به طور علنی با اعتراف به خطا در داوری‌های گذشته، رشد و بلوغ انسانی خود را نشان دادند. و این شجاعت برای نسل جدید و جوان چقدر ارزشمند و آموزنده است.

امروز بازرگان در میان ما نیست اما منش، بینش و روش او به عنوان الگو در فراروی ما قرار دارد. او هرگز نمرده است:

سعیدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند تجلیل از بازرگان، بزرگداشت یک شخص نیست. بلکه شناخت منش و بینش و روش او و الگو قرار دادن او می‌باشد. او شاه نفس درونش را کشته بود - هرگز ندیدم و نشنیدم که کینه‌ی کسی را به دل گرفته باشد و در حق کسی سخن به درشتی گوید. او حتی در دشمنان نکات مثبت را می‌دید.

تجلیل از بازرگان، عنایت و توجه به بینش اوست. در بینش بازرگان در مدیریت، آفرینش و سازندگی، فرایندی تدریجی، گام به گام و طولانی و زمان‌بر است.



سیاست گام به گام بازرگان در آفرینندگی و سازندگی از جای جای قرآن کریم سرچشمه گرفته است. در قرآن کریم تخریب، تدمیر، همه‌جا ناگهانی، همراه با زلزله و سیل و طوفان است. اما آفرینش داستان دیگری دارد. خداوندی که قادر متعال است و هرگاه اراده خلق کند، می‌گوید: باش پس هست: کن فیکون و با صراحت خلقت جهان هستی، زمین و آسمان‌ها را در دوران‌های طولانی پی در پی می‌داند.

**بازرگان عمیقاً و با تمام وجود، با الهام از قرآن کریم، آزادی انسان را باور داشت. حقوق و آزادی‌های اساسی بشر را ماقبل دینی می‌دانست.** او بر این باور قرآنی تکیه می‌کرد که انسان باید آزاد و مختار باشد و حق انتخاب داشته باشد تا آگاهانه و از روی میل، و نه جبر و اکراه، حق را بپذیرد. مبارزه بازرگان علیه استبداد، منحصر و محدود به مبارزه با ساختارهای سیاسی قدرت استبدادی نبود. او استبداد را تنها در بُعد سیاسی‌اش نمی‌دید. بلکه مهم‌تر از آن به **فرهنگ استبدادی** ریشه‌دار، به عنوان محصول قرن‌های متمادی استبدادی حاکم، توجه داشت. او بر این باور بود تا زمانی که رسوبات فرهنگ استبدادی از هنجارهای رفتاری فردی و اجتماعی ما ایرانیان از بین نرود، مردم‌سالاری در این سرزمین پا نخواهد گرفت.

**بازرگان** بر این باور بود که آزادی نه دادنی و نه گرفتنی، بلکه یادگرفتنی است. اما آزادی و مردم‌سالاری را در کلاس‌های درس دانشگاه نمی‌توان آموخت. بلکه در صحنه‌ی عمل و در فرایند همکاری‌های جمعی در ابعاد فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است که با تمرین و ممارست مبانی و الزامات و پیش‌نیازهای مردم‌سالاری را یاد می‌گیریم.

در جامعه‌ای که ۲۵۰۰ سال سابقه‌ی استبداد خشن سلطنتی را دارد، پاگرفتن نهاد مردم‌سالاری به زمان نیاز دارد. و نمی‌توان و نباید انتظار داشت با یک حرکت سیاسی و یا با یک بار شرکت در انتخابات، به آنچه که می‌خواهیم و مطلوب است، برسیم.

در بینش سیاسی **بازرگان** مردم‌سالاری اصل غیر قابل‌سازش محسوب می‌شد. اما او تحقق مردم‌سالاری را فرآورده عمل بی‌نهایت کوچک‌ها می‌دانست. یاران بازرگان، ادامه‌دهندگان راه او در نهضت آزادی، با این نگرش‌ها با این بینش‌ها در

راستای ادای تکلیف ملی، مردم را به ترک ناامیدی و یأس و انفعال و شرکت فعال در سرنوشت خود دعوت می‌کنند. به عنوان مثال، یکصد سال است که مردم ما خواستار **تشکیل شوراهای هستند.** در **انقلاب مشروطه** تشکیل **انجمن‌های ایالتی و ولایتی** از خواست‌های مردم بود، که در قانون اساسی مشروطه تصویب و تصریح شده بود. یکی از آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران در راستای حاکمیت ملت، تشکیل شوراهای شهر و روستا و استان‌ها بوده است که در اصول متعدد و فصل هفتم قانون اساسی بر آن تصریح شده است. بعد از پیروزی انقلاب، در زمان دولت موقت انتخابات شوراهای شهر انجام شد. اما تجربه‌ی چندان موفقی نبود. متأسفانه طی ۲۰ سال گذشته اصول مترقی شوراهای در فصل هفتم قانون اساسی نادیده گرفته شد تا در دوره‌ی ریاست جمهوری آقای خاتمی، در چهار سال پیش، با تمهیدات و مقررات جدید به اجرا درآمد و اکنون در آستانه‌ی برگزاری انتخابات جدیدی هستیم. تجربه‌ی مدیریت شورایی در کشور ما بسیار جوان است. درست است که شورا و مشورت در اداره‌ی امور مردم، از آموزه‌های قرآنی است. اما باید توجه داشت که ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه‌های جدید، به خصوص در کلانشهرها، بسیار پیچیده است و هیچ وجه شباهتی به جامعه‌های ساده و ابتدایی گذشته ندارد و ما در امر مدیریت شورایی که اساس آن بر همکاری‌های جمعی است، تجربه‌ی چندان نداشتیم و نباید انتظار داشت که شوراهای شهر و ده، در دوره‌ی اول یا حتی در چندین دوره‌ی بعد، به سطح مطلوب از کارایی و تدبیر و تمشیت امور شهرها و روستاها برسند. کسانی هم هستند که علی‌الاطلاق با نهادینه شدن مردم‌سالاری و سپردن کار مردم به دست خودشان مخالف هستند. اینان کارنامه‌ی نامطلوب برخی از شوراهای را بهانه‌ای قرار داده‌اند برای نفی شوراهای پاشیدن بذر ناامیدی در دل مردم و منفعل و مأیوس ساختن آن‌ها. نباید فراموش کرد که هر زمان که ما بخواهیم شوراهای منتخب مردم شکل بگیرند، خواه و ناخواه با این مشکلات روبه‌رو خواهیم شد و چاره‌ای نداریم جز این که با توکل به خدا و با جلب حمایت مردم در انتخابات شرکت کنیم. مطمئناً بازدهی شوراهایی جدید به مراتب بیشتر از شوراهای دوره‌ی اول خواهد بود. هم مردم می‌آموزند که چه کسانی را انتخاب کنند و چه انتظاراتی از شوراهای داشته

باشند، و هم دولت با توجه به مشکلات شوراها در دوره‌ی اول به رفع موانع می‌پردازد.

در بینش **بازرگان**، امر مسلم این بود که یا یأس و ناامیدی، با انفعال و ترک مسئولیت، کار به سامان نخواهد رسید. بنابراین دعوت ما از مردم این است که علی‌رغم همه‌ی مشکلات، موانع، جفاها، بدقولی‌ها، عدم انجام تعهدات، همت بلند دارند و سکان مدیریت شهرها و روستای خود را به دست افراد کاردان و سالم بسپارند.

با پوزش از طولانی شدن بحث و قبل از پایان مراسم، با توجه به معنویت و روحانیت بارگاه حضرت معصومه سلام الله علیها و اذان ظهر با عنایت به مرکزیت شهر قم در عالم تشیع و حضور علما و مراجع عظام در این شهر، با احترام تمام از این بزرگواران می‌خواهم برای آزادی مرجع بزرگ **حضرت آیت الله العظمی منتظری** اقدامات لازم را انجام بدهند. با توجه به کهولت و وضعیت پزشکی ایشان، ادامه‌ی شرایط فعلی و نگرانی‌هایی که در هفته‌های اخیر به وجود آمده است ایجاب می‌کند هر چه زودتر رفع حصر از ایشان بشود. که این به خیر و صلاح نظام جمهوری اسلامی نزدیک‌تر می‌باشد.

از صبر و حوصله‌ای که برای شنیدن سخنان من مبذول داشته‌اید صمیمانه تشکر می‌کنیم. و آخر دعوانا اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و صلی الله علی محمد و آله و سلم.

## آزادی پادزهر استبداد<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود و صلوات بر پیامبران برگزیده‌ی حق - خصوصاً آخرین آن‌ها محمد بن عبدالله (ص)؛ و بر اصحاب و پیروان و خانواده او. و با سلام بر شما عزیزانی که دعوت نهضت آزادی ایران و ستاد برگزاری مراسم سالروز شادروان مهندس بازرگان را پذیرفته‌اید و با تسلیت سالروز شهادت امام جواد (ع)؛

موضوع صحبت امروز من به مناسبت شخصیت مهندس بازرگان به عنوان یک احیاگر و یک نوگرای دینی، یک روشنفکر دینی و مصلح اجتماعی و یک فعال سیاسی پیرامون «استبداد» به عنوان یک زهر کشنده‌ی جامعه و آزادی به عنوان پادزهر آن می‌باشد. انتخاب **پادزهر** - با عنایت به مفهوم و معنای پزشکی آن در این بحث به کار برده می‌شود. **استبداد یک بیماری است** که جامعه به آن مبتلا می‌شود. و تنها راه نجات و درمان این بیماری کشنده فرد و جمع، آزادی است. نفی استبداد، انتخابات آزاد و حکومت مردمی محورهای اساسی اندیشه‌ی سیاسی بازرگان و جوهر مبارزات سالیان دراز او را تشکیل می‌دهند. اندیشه‌ی سیاسی بازرگان متأثر و منبعث از جهان‌بینی دینی بازرگان و تجلی سیر تحول اندیشه‌ی وی و حق‌پذیری او می‌باشد.

**مهندس بازرگان** متعلق به دورانی است که اندیشه‌ها و رفتارهای رایج دینی، که محصول قرن‌ها تعامل میان آموزه‌های دینی و فرهنگ، خصلت‌ها و سنت‌های ریشه‌دار اجتماع بود، به عنوان دین اصلی و اصیل شناخته شده بود و رسمیت

۱. سخنرانی به مناسبت درگذشت شادروان مهندس بازرگان در آرامگاه بیات، قم، ۱۳۸۲/۱۱/۳.

داشت. اما بازرگان نماینده‌ی نسلی از جوانان دین‌مدار و حق‌طلبی بود که به سختی می‌توانست بپذیرد که اسلام راستین یعنی همین باورها و رفتارهای رایج میان مردم، که عموماً از جانب اکثریت قابل توجهی از روحانیان زمان نیز تأیید می‌شد. روح حساس و وجدان حق‌طلب بازرگان از مشاهده‌ی باورها و رفتارهای دینی غالب زمان خود، آن‌چنان ناراحت و برافروخته بود که به هنگام سفر به اروپا برای ادامه‌ی تحصیل، به پدر بزرگوارش گفته بود که اگر در ایران بماند، ترک این دین را خواهد کرد.

بازرگان نیز هم‌چون ابراهیم خلیل، حنیف یعنی حق‌طلب و حق‌پذیر بود. در طی سال‌های اقامت در اروپا، مکاتب، اندیشه‌های دینی، سیاسی و فکری مختلف را مورد بررسی و توجه قرار دارد و به مقایسه آن‌ها با آموزه‌های اسلامی پرداخت. روش او در این بررسی‌ها کاملاً علمی بود. بدین معنا که همان‌طور که در علوم بنیادی، برای فهم مقولات تخصصی به کتاب‌های شناخته‌شده و معتبر مرجع رجوع می‌شود، او نیز، اساس را بر مراجعه به اصلی‌ترین و معتبرترین مأخذ اندیشه‌ی اسلامی، یعنی **قرآن کریم** قرار دارد. و آن را به عنوان میزان و معیار سنجش و داوری به کار برد. طی فرآیند بازگشت به قرآن بود که بازرگان به ضرورت تجدید نظر، بازسازی و نوسازی اندیشه‌های رایج دینی پی برد.

**جنبش احیاء دینی** ادامه‌ی طبیعی **نهضت بیدارسازی** مسلمانان بود که از اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم آغاز شده بود. در آغاز هدف اصلی رهبران فکری و سیاسی مسلمانان، از قبیل **سید جمال‌الدین اسدآبادی**، بیداری مسلمانان و آگاه ساختن آنان به وضعیت نامطلوبی که در آن قرار داشتند و دعوت به اتحاد و همبستگی برای نجات خود از سلطه‌ی استعمار غربی، بود.

نهضت بیداری لاجرم به جنبش احیاء دین تبدیل شد. متفکرین بسیاری به این نکته پرداختند که سقوط مسلمانان و سلطه‌ی استعمار غربی بر کشورهای اسلامی، معلول فاصله گرفتن آنان از دین، انحرافات اخلاقی و یا آلودگی باورهای دینی آنان به خرافات بوده است. بنابراین احیاء ارزش‌های فراموش شده‌ی دینی به محور و یا هدف اصلی فعالیت بیدارگران دینی تبدیل گردید. از اینجا دو نوع نگاه یا نگرش نسبت به احیاء دین شکل گرفت. **نگاه اول** این بود که برای احیاء

ارزش‌های دینی باید به اسلام اولیه و سنت متفکرین گذشته (سلف) بازگشت. **نگاه دوم** احیاء ارزش‌های دینی با بازسازی باورهای دینی یا نوگرایی دینی بود.

به عنوان مثال، متفکران متعلق به **نهضت سلفیه**، یا جنبش بازگشت به گذشته، از زمره‌ی جنبش احیاء دینی محسوب می‌شوند. اما آن‌ها اعتقادی به بازبینی و نوسازی اندیشه‌ی دینی سنتی ندارند، بلکه بر حفظ اندیشه‌های دینی سنتی اصرار می‌ورزند و هر نوع نوآوری را بدعت و مردود می‌دانند. نگاه سطحی برخی از سنت‌گرایان به تجارب گذشته، موجب شده است که آنان از توجه به پیچیدگی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه جدید غفلت نمایند و در استفاده از الگوهای تجربه‌شده صدر اسلام و اعمال آن‌ها در جامعه‌ی کنونی، دچار ساده‌اندیشی و قالب‌گرایی شده با تناقضات و تعارضات جدی روبه رو بشوند.

**احیاءگران نواندیش** با درک و فهم پیچیدگی‌های جامعه‌ی جدید، بازنگری و بازسازی اندیشه‌ی دینی و یافتن راه‌های قابل قبول برای انطباق ارزش‌های اصلی دین با وضعیت جامعه‌ی کنونی را ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌دانند. بازرگان از جمله احیاءگران نواندیش دینی بود که برای ارزیابی باورهای دینی مراجعه به **نص اصلی** را ضروری می‌دید و تلاش او برای بازسازی اندیشه‌ی دینی به «**بازگشت به قرآن**» منجر گردید. اگرچه نقش **آیت‌الله طالقانی**، در آوردن قرآن به صحنه‌ی فعال جامعه، شاید از جهاتی بیشتر و مؤثرتر از بازرگان بود، اما در استفاده از ابزارهای علمی برای فهم بهتر آیات قرآن، بازرگان نقش اصلی داشته است.

**جنبش نوگرایی دینی** به عنوان یک پدیده‌ی عام در جهان اسلام، از یک زاویه‌ی دیگری نیز از احیاءگران سنت‌گرا متمایز می‌گردد. نوگرایان دینی، قرآن کریم و سیره‌ی قابل اعتماد پیامبرگرامی را تنها نص قابل استناد و غیر قابل احتجاج برای فهم مبانی و ارزش‌های دینی می‌دانند. اما سنت‌گرایان، دیدگاه‌ها و مواضع متفکرین مسلمان، از صدر اسلام به بعد را نیز به عنوان «**نص دوم**»، که غیر قابل انکار و یا تجدید نظر می‌باشد، به کار می‌برند و تخلف از آن‌ها را جایز نمی‌دانند. در برخی از موارد هم، آرای دانشمندان گذشته، فارغ از تناقض یا فاصله آن‌ها با نص اصلی یا قرآن و سیره‌ی معتبر پیامبر، به عنوان تنها معیار و ضابطه قابل قبول مورد استفاده قرار می‌گیرد.

مراجعه به آرای متفکرین گذشته، بی‌تردید هم از جهت فهم متن نص اول و هم

از جهت فهم سیر تحول اندیشه‌ی دینی در میان مسلمانان مفید و ضروری است. اما نباید از نظر دور داشت که آنان، به هر حال تحت تأثیر شرایط زمان خود بوده‌اند. منشأ آرای متفکرین دینی، چه در گذشته و چه در حال همکنشی یا تعامل میان باورها، ارزش‌ها و آموزه‌های اصلی با وضعیت واقعی و حقیقی جامعه می‌باشد. طبیعت جامعه‌ی بشری، پویایی و تغییر و تحول‌پذیری است. اگرچه سرشت و فطرت انسان، که ویژگی متمایز انسان از سایر موجودات محسوب می‌شود، تغییر نمی‌نماید.

بنابراین اگرچه «نص اول» به عنوان مرجع و مأخذ اصلی ثابت می‌ماند، اما آرا و اندیشه‌های دینی دین‌باوران لاجرم باید هماهنگ با تغییرات اجتماعی تغییر پیدا کنند و اصلاح یا امروزی (به روز) شوند. در غیر این صورت، آنچه در روز و روزگاری، پاسخی منطقی به یک ضرورت یا وضعیت واقعی اجتماعی بود، معنا و مفهوم و کارایی خود را از دست می‌دهد و به جای آن که موجب پویایی جامعه شود، سدّی در برابر تغییر و تکامل و موجب تحجر و جمود و رکود جامعه می‌گردد. با مروری بر اندیشه‌های سنتی دین‌باوران، نمونه‌های متعددی از این پدیده‌ی قابل ذکر است.

به عنوان مثال می‌توان آرای برخی از متفکران را در ممنوعیت قاضی شدن زنان نقل کرد. متفکران سنتی، عموماً مرد بودن را یکی از شرایط قاضی ذکر کرده‌اند. در حالی که برخی فقهای گذشته در مورد شرط مرد بودن قاضی اختلاف کرده و معتقد بوده‌اند که: «زن می‌تواند به صورت مطلق در مورد همه چیز قضاوت کند»، اما به نوشته‌ی آیت‌الله منتظری<sup>۱</sup> جمهور فقها مرد بودن قاضی را در صحت قضاوت شرط دانسته‌اند. یکی از همین علمای گذشته، در توجیه عدم جواز قضاوت برای زنان می‌نویسد:

«قاضی باید در محافل طرفین دعوا و نیز مقابل مردان ظاهر شود و قضاوت نیاز به کمال عقل و زیرکی خاصی دارد ولی زن رأیش کوتاه و عقلش ناقص است و اهلیت آن را ندارد که در محافل مردان ظاهر گردد.»<sup>۲</sup>

۱. مبانی فقهی حکومت اسلامی، آیت‌الله منتظری، ج ۲، ۱۳۶۹.

۲. ابن قدامه حنبلی در کتاب المغنی، به نقل از مبانی فقهی حکومت اسلامی، آیت‌الله منتظری، ج ۲، ۱۳۶۹.

در جامعه‌ی سنتی در دوران‌های گذشته، زنان شهری در هیچ یک از فعالیت‌های اجتماعی حضور و مشارکت نداشتند و چنین استدلالی، قابل فهم بود. اما در جامعه‌ی جدید، که در کلیه‌ی کشورهای اسلامی، زنان مسلمان در تمامی فعالیت‌های سیاسی، اعتقادی، بازرگانی، صنعتی و هنری حضور مستمر دارند، استناد به این نوع نگرش‌ها و منع زنان از قضاوت بی‌معنا است.

برخی از متفکران با تفسیر خاصی از آیه‌ی شریفه الرجال قوامون علی النساء (سوره‌ی نساء، ۳۴)، گفته‌اند که: «سلطه‌ی مردان بر زنان در این آیه سلطه‌ای سیاسی و حکومتی است. به دو دلیل، یکی به عنوان موهبتی الهی، یعنی خداوند سبحان در نظام تکوین عموم مردان را بر زنان در جهات مختلف از جمله کمال عقل، حسن تدبیر، توان بیشتر در انجام کارهای خیر و اطاعت، برتری بخشیده...»<sup>۱</sup> در جای دیگر آمده است که:

مردان بر زنان تسلط داده شده‌اند بدان جهت که برتری آنان در علم و عقل و حسن رأی و تدبیر و تصمیم‌گیری جدی در ارتباط با کارها و توان بیشتر در انجام اعمال خیر و عبادت و اسب‌سواری و تیراندازی است.<sup>۲</sup>

مرحوم علامه طباطبایی نیز در المیزان (ج ۴، ص ۳۴۳)، در تفسیر همین آیه می‌نویسد که حکم سلطه‌ی مردان بر زنان در حیات عمومی، نظیر قضاوت و حکومت این است که: «این دو بر پایه‌ی عقل استوار می‌گردند که طبیعتاً در مردان بیشتر از زنان قرار داده شده است. و نیز دفاع و جهاد که توان جسمی و قدرت برنامه‌ریزی از لوازم آن است...»

استدلال مرحوم علامه طباطبایی، در یک جامعه‌ی سنتی، که امیر و رهبر، باید در جبهه‌های جنگ خود شخصاً حضور پیدا کند و سپاه را رهبری نماید قابل درک و فهم است. اما در جامعه‌ی جدید، به ندرت، رؤسای جمهور یا رهبران شخصاً در جبهه‌های جنگ حضور پیدا می‌کنند؛ توان جسمی و زور بازوی آنان نقشی ایفا نمی‌نماید. در جامعه‌ی جدید برنامه‌ریزی یک کار تخصصی است که حتی از عهده‌ی رئیس جمهور یا رهبر هم خارج است و معمولاً یک نهاد یا سازمان ویژه‌ای این وظیفه را بر عهده دارد.

۱. مجمع البحرین، به نقل از: «مبانی فقهی حکومت اسلامی، آیت‌الله منتظری، ج ۲، ۱۳۶۹.»

۲. همان.

آیت الله منتظری پس از بررسی و مرور آرای گذشتگان چنین جمع‌بندی کرده‌اند که: «آنچه از ظاهر این کلمات و عبارات‌ها استفاده می‌گردد این است که... زن نباید قضاوت و حکومت را به عهده بگیرد و ظاهر این عبارت حرمت و فساد تولی زن است. مگر این که با دلایل دیگر خلاف آن ثابت شود.»<sup>۱</sup>

مورد دیگر در آرای متفکران گذشته و یا گذشته‌نگر، درباره‌ی حکومت و قدرت است. تمامی کسانی که از میان قدما درباره‌ی حکومت نظریه‌پردازی کرده‌اند، تحت تأثیر آنچه به عنوان نظام سیاسی در همه‌جا رایج بوده است، قرار داشته‌اند.

به عنوان مثال مؤلف کتاب نفیس «مبانی فقهی حکومت اسلامی» در بخش شرایط رهبر و والی، آرای ۱۵ دانشمند بزرگ اسلامی گذشته از ابن سینا، فارابی، ماوردی، علامه حلی، ابن حزم، و... ابن خلدون را مورد بررسی قرار داده است. تمامی این دانشمندان در دوران‌هایی زندگی می‌کرده‌اند که قدرت شکل و ساختار خاص زمان خود را داشته است و حکومت‌ها فردمدار بوده‌اند. بر همین اساس نگاه سنت‌گرایان به قدرت، هم در شکل و ساختار و هم در محتوا و اختیارات یک نگاه سنتی می‌باشد.

در حالی که در عصر جدید نظام سیاسی یک نهاد است. فرد، به عنوان رئیس جمهور یا هر عنوان دیگر، در کارکرد نظام مؤثر است اما کل نظام فردمحور نیست و به همین علت، در این نظام‌ها رفتن یک فرد موجب برهم خوردن نظام نهادینه‌شده یا توقف برنامه‌های کلان نمی‌گردد.

علاوه بر فردمحوری، در دوران‌های گذشته، حاکمان، صرف نظر از شکل و ساختار حکومت‌شان، چه در کشورهای اسلامی و چه غیر اسلامی، مدعی منشأ الهی برای قدرت خود بوده‌اند. در میان متفکرین اسلامی گذشته‌نگر، این دو نگاه به قدرت وجود دارد.

به عنوان نمونه: «در حکومت اسلامی واجب است حاکم و زمامدار از داناترین و عادل‌ترین و پارساترین مردم بوده و نسبت به اداره امور جامعه از بصیرت و

۱. مبانی فقهی حکومت اسلامی، آیت الله منتظری، ج ۲، ص ۱۲۱، ۱۳۶۹.

هوشیاری و توانایی لازم برخوردار باشد...» در زمان غیبت این مقام (ولایت رسول خدا و ائمه) حق ولی فقیه عادل است که به مسائل و مشکلات و نیازهای زمان خویش آگاه و به اداره‌ی امور و مسائل مستحدثه بصیر و نسبت به مردم مهربان و حافظ حقوق آنان، حتی اقلیت‌های غیر مسلمان باشد... پس در حکومت اسلامی در حقیقت خداوند حاکم است و امام جامعه نظرات و دستورات وی را در بین مردم اجرا می‌کند... این حکومت، حکومت تئوکراسی است...

«معنای ولایت فقیه این نیست که ولی فقیه خود به تنهایی همه امور جامعه را انجام بدهد، بلکه ولی فقیه مرکز و محور امور است هر کاری را به اهلش و هر مسأله‌ای را به ارگان و تشکیلات مؤسسه مربوط به خودش با رعایت توان و تخصص و امانتداری آنان واگذار می‌نماید و بر کار آن‌ها نظارت می‌کند».<sup>۱</sup>

در تمام این توضیحات، فرد حاکم، خلیفه، زمامدار، ولی فقیه، امام و... محور قدرت و قدرت مطلق است. نه دولت به عنوان یک نهاد.

در توجیه چنین حکومت فردمحوری، منطق قبیله‌گر حاکم است: «هر قوم و قبیله‌ای برای اقامه و حل و فصل (اموری که مصلحت اجتماعی در آن نهفته است) به رئیس قبیله‌ی خود مراجعه می‌کند و جامعه به طور طبیعی آن‌ها را از وظایف رهبری جامعه قلمداد می‌کند».<sup>۲</sup> این در حالی است که نظام‌های قبیله‌گی، یا از بین رفته‌اند یا در حال از بین رفتن می‌باشند.

چنین قدرت فردمحوری در جوامع ساده و گذشته، کارایی داشته است. اما در جوامع پیچیده کنونی، جوابگو نیست، بلکه بازدارنده‌ی رشد و توسعه‌ی جامعه می‌باشد.

در ادامه‌ی همین نگاه سنتی است که درباره‌ی وظایف رهبر می‌گویند: «اقامه‌ی حدود، تصرف در اموال غایب و ناتوان، حفظ و حراست از نظام اجتماعی جامعه، گردآوری مالیات‌ها و تصرف آن‌ها در مصالح عمومی مردم، بستن قراردادهای بین‌المللی با سایر دول و ملل... که در این‌گونه امور دست وی باز، صاحب اختیار و آزاد است و بر امت واجب است که از وی در این‌گونه مسائل اطاعت داشته باشند و

۱. همان.

۲. همان.

بر هیچ کس روا نیست از دستورات او تخلف کرده یا مزاحمت نموده و موانعی برای او ایجاد و یا این که **موضوعی مخالف نظر** او اتخاذ نماید... نظام جامعه بدون اطاعت کامل از رهبری در مسائلی که مربوط به دولت و آزاد بودن وی در اجرای تصمیمات خود، انسجام و استحکام نمی یابد»<sup>۱</sup>.

تمام آنچه را که این بزرگواران ادعا کرده و توضیح داده اند برگرفته از **نصّ دوم** یعنی فرآورده های فکری اندیشمندان گذشته و راه حل آنان برای جامعه ی ساده گذشته بوده است نه از **نصّ اول**، یعنی قرآن کریم و سیره ی پیامبر (ص) و نه مناسب برای جامعه ی جدید.

به عنوان نمونه، در اثبات **ولایت مطلقه**، استناد اصلی به احادیث و روایات است، که اصالت آن ها مورد تردید برخی از علمای فن می باشد. و استناد به قرآن در استدلال ها دیده نمی شود.

مرحوم **آیت الله آذری قمی** در پاسخ به این ایراد که برای اثبات ولایت فقیه تنها به احادیث استناد شده است و به این سؤال که: «چرا ولایت فقیه در قرآن نیامده است» می نویسد: «به نظر ما شاید دلیل تصریح نکردن به ولایت فقیه در قرآن کریم این باشد که قرآن از حذف و انکار مستکبران و طرفداران اسلام امریکایی مصون بماند...»<sup>۲</sup>

**آیت الله آذری قمی** در توجیه استفاده از این منطق به کلام مشابهی که رهبر فقید انقلاب در عدم ذکر نام علی (ع) در قرآن به عنوان وصی پیامبر اکرم (ص)، استناد کرده است. رهبر فقید انقلاب در کشف الاسرار آورده اند که:

ممکن بود در صورتی که اسم امام را در قرآن ثبت می کردند آنهایی که جز برای دنیا و ریاست با اسلام و قرآن سر و کار نداشتند و قرآن را وسیله ی اجرای نیات فاسده ی خود کرده بودند آن آیات را از قرآن بردارند و کتاب آسمانی را تحریف کنند و برای همیشه قرآن را از نظر جهانیان بیاندازند.<sup>۳</sup>

۱. همان.

۲. احمد آذری قمی، ولایت فقیه از دیدگاه قرآن، ۱۳۷۲. مؤسسه ی مطبوعاتی دارالعلم قم. مرحوم آذری قمی این کتاب را در پاسخ نشریه ی «تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه، نهضت آزادی ایران» در دی ماه ۱۳۶۸، نوشته است.  
۳. کشف الاسرار، ص ۱۱۴.

از این عجیب تر در منطق آیت الله آذری قمی، توجیه استبداد مطلقه، از هر نوعی است: «خداوند متعال که خود ولایت مطلقه تکوینی و تشریحی دارد، هر تعداد آن را که بخواهد به هر کس می دهد و چون ولایت مطلقه و حاکمیت مطلقه برای اداره ی جامعه و رهبری آن ضرورت دارد، به حاکم مسلمین، هر که باشد، معصوم و غیر معصوم، آن طور که حکمش اقتضا کند، می دهد.»<sup>۱</sup> اما آقای آذری قمی توضیح نداده اند که چگونه به این جمع بندی رسیده اند! و چنین نظری را پیدا کرده اند؟

مثال دیگری که طرح آن در اینجا به فهم قضیه مورد بحث و درک تفاوت نگاه و نگرش احیاگری سنتی و احیاگری نواندیش، کمک می کند موضوع **شورا در اسلام**، از منظر تاریخی آن و کاربردی کردن آن در جامعه ی جدید می باشد.

همان طور که می دانیم شورا و مشورت یکی از موضوعات کلیدی و اساسی در اندیشه ی سیاسی اسلامی است، که در قرآن کریم به آن اشاره شده است.

پیامبر خدا (ص) - بعد از هجرت به مدینه و تأسیس دولت جدید، بر اساس یک قرارداد اجتماعی، معروف به «**قانون اساسی مدینه**»، که میان رسول خدا با نمایندگان همه ی اقوام ساکن مدینه منعقد گردید، در موارد متعدد از نهاد شورا برای تصمیم گیری پیرامون اداره ی امور ملت استفاده نموده است.

پس از پیامبر خدا، جانشینانش در اجرای دستور قرآنی شورا، رویه و شیوه خاصی را بنا نهادند. این رویه عبارت از دعوت «**الاهل الحل و العقد**» به عنوان مشاوران امیر و خلیفه بود. در این تجربه تاریخی خلیفه هر کس را که خود می خواست به رایزنی دعوت می کرد، و معمولاً کسانی را به مشورت فرامی خواند و با آنان رایزنی می کرد که نظر امیر را تأیید می کردند، اما امیر یا خلیفه خود رأساً تصمیم می گرفت. از آغاز قرن جدید، با تغییرات و تحولاتی که در جامعه جدید شکل گرفته بود، به موازات آرای جدیدی که درباره ی شکل و ساختار و وظایف دولت اسلامی، از جانب متفکران اسلامی مطرح گردید، مسأله شورا نیز مورد بحث قرار گرفت. و به طور کلی دو نگرش مطرح شده است. یک نگرش همان نگاه

۱. همان.

سنتی است که اشاره شد و دیگری ایجاد نهادی به نام «شورا» برای کارکردی کردن این ارزش قرآنی در سطح ملی است. در این دیدگاه پدیده مشورت، از یک فرایند به یک نهاد یعنی شورا ارتقاء پیدا کرده و تثبیت شده است. در ایران، پس از انقلاب مشروطه، با الهام از نظریه قرآنی «و امرهم شورا بینهم»، نهاد پارلمان را «مجلس شورای ملی» نام نهادند. اعضای شورا نمایندگان منتخب مردم بودند و مصوبات این نهاد شورایی، به عنوان قانون لازم‌الاجرا و لازم‌الاتباع برای همه، از جمله پادشاه، بوده است.

در میان سایر متفکران اسلامی، نیز این موضوع، به خصوص بعد از سقوط خلافت عثمانی مورد توجه و بحث قرار گرفته است. علمای بزرگی، هم‌چون **عبده و رشیدرضا و کواکبی**، با نگاه سنتی و تاریخی، در ابتدا همان راه حل را مطرح می‌کردند. اما بعدها، با گذشت زمان تغییراتی در اندیشه‌ها بروز کرد. به طوری که **مولانا ابوالعلاء المودودی**، مؤسس و رهبر **جماعت اسلامی پاکستان** در آخرین اثر خود - پادشاهی و خلافت در اسلام - عملکرد سنتی شورا را غیر قابل قبول دانست و مجلس شورای ملی را، که اعضای آن با رأی مردم انتخاب می‌شوند، جایگزین مناسب و پاسخ‌گوی واقع‌بینانه‌ای برای مقوله قرآنی شورا دانست.

پس از انقلاب اسلامی ایران، دو نگرش سنتی و جدید نسبت به شورا بار دیگر مطرح گردید. برخی از روحانیان عضو شورای انقلاب، مدعی بودند که: «ما در اسلام شور داریم نه شورا»؛ می‌گفتند امام رهبر انقلاب و با تأسیس حکومت جدید ایشان امیرالمؤمنین است، افرادی را به مشورت با خود فرامی‌خواند. و سپس مستقل از آن‌ها تصمیم می‌گیرد.

در جوّ انقلابی سال‌های اول بعد از انقلاب، طرح علنی و شفاف این نظریه و پیگیری جدی آن از جانب معتقدان به آن میسر نبود. اما به تدریج و گام به گام کسانی که به این نظریه سنتی معتقد بودند، مناسبات و ساختار حقوقی نظام را به نفع نگرش خود تغییر دادند. تا آنجا که مجلس هفتم به صورتی که شورای نگهبان، تلاش می‌کند، برگزار شود، تنها یک مجلس مشورتی خواهد بود، نه یک نهاد شورایی با حق تقنین و در رأس همه امور.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که نگاه یا نگرش برخی از احیاگران دینی کاملاً

سنتی و معطوف به تجارب گذشتگان، بر اساس آراء نظرات متقدمین - یا به عبارتی - مستند به **نصّ دوم** است و نه **نصّ اول** یعنی قرآن. اما نوگرایانی نظیر مهندس بازرگان، در راستای احیای ارزش‌های دینی و یافتن قالب‌های جدید متناسب با جامعه کنونی، نگاه و نگرشی متفاوت دارند، که ویژگی آن دوسویه‌نگری است.

نوگرایی دینی از یک سو به جامعه جدید و ویژگی‌های آن می‌نگرد، و می‌کوشد تا ویژگی‌های اصلی و زیربنایی فرهنگ و تمدن جدید و تجدد (مدرنیته) را درک کند، و از سوی دیگر در صدد انطباق این ویژگی‌ها با ارزش‌ها و آموزه‌های اصلی دین بر اساس نصّ اول می‌باشد. **نوگرایی دینی** به دنبال آن است که اولاً مبانی کلیدی جامعه جدید و تجدد را فهم، تعریف و تدوین نماید و سپس آن را بومی یا به تعبیری ایرانیزه و اسلامیزه نماید و ثانیاً برای ارزش‌ها و آموزه‌های کلیدی دینی قالب‌های جدید که با جامعه جدید هماهنگی داشته باشد بیابد. این همان کاری است که متفکرین اسلامی در قرن‌های گذشته عملاً در همکنشی با جامعه‌ی زمان خود انجام می‌داده‌اند و برای ارزش‌های کلیدی قالب‌های عصری درست کرده و ارائه داده‌اند. اما این قالب‌ها به دنبال تغییرات و تحولات تدریجی جامعه کارکرد خود را از دست داده‌اند و جوابگوی نیازهای جامعه جدید نیستند. بنابراین باید قالب‌ها را عوض کرد و قالب‌های جدید، به تناسب روزارایه داد.

اما نوگرایان دینی به دو گروه تقسیم می‌شوند. نوگرایانی که کارشان اساساً نظریه‌پردازی است و ممکن است در سطح نظریه‌پردازی باقی بمانند و در تغییرات و تحولات جامعه پیرامون خود به طور مؤثر حضور و نقش نداشته باشند. اگرچه نظریه‌های جدیدی که ارائه می‌دهند ممکن است بر جنبش‌های اجتماعی اثرگذار باشند، اما گروه دیگری از نوگرایان دینی هستند که دغدغه اصلی آنان تغییر جامعه می‌باشد، و اینان در یک کلام همان **روشنفکران دینی** هستند.

به عبارت دیگر همه **نوگرایان دینی** لزوماً **روشنفکر دینی** نیستند. **روشنفکران علی‌الاصول**، منتقد قدرت و وضع و شرایط حاکم بر جامعه و در صدد تغییر آن می‌باشند. روشنفکران در برابر جامعه‌ای که به آن تعلق دارند، احساس مسئولیت می‌کنند و به دنبال یافتن مبرم‌ترین و اساسی‌ترین مسأله‌ای که جامعه بدان مبتلا

است و موجب رکود و عقب ماندگی جامعه شده است، می باشند. علاوه بر این روشنفکران عموماً برای نجات جامعه از وضعیتی که بدان مبتلا است احساس رسالت می کنند.

به عبارت دیگر روشنفکر **نگاه عملگرایانه** دارد. **روشنفکران دینی**، با تکیه بر جهان بینی دینی و ارزش های اسلامی، عمده ترین مشکل اساسی جامعه را تبیین و تعریف می کنند و عهده دار رسالت تغییر و تحول جامعه خود می باشند.

**روشنفکران دینی**، رسالتی پیامبرگونه دارند و خود را ادامه دهندگان راه انبیاء، صدیقین، شهداء و صالحین می دانند.

بر اساس آموزه های قرآنی و شواهدی تاریخی **اولاً** هیچ جامعه بشری نبوده است که پیامبری در آن مبعوث نشده باشد. **ثانیاً** رسالت هر یک از پیامبران ویژه همان جامعه و تقابل با اساسی ترین مشکل کلیدی بازدارنده کرامت و آزادی انسان و مانع رشد و ترقی جامعه بوده است. ویژگی جامعه عصر ابراهیم جهالت و بت پرستی بود، در حالی که مشکل اصلی جامعه عصر موسی حاکمیت طاغوت و استبداد سیاسی بود و رسالت موسی مقابله با آن. ویژگی جامعه عصر لوط با جامعه عصر شعیب و یا عیسی مسیح متفاوت بوده است. اما هدف رسالت انبیاء همه واحد است و آن آزاد ساختن انسان ها از انواع اسارت ها از طریق قبول خدای واحد بوده است. با این نگاه به قرآن روشنفکری دینی رسالت خود را تبیین اساسی ترین مانع آزادی و رشد و تکامل انسان تعریف می کند.

در این نگاه، خداوند انسان را آزاد و مختار خلق کرده است. نظام های حاکم بر جامعه هر یک ممکن است دارای آن چنان ویژگی هایی باشند که آزادی و اختیار را از انسان سلب کنند. سلب و نفی آزادی و اختیار انسان، که در قرآن کریم از آن به عنوان «**کرامت انسانی**» یاد شده است، به «**ازخودبیگانگی**» انسان می انجامد. **انسان غیر مختار، انسان غیر آزاد، از انسانیت خودبیگانه است.** در این جهان بینی هم جوهر و سرشت انسان و هم ازخودبیگانگی تعریف شده است.

حال ممکن است در یک جامعه استثمار یا ظلم و ستم و بی عدالتی در توزیع امکانات و ثروت موجب سلب کرامت انسانی و ازخودبیگانگی انسان شود، یا استبداد سیاسی و دینی حاکم و یا مناسبات و انحرافات اخلاقی.

بنابراین برای روشنفکران، اعم از دینی یا غیر دینی تعیین و تبیین علل و عوامل ازخودبیگانگی انسان ها، که ریشه ی اصلی بسیاری یا شاید تمام نابسامانی های جامعه ی بشری است، ضروری می باشد.

**روشنفکران ایران**، در طی یکصد سال گذشته، هر یک به فراخور فلسفه و جهان بینی مورد اعتقادشان به این سؤال اساسی که مشکل اصلی ما ایرانیان چیست پاسخ داده اند. برخی، استعمار و استیلای خارجی و امپریالیسم، برخی استثمار و گروهی استبداد و استعمار را عامل اصلی شناخته و معرفی کرده اند. و کسانی هم نه استعمار، نه استبداد و نه استثمار، بلکه **استعمار** را مشکل اصلی دانسته اند.

شادروان مهندس **بازرگان**، **استبداد داخلی را عامل اصلی عقب ماندگی** ایرانیان و دریچه ورود استیلای خارجی و استثمار و امپریالیسم می دانست. **بازرگان** استبداد را یک بیماری مزمن ۲۵۰۰ ساله می دانست در حالی که استعمار غربی حداکثر سابقه ای ۱۵۰ ساله داشت. بنابراین برای مبارزه با استبداد اولویت قایل بود. اگرچه این سخن **بازرگان** که استعمار خارجی سابقه ی چندان طولانی در ایران ندارد درست می باشد، اما استیلای خارجی بر ایران پدیده جدیدی نبوده است. موقعیت جغرافیایی ایران به گونه ای است که همیشه مورد تاخت و تاز اقوام بیگانه قرار می گرفته است. بسیاری از پادشاهان ایران غیر ایرانی بوده اند. استعمار اروپایی شکل جدیدی از استیلای خارجی بوده است و ویژگی هایی داشته است که آن را از استیلای قدیم متمایز می ساخته است، که در جای خود باید مورد بررسی قرار گیرد.

اما مسأله مهم این است که تاریخ گذشته ایران نشان می دهد هر زمان که رفتار پادشاهان همراه با ملایمت نسبت به مردم و ارایه خدمات عمومی به مردم بوده است تهاجمات خارجی شکست خورده اند، و برعکس ظلم و ستم پادشاهان عامل عمده در انفعال مردم و در نتیجه استقبال از تهاجم خارجی بوده است.

از هنگام ورود استعمار اروپایی به منطقه خاورمیانه، استبداد سلطنتی که فاقد پایگاه مردمی بود، در کنار قدرت خارجی قرار گرفت. امضاء و اعطای امتیازهای نفت، بانک، تنباکو و راه آهن و سایر قراردادهایی که موجب باز شدن پای قدرت های خارجی در ایران بوده اند، توسط همین سلاطین جاهل و جبار صورت گرفت.



اعمال سلطه و سیاست‌های استعماری در دوران سلطنت پهلوی اول و سپس در دوره پهلوی دوم - بخصوص از مرداد ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷ - توسط استبداد داخلی بود. اگر دوران‌های گذشته، استیلای خارجی از وجود استبداد داخلی برای اعمال سلطه بهره‌مند می‌شد، در دوران جدید، که بعد از پیروزی شورش تنباکو و انقلاب مشروطه از حدود سال ۱۳۰۰ ه. ش با کودتای رضاخان آغاز شد، استیلای خارجی با استفاده از شرایط داخلی و منطقه‌ای، رأساً به تشکیل نظام‌های استبدادی که عامل مستقیم اجرای سیاست‌های مورد نظر باشد اقدام نمودند.

با توجه به رابطه‌ی مستقیم استبداد داخلی با سلطه بیگانگان، از آغاز این دوره از تاریخ کشورمان مبارزات ملت ایران دو محور اصلی سلبی داشته است؛ محور ضد استبدادی، و محور ضد استعماری یا استیلای خارجی. از آنجا که استبداد داخلی و استیلای خارجی دو روی یک سکه هستند، گسترش مبارزات ملت ایران در هر یک از این دو محور، خواه‌ناخواه به محور دیگر منتقل شده است. به عنوان مثال، محور اصلی شورش تنباکو، ضد سلطه بیگانه، یعنی کمپانی انگلیسی، بود. اما چون اعطای این امتیازات توسط حاکم مستبد بود، شورش تنباکو به انقلاب مشروطیت که محور اصلی آن ضد استبدادی بود، تحول پیدا کرد. در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰، محور اصلی جنبش ملی، مبارزه علیه سلطه استعمار خارجی بود. اما تجربه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، و استقرار نظام استبداد سلطنتی، محور اصلی مبارزه را آرام‌آرام به ضد استبدادی تغییر داد. نه به آن معنا که مبارزه علیه استیلای خارجی نبود، بلکه به این معنا که جامعه به این جمع‌بندی رسیده بود که تا نظام استبدادی از بین نرود قطع سلطه بیگانه امکان‌پذیر نیست و انقلاب اسلامی با محوریت ضد استبدادی به پیروزی رسید.

قبل از انقلاب بودند کسانی که با نظریه سیاسی نهضت آزادی ایران و مرحوم مهندس بازرگان دایر بر کلیدی بودن مبارزه با استبداد، به منظور رهایی از سلطه بیگانه، اعتقاد نداشتند و مبارزه با استعمار و امپریالیسم را محور اصلی می‌دانستند. جریان‌های چپ سنتی ایران هم، مبارزه با استعمار را اصل می‌دانستند. اما رویدادهای بعد از انقلاب اسلامی ایران و آنچه امروز شاهد آن هستیم صحت نظریه بازرگان در اصالت مبارزه با استبداد را نشان می‌دهد.

به این ترتیب بازرگان، به عنوان یک روشنفکر دینی، با الهام از رسالت و ویژه هر یک از انبیای الهی، اساسی‌ترین مشکل کلیدی جامعه ایران را بیماری مزمن تاریخی استبداد ۲۵۰۰ ساله می‌داند.

به این ترتیب استبداد محور اول نظریه سیاسی مهندس بازرگان محسوب می‌شود و محور دوم اندیشه سیاسی بازرگان آزادی است. آزادی انسان معمولاً در دو سطح یا دو بُعد مورد بحث قرار می‌گیرد: آزادی از...<sup>۱</sup>، دوم آزادی برای...<sup>۲</sup>، یک وجه آن سلبی و وجه دیگر آن ایجابی است. لازمه رشد انسان آزادی از هر نوع عامل محدودکننده اختیار انسان است. تا انسان از عوامل محدودکننده‌ای که بر او مسلط هستند رها نشود نمی‌تواند حق انتخاب خود را اعمال کند. اختیار و آزادی انسان پایه و اساس حقوق طبیعی<sup>۳</sup> می‌باشد سایر حقوق و آزادی‌ها یعنی آزادی برای بیان فکر و اندیشه، انتخاب نوع زندگی، انتخاب دین... همه از اختیار و آزادی انسان سرچشمه می‌گیرد، در منطق سیاسی - دینی بازرگان، استبداد مصداق **الله در کلمه لا اله الا الله** است. این کلمه دو بخش دارد: مفهوم بخش اول - لا اله - رهایی یعنی آزادی از سلطه هر نوع قدرت نامشروع است. تا انسان این اله‌ای که او را برده خود ساخته است نشناسد، و آن را با صراحت و جدی نفی نکند، نمی‌تواند آزادی خود را به دست آورد. و اگر به دست آورد، آن وقت می‌تواند بخش دوم کلمه یعنی «**الا الله**» را بگوید. وقتی بازرگان می‌گوید در جامعه استبدادی خدا پرستش نمی‌شود با همین نگاه به این کلمه می‌باشد. او در «**سازگاری ایرانی**» درباره استبداد می‌نویسد: «به این ترتیب بود که در ایران، حکومت شاهنشاهی استبدادی با همه دست به دست گشتن‌ها و تزلزل‌ها، رژیم طبیعی، تاریخی و ریشه‌دار ملی گردید. سلاطین گذشته، خوب‌ها و معادل‌های‌شان، کمترین وظیفه و مسئولیتی برای خود، بیش از آن‌چه یک ارباب ملک عاقل در نگاهداری رعایای بارکش خود دارد یا چوپان هوشیار در مراقبت از گوسفندان شیرده و پرورشونده می‌نماید، برای خویش تصور نمی‌کرده‌اند. مردم نیز انتظار و استدعای زیادتری نداشتند.»

و سپس می‌افزاید:

1. Freedom of...

2. Freedom for...

3. Natural rights

«بدیهی است حکومتی که از میان مردم و به دست مردم درست شود قهراً راه خدمت و همکاری را پیش می‌گیرد، و قهری است که تاملت و ملیتی در میان نباشد دولتی از آن‌ها و برای آن‌ها درست نخواهد شد.»

اما بازرگان استبداد را تنها در ساختار سیاسی و مناسبات استبدادی محدود نمی‌کرد، بلکه آن را به صورت یک «مجموعه» یا «نظامی» می‌دید که هماهنگ با ساختار سیاسی، فرهنگ و ادبیات و روابط اجتماعی و اقتصادی شکل گرفته است یا می‌گیرد.

به عنوان نمونه:

— «حکومت شاهنشاهی استبدادی زاییده زندگی کشاورزی و شرایط جغرافیای ایران، ملازم با توقف روح اجتماعی در محدوده ده و موازی با تسلط روح خودبینی و بیگانگی و فریبکاری در شهرها، موجد یک محیط خاص و مبداء یک سلسله مظاهر و آثار در مجموعه مملکت و در تاریخ ایران گردیده است، که ما مجری آن‌ها و محاط در آن‌ها هستیم.»

— «... روح و روال استبدادی گذشته انحصار به فرد شاخص نداشته، به سلسله مراتب در تمام شئون و مراحل به مقیاس‌های متنوع و در سطوح مختلف کشوری، ایالتی، شهری، خانوادگی، صنعتی و حتی علمی و دینی و بعدها اداری و فرهنگی، سنت جاری شده است. چیزی جز مالکیت و آمریت یا خودکامگی و خودرأیی از ناحیه آن کس که زور بیشتر دارد مقبول و معمول نبوده است.»

— «حال روح و روال استبداد چه آثاری به لحاظ نوکرسازی و تملق و دنائت‌پروری، یعنی محو شخصیت دارد، خدا می‌داند! چون برتری و فرمانروایی بر پایه‌های غیر طبیعی یا تصنعی قراردادی گذارده می‌شود، چه محیط خلاف و دروغ را به وجود آورده و اساس راستی و اخلاق را در ریشه روابط اجتماعی متزلزل می‌سازد و دین و دنیا را تباه می‌کند، جای بحث جداگانه دارد.»

بازرگان در بخش دوم مدافعات خود در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی، پیرامون مشخصات حکومت استبدادی می‌گوید:

«... حال همان‌طور که صداقت مادر اخلاق است و دروغگو را دشمن خدا می‌دانند، چون دروغ پناهگاه همه مفساد می‌شود، رژیم استبداد را که

پرورش دهنده و پخش‌کننده آن است باید ام‌الفساد نامید. توضیح آن‌که پایه استبداد ناگزیر روی دروغ گذارده می‌شود. زیرا چه پادشاه و چه درباریان و دولتیان برای آن‌که سلطه غیر طبیعی و غیر الهی و غیر انتخابی یک فرد را که در حالت کلی هیچ‌گونه مزیت و فضیلت و حقی بر سایرین ندارد، به حق و بجا جلوه دهند و ابهت و ضرورت او را در چشم و دل مردم بزرگ کنند، ناچاراند به انواع تملق‌ها و تظاهرها و تصنع‌ها، فضایل و کمالات به او نسبت دهند و بینش و قدرت برای او تراشند. ظل‌اللهش نامند، قبله عالمش خطاب کنند، قدر قدرتش بگویند، عدالت‌گسترش بخوانند، تمثالش را بی‌مثال، سایه‌اش را همایون، خاک پایش را سرمه چشم‌ها و شپش را منیژه‌خانم بدانند. از نقص و خطا مبرایش بشمارند، نُه کرسی فلک را زیر پایش بگذارند، به عرش اعلیٰ علیین و به مقام ربوبیش برسانند تا رعایا از ترس یا طمع او سر اطاعت و عبودیت به آستانش بسایند.»

— «همچنین نوکرسازی و سلب آزادی و شخصیت، چگونه نفی مسئولیت و مؤثر بودن شخص را در سرنوشت خود می‌نماید و چگونه چشمه‌های جوشان انسانیت را خشک و استعدادها را خفه می‌سازد و در عوض حسادت و حیوانیت و خیانت را توسعه می‌دهد و راه‌های همکاری و سعادت را بسته، یک محیط اتکایی سست پایه و یک ملت بی‌ارزش بی‌کاره، که همیشه باید در عقب قافله بشریت باشد، بیرون می‌آورد آن هم بماند برای موقع فرصت...»

بازرگان آن موقع فرصت توضیح بیشتر را نیافت. اما برای یافتن مصادیق گفته‌های او توجه به وضعیت کنونی جامعه فرصت مناسبی است.

این‌که انسان مختار و آزاد آفریده شده است، محور اصلی و کلیدی جهان‌بینی توحیدی و بیان جایگاه انسان در آفرینش می‌باشد. به تعبیر بازرگان، سراسر آیات قرآن گفتگوی خداوند با انسانی است که او را مختار و مسئول و قابل تربیت و تغییر می‌داند و می‌خواهد او را از راه غلطی که می‌رود برگرداند و به راه مستقیم هدایت نماید.

بازرگان «آزادی» را فرزند «اختیار» می‌داند و بر این باور است که: «آزادی و اختیار منشاء فطری و طبیعی دارد و از جانب خدا است... هر چیز که طبیعی و فطری است از ناحیه خدا است و درست است.»

به این ترتیب بازرگان، نظیر روشنفکران عرفی، حقوق طبیعی انسان را که به عنوان اصلی ترین پایه‌های اندیشه سیاسی مدرن است می‌پذیرد و آن را مشیت الهی می‌داند.

از نظر بازرگان: «اختیار یعنی اجازه و وسیله دادن به بشر به این که به دلخواه خود عمل کند و به دیگران حتی به نفس خودش ستم نماید...»

در اندیشه سیاسی بازرگان، آزادی منافی با زحمت و مسئولیت نیست؛ «آن که می‌خواهد دائماً آزاد باشد و از بار منت و قید اسارت دیگران خلاص باشد صد درصد بیشتر باید قبول رنج و کار و مسئولیت نماید.»

«اما اگر می‌خواهیم جوانان ما آزاد بار بیابند و اگر آزادی را خودسری و دریدگی و خودخواهی نمی‌دانیم باید به آن‌ها هدف و مأموریت بدهیم و مسئولیت و موفقیت بخواهیم، آن وقت در روش و طرز عمل آزادشان بگذاریم.»

از نظر بازرگان، آزادمرد زنده‌دل کسی است که: «...انواع مختلف بندگی اعم از دربوزگی، نوکری، چاپلوسی، طفیلی‌گری و دزدی را برای خود ننگ بدانند.»

در جوامع توسعه‌نیافته، زمامداران خودسر، برای ادامه‌ی حکومت جابرانه‌ی خود، بی‌سوادی مردم را بهانه قرار می‌دهند و مدعی می‌شوند که تا زمانی که مردم آمادگی پیدا نکنند نمی‌توان سرنوشت آنان را به دست خودشان سپرد. در واقع عملاً مردم را مهجور و نابالغ تصور می‌کنند و سلطه خود را بر آنان حق خود می‌دانند. ادعای این که اگر مردم آزاد باشند، مرتکب کارهای خلاف می‌شوند، چیز تازه‌ای نیست. در روز ازل به تعبیر قرآن کریم، هنگامی که خداوند اراده‌ی خود را برای آفرینش انسان مختار و آزاد به فرشتگان اعلام نمود آنان انحراف و خونریزی و فساد انسان را گوشزد کردند. اما خداوند پاسخ داد که او چیزی را می‌داند که آنان نمی‌دانند.

به عبارت دیگر به هیچ عذر و بهانه‌ای، خواه دینی یا غیر دینی، نمی‌توان حقوق طبیعی مردم را نادیده گرفت.

**بازرگان** با صراحت می‌نویسد: «همان‌طور که آزادی، یعنی به مردم بی‌سواد اجازه و امکان اظهار نظر و دخالت در امور و در کار خود را دادن به نظر به بعضی از هموطنان و حتی روشنفکران ما خلاف مصلحت و حق جلوه می‌کند، کمتر صاحب قدرتی است که به میل خود به زیردستان آزادی دهد.»

بعد از پیروزی انقلاب، برخی از دوستان خوب، اصرار داشتند که **نهیض آزادی** نام خود را عوض کند و چون نهضت برای آزادی بود و با انقلاب آزادی به دست آمده است، قید آزادی بی‌معنا است!! اما طولی نکشید که این دوستان به زودباوری خود پی بردند.

برخی از یاران قدیم نیز به نهضت آزادی و بازرگان ایراد می‌گرفتند که چرا این قدر شما روی آزادی اصرار دارید. آزادی در ایران یک مقوله لوکس است. مهم عدالت است. آن‌ها استدلال می‌کردند که در ایران هر زمان فرصتی برای دولت و ملت پیش آمده است، اصرار روشنفکران بر آزادی و انتقاد از دولت و حتی مقابله با دولت موجب تضعیف دولت و پیشرفت برنامه‌های اقتصادی شده است.

اگر قبل از انقلاب فهم و پذیرش این که ریشه‌ی مشکل اساسی ملت ایران و کلیدی‌ترین عامل عقب‌ماندگی ایران، استبداد داخلی، در هر شکلی و هر نامی می‌باشد، امروز بعد از بیست و پنج سال تصور نمی‌کنم در ذهن هیچ‌کس ابهامی در این باره باقی مانده باشد.

اما چگونه می‌توانیم از چنبره‌ی منحوس استبداد رها شویم؟ اگر استبداد زهر کشنده است، **آنتی دوت** یا **پادزهر آن چیست**؟ پادزهر استبداد تنها یک کلمه است و آن: آزادی است. بازرگان در سخنرانی خود به مناسبت بیست و دومین سالگرد تأسیس نهضت آزادی ایران در ۱۳۶۲/۲/۲۵ تحت عنوان: **آزادی، خواسته‌ی ابدی** از بیانیه‌ی تأسیس نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰، نقل می‌کند که:

اقتضای اطاعت از خدا مبارزه با بندگی غیر اوست و شرط سپاس ایزدی تحصیل آزادی برای به کار بستن آن در طریق حق و عدالت و خدمت است. ما باید منزلت و مسئولیت خود را در جهان خلقت بشناسیم تا به رستگاری و پیروزی نایل شویم.<sup>۱</sup>

**بازرگان** سپس ادامه می‌دهد که: «چون ایدئولوژی سیاسی ما منبعث و متکی به ایمان به خدا و اسلام است بحث و بررسی مان پا به پای آیات قرآن و تعلیمات پیغمبرمان پیش می‌رود.»

بازرگان آیات ۲۵۵ و ۲۵۹ سوره‌ی بقره، معروف به **آیه‌الکرسی** را در چهار بند

۱. بازیابی ارزش‌ها، ج ۳، بهمن ۱۳۶۲.

مورد بررسی قرار می‌دهد و طاغوت را مظهر استبداد و استیلا و معرف آنچه غیر خدا و سرکشی از فرمان خداست، معرفی می‌کند. و در نهایت می‌گوید: «در امت‌ها و جوامعی که روشنایی و بصیرت ساطع است و حقایق و افکار بی‌پرده و بی‌ترس ارائه و از آن استفاده می‌شود، چنان محیطی زیر حمایت و ولایت خدا است و بالعکس، اگر جهل و خفقان و بی‌خبری با تبلیغات یک‌طرفه حاکم باشد طاغوتیان و خودکامگان ولایت خدایی را غصب کرده‌اند».

**سومین محور** اندیشه‌ی بازرگان **مردم‌سالاری** است. پذیرفتن کرامت انسانی و تن دادن به تدبیر الهی یعنی برای مردم ارزش قائل شدن و سپردن امور مردم به دست خود آنان - یا به تعبیر امروزی آن - حکومت مردمی یا مردم‌سالاری. نفی استبداد محور سلبی مبارزه ملی است. اما مردم‌سالاری هدف و آرمان ایجابی آن است که باید به دنبال تحقق آن بود.

به نظر بازرگان: «آن مسلک‌هایی که با ظاهر فریبنده دموکراسی خلق تحت عنوان انضباط شدید حزبی و به بهانه‌ی ضرورت اطاعت کورکورانه اجتماعی از افراد سلب آزادی و شخصیت می‌نمایند، و همچنین آن دولت‌هایی که به طور رسمی یا عملی حکومت فردی یا دیکتاتوری را اجرا می‌نمایند، بزرگترین خیانت و جنایت را در حق افراد ملت خود مرتکب می‌شوند. خیانت و جنایتی که برخلاف خواسته‌ی طبیعت (و صاحب طبیعت) و مانع نجات و سعادت بشر است».<sup>۱</sup>

در این دیدگاه، استبداد به هر نام و اسمی، اعم از استبداد سیاسی یا دینی، و به هر بهانه، خواه دیکتاتوری پرولتاریا باشد یا دیکتاتوری صلحا، خلاف مشیت و تدبیر الهی و مغایر است با سرشت انسان و موجب عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی می‌گردد. **اختیار** در انسان، یعنی آزادی و دموکراسی. طبیعت و صاحب طبیعت بشر، را مختار خلق کرده است. اگر قرار بود از انسان سلب اختیار بشود، و اگر مصلحت انسان‌ها در سلب اختیار از آنان باشد، خداوند هرگز اختیار را به خود انسان واگذار نمی‌کرد، انسان را خلیفه‌ی خود در روی زمین قرار نمی‌داد، و اعتراض فرشتگان را می‌پذیرفت و ابلیس را برای آزمون انسان فعال نمی‌ساخت.

۱. اختیار در «مجموعه آثار ۷، مباحث علمی، اسلامی، مهدی بازرگان»، شرکت انتشار.

آیا خداوند بهتر می‌داند یا فرشتگان؟ آیا خداوند بهتر می‌داند یا فقها! متولیان، قیم‌ها... آقا بالاسرها، متولیان!

حکومت مردمی، محصول اعمال آزادی و اختیار انسان‌ها است. هیچ‌کس حق سلب این آزادی و اختیار را از مردم ندارد. حکومت‌ها یا برخاسته از آرای آزاد و مختار مردم، یعنی مردمی هستند یا با انگیزه‌ی حفظ قدرت و سلطه‌ی فردی و گروهی، یعنی ابلیسی می‌باشند.

وقتی دولتی، حکومتی، از مردم سلب آزادی می‌نماید عنان مردم را طبیعت یا یک مقام فوق بشریت که عالم و قادر و ضامن افراد باشد به دست نمی‌گیرد، بلکه کسی مثل خود آن‌ها (و شاید پست‌تر) از آن‌ها این کار را می‌کند.

اندیشه‌ی مردم‌سالاری اگرچه در عصر جدید از غرب به ایران آمده است و محصول اندیشه‌ی جدید در باب مشروعیت قدرت سیاسی از پایین - توده‌ها - به بالا - حکومت - می‌باشد. اما مبانی اصلی و کلیدی آن در جهانبینی اسلامی و ارزش‌های شناخته‌شده‌ی دینی وجود دارد بسیاری از علمای برجسته قرن اخیر، چه در دوران انقلاب مشروطه و چه در دوران انقلاب اسلامی و پس از آن مردم‌سالاری را به عنوان تجلی حق حاکمیت ملت مطابق با آموزه‌های دینی دانسته‌اند. به عنوان نمونه **آخوند خراسانی** از مراجع بزرگ دوران مشروطه، اداره‌ی امور جامعه در زمان غیبت امام را با خود مردم می‌دانست. **شادروان دکتر شیخ مهدی حائری یزدی**، فرزند برومند مرحوم آیت‌الله العظمی **شیخ عبدالکریم حائری یزدی**، مؤسس حوزه علمیه قم، در پاسخ آن‌ها که مردم‌سالاری را مغایر با اسلام می‌دانند **نظریه‌ی «مالکیت مشاعی»** را عنوان کرده است.

در اسلام مشروعیت مالکیت و از جمله مالکیت مشاعی پذیرفته شده است. مالکین مشاعی یک ملک، صرف نظر از دین، مذهب، جنسیت همه به نسبت سهم خود در ملک مشاعی خود حق شرکت در اتخاذ تصمیم پیرامون اداره‌ی ملک خود را دارند. ملت ایران، در محدوده‌ی مرزهای شناخته‌شده کنونی، مالک این سرزمین است و مردم ایرانی، از هر قوم، نژاد، مذهب و جنسیت، به نسبت مساوی مالک مشاعی ایران زمین هستند و حق دارند، و تنها آن‌ها حق دارند، برای اداره‌ی ملک خود، **اولاً**، مقررات و قوانینی را با هم توافق کند و **ثانیاً**، نمایندگان را از میان خود بر طبق قرارداد مصوب خود انتخاب نمایند.

در گفتمان سیاسی و جامعه‌شناسی، مردم‌سالاری یا دموکراسی بدون قانون اساسی معنا ندارد. تمام دموکراسی‌های جهان، قانون اساسی دارند. قانون اساسی وحی منزل نیست، بلکه یک قرارداد یا میثاق اجتماعی برای اداره‌ی امور کشور است.

سه عامل اصلی در محتوا و ساختارهای حقوقی قانون اساسی اثرات تعیین‌کننده دارند. اول، فرهنگ و باورهای مردم، دوم، تجارب تاریخی هر ملت، سوم، شرایط ویژه زمان تدوین و تصویب قانون اساسی، که در واقع ویژگی‌های هر نظامی را تعریف می‌نماید.

این‌که محتوای مردم‌سالاری، دینی یا غیر دینی باشد، رابطه‌ی مستقیم با مردم دارد. اگر مردمی آزاد باشند تا خود، سرنوشت خود را رقم بزنند، و اگر این مردم دین‌باور و دین‌مدار معتقد و آگاه باشند، خواه‌ناخواه بر محتوای قانون اساسی اثر می‌گذارند و اگر دین‌گریزی و دین‌ستیزی جو غالب در جامعه را تشکیل بدهد، محتوای قانون اساسی خواه‌ناخواه این دین‌گریزی را منعکس می‌کند.

بعضی از نخبگان جامعه به این نکته‌ی اساسی یعنی نقش و تأثیر مردم در محتوای قانون اساسی و در نتیجه، در شکل‌گیری دموکراسی، بی‌توجه هستند.

برخی از بزرگان و صاحب‌نظران حوزه‌های علمیه نیز با بی‌توجهی و شاید از روی دغدغه‌ی دینی دموکراسی را کفر می‌دانند، اصالت رأی اکثریت در اتخاذ تصمیمات را در اداره‌ی امور مردم نمی‌پذیرند. برخی از این مخالفت‌ها، ممکن است انعکاس دعوای قدرت باشد. این افراد، قبل از انقلاب هرگز جرأت و جسارت ابراز این‌گونه آرا را نداشتند. اما اکنون که به برکت انقلاب به ناحق به قدرت دست یافته‌اند حق و نقش مردم را در تعیین سرنوشت خویش انکار می‌کنند. اما اشتباه بزرگی خواهد بود اگر تصور شود همه‌ی صاحب‌نظرانی که مخالف مردم‌سالاری هستند، انگیزه‌ی قدرت‌طلبی دارند. این مخالفت‌ها بعضاً از سرناشنایی یا بی‌توجهی به مکانیسم‌های مؤثر در شکل‌گیری مردم‌سالاری است. اگر کسانی واقعاً نگران آن هستند که در مردم‌سالاری، دین به حوزه رفتارهای شخصی و فردی محدود و رانده شود، راه مقابله با این نگرانی‌ها نفی مردم‌سالاری و تأیید حکومت‌های قیم‌مآبانه و غیر مردمی یا ضد مردمی نیست. بلکه از طریق بها

دادن به مردم و کار مستمر آگاهی‌بخش در میان آنان است. پیامبران خدا هم، که به منبع وحی دسترسی داشته‌اند، برای پایداری دین خدا جز تبلیغ و ارشاد آزادانه مردم راه دیگری نداشته و نپیموده‌اند. به نام دین خدا، بر مردم حکومت کردن و در حق آنان ظلم و ستم روا داشتن، مردم را از دین خدا بیزار و دور می‌کند. آیا این روزها میزان علاقه و وابستگی مردم به دین و روحانیان و اخلاق دینی در رفتارهای فردی و اجتماعی آنان، همان است که در آغاز انقلاب بود؟ قطعاً نیست. دو دهه حکومت به نام خدا و دین و آنچه از نتایج این حکومت در پیش روی مردم وجود دارد اثرات منفی بر رفتارهای فردی و اجتماعی مردم بر جای گذاشته است. بنابراین حتی اگر گروهی موفق شوند با زور و فشار چهره‌ی ظاهری جامعه و دولت را دینی نگه دارند، آن جامعه‌ی دینی باقی نخواهد ماند. تا قبل از انقلاب، سکولاریسم و لائسیسم اندیشه‌های وارداتی محسوب می‌شدند. اما تجربه و حاصل دو دهه حکومت به نام دین، موجب شده است که گرایشات سکولاریستی و لائسیسته به طور طبیعی در جامعه‌ی ما بروز نماید و حتی در میان روحانیان جایگاه پیدا کند.

بنابراین نگرانی برخی از صاحب‌نظران دین‌دار در مورد دموکراسی، اگرچه قابل فهم است اما راه‌حل و مقابله با آن نفی دموکراسی نیست.

اما گروه دیگری از نخبگان جامعه‌ی ما نیز ضمن اعتقاد به مردم‌سالاری، حضور هر نوع اندیشه دینی در قانون اساسی را مغایر با دموکراسی می‌دانند. به نظر می‌رسد این گروه‌ها به نقش مردم در محتوا و ساختار دموکراسی بی‌توجهند و دموکراسی را بدون حضور دین‌داران و دین‌باوران می‌خواهند. زیرا حضور دین‌مداران را موجب تأثیر افکار و اندیشه‌های دین‌محور در ساختار و در محتوای نظام مردم‌سالار می‌بینند. اما دموکراسی در هر شکلی که ظهور و بروز نماید، اگر اصیل و واقعی باشد، یعنی مردم به طور واقعاً آزاد و آگاهانه در شکل‌گیری محتوا و ساختار دموکراسی، یعنی در تدوین و نهایی شدن قانون اساسی - به طور مؤثر حضور داشته باشند، لاجرم باورها و اعتقادات آنان در این قرارداد اجتماعی، در کشوری مثل ایران با ۹۷ درصد مسلمان، منعکس خواهد گردید.

اما سومین عنصر کلیدی در تفکر سیاسی بازرگان یعنی حاکمیت ملت تنها از طریق انتخاب آزاد، عادلانه و منصفانه میسر است.

به موجب اصل ۵۶ قانون اساسی: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خدا است و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خدادادی را از طریق که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند».

اگر هنوز این اصل معتبر است و همگان از جمله حاکمان باید به آن التزام داشته باشند، انتخابات ادواری از جمله انتخابات مجلس یکی از راه‌های اصلی تحقق حاکمیت ملت است.

اگر بپذیریم که مقدمه‌ی هر کار واجب، حلال، حرام و یا مباحی، واجب، حلال، حرام و مباح است، مقدمه واجب انتخابات آزاد، تحقق تمامی حقوق و آزادی‌های اساسی ملت که در فصل سوم قانون اساسی تصریح شده است، می‌باشد.

در یک جامعه‌ی بسته سیاسی، فقدان اجتماعات آزاد، روزنامه‌های آزاد، احزاب آزاد... برگزاری انتخابات آزاد امکان ندارد بدون گردش آزاد اطلاعات مشارکت آگاهانه‌ی مردم در انتخابات میسر نیست.

معیار آزادی در هر جامعه‌ای آزادی مخالف است. در تمام نظام‌های تمامیت‌خواه، احزاب و گروه‌های هوادار دولت و حاکمان آزادی همه‌جانبه دارند. متأسفانه بعد از ۲۵ سال به نقطه‌ای رسیده‌ایم که معتقدین به مشورت و نه شورا، می‌خواهند مجلس شورای اسلامی را به یک نهاد صرفاً مشورتی تنزل بدهند. و برای این کار کنترل و هدایت انتخاب را ضروری دیده‌اند. چنین انتخاباتی آزاد نیست و انتخابات غیر آزاد، به قول مهندس بازرگان - انتخاباتی فرمایشی است.

این شیوه عمل یادآور انتخابات فرمایشی دوران‌های گذشته است. حاصل انتخابات نمایشی مجلس نمایشی است. من از همین جا به حاکمان قدرتمند ایران، به شورای نگهبان هشدار می‌دهم، مشفقانه نصیحت می‌کنم به حاکمیت ملت و الزامات آن تن بدهند. ادامه‌ی راهکارهای کنونی، نتیجه‌ای جز هلاکت و نابودی ملت و مملکت را در پی نخواهد داشت.

و بالاخره به قول بازرگان: «آزادی اگر برود جای آن چیزی جز استبداد و دیکتاتوری با اختناق و اسارت و هلاکت نخواهد آمد. حافظ و ضامن آزادی نیز

چیزی جز خود مردم یا حاکمیت ملی از طریق انتخابات آزاد و مراقبت مستمر مردم یا امر به معروف و نهی از منکر نمی‌تواند باشد و در غیر این صورت اشرار مسلط خواهند شد و همان‌طور که فرموده‌اند، دعاها مستجاب و خواسته‌ها برآورده نمی‌شود.»

امروز بازرگان بیش از هر زمان زنده و در میان ماست و راهش و اندیشه‌اش ادامه دارد.

روانش شاد و درجاتش نزد خداوند عالی تر باد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

تغییرات اساسی در مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، رفتارهای آدمیان را نیز تغییر داده است. توسعه جوامع انسانی، بیش از هر زمان ضرورت اخلاق معطوف به ایمان را نشان می‌دهد. حتی اخلاق معطوف به قدرت نیز محدودیت‌های خاص خود را پیدا کرده است. به عنوان مثال، سیاست‌ها و رفتارهای بسیاری از رهبران و حاکمان جوامع جدید هنوز هم متأثر از قدرت و معطوف به حفظ آن است. اما طبیعت نظام‌های دموکراتیک، رشد جامعه مدنی، نهادینه شدن توسعه سیاسی، تکثر و تنوع نهادهای سیاسی، همه باعث آن شده‌اند که رفتار حاکمان پیرو ماکیاولی نیز تغییر پیدا کند و قانونمند گردد.

اخلاق و رفتار معطوف به قدرت در نظام‌های استبدادی، به خصوص در استبداد شرقی برخلاف این نوع رفتار در نظام‌های دموکراتیک، فاقد هرگونه قانونمندی می‌باشد و هیچ عامل مهارکننده‌ای وجود ندارد.

نمونه‌های اخلاق معطوف به ایمان را می‌توان پیامبران برگزیده و همچنین از میان صدیقین و صالحین نام برد. علاوه بر امامان مورد اعتقاد شیعه، پیروان راستین آنان از همین گروه محسوب می‌شوند. رفتار علی<sup>(ع)</sup> با مخالفین و معارضینش، رفتار امام حسین<sup>(ع)</sup> و یارانش در واقعه کربلا، نظیر، رفتار مسلم در منزل هانی، همه نمونه‌های برجسته اخلاق معطوف به ایمان است.

زندگی پر بار ۵۰ سال فعالیت سیاسی، اجتماعی، علمی و فرهنگی شادروان مهندس بازرگان سرشار از نمونه‌های برجسته از اخلاق معطوف به ایمان آن بزرگوار است. و رمز موفقیت او، در تأثیرگذاری بر جامعه ایرانی، همین اخلاق معطوف به ایمان او می‌باشد.

۲. علل توسعه نیافتگی ایران به یکی از بحث‌های اساسی نخبگان جامعه ما، اعم از دینی یا غیر دینی، تبدیل شده است. به خصوص این که بر اساس ارزیابی بسیاری از کارشناسان، ایران تمامی عناصر لازم برای توسعه را دارد، اما هنوز وارد عصر توسعه نشده است. به طوری که این مسأله به عنوان «پارادوکس ایران» در این بررسی‌ها مطرح گردیده است. بی تردید علل و عوامل متعددی را می‌توان برای توسعه نیافتگی کشورمان عنوان کرد. اما اگر بپذیریم که توسعه، اعم از سیاسی یا اقتصادی، با هر تعریفی و با هر دیدگاهی در نهایت به معنا و مفهوم «توسعه انسانی»

## بازرگان و اخلاق معطوف به ایمان<sup>۱</sup>

۱. اخلاق به معنای مجموعه رفتارها و کردارهای فردی و اجتماعی می‌تواند انگیزه‌های مختلف داشته باشد. **یک نوع اخلاق** وجود دارد که معطوف به ایمان است. یعنی از باورهای مذهبی سرچشمه می‌گیرد و درون‌زا است. این نوع اخلاق، در هر شرایطی وجود و حضور خود را نشان می‌دهد، این نوع اخلاق، فارغ از دغدغه‌های منافع فردی و یا الزامات حفظ قدرت سیاسی یا اقتصادی می‌باشد.

**نوع دیگری** از اخلاق نیز وجود دارد که در آن انگیزه دینی یا مذهبی وجود ندارد بلکه متأثر از روابط و مناسبات اجتماعی است. روابط و مناسبات اجتماعی به گونه‌ای شکل گرفته‌اند که افراد برای حفظ منافع یا اعتبارشان رفتارهای خود را مهار می‌کنند. مثلاً اگر دروغ نمی‌گویند، نه برای آن است که در ادبیات دینی گفته شده است که دروغگو دشمن خدا است. بلکه برای آن است که دروغ‌گویی موجب بی‌اعتباری آنان می‌گردد یا نیازی به دروغ گفتن نیست.

**نوع سومی** از رفتارها - اخلاق - وجود دارد که صرفاً متأثر از قدرت و حفظ قدرت است. در این اخلاق، هدف وسیله را توجیه می‌کند. چون هدف حفظ قدرت است، هر کاری مباح و قابل قبول است و توجیه می‌شود. سابقه اخلاق معطوف به قدرت به طول تاریخ بشر است. اما **ماکیاولی**، فیلسوف و جامعه‌شناس ایتالیایی آن را مدون ساخته است. بسیاری از حاکمان قدرتمند، شاگردان و مریدان **ماکیاولی** هستند. **ناپلئون بناپارت** همیشه یک جلد از کتاب او را در کنار تخت خواب خود داشت و هر شب، نظیر یک کتاب مقدس آن را مطالعه می‌کرد.

۱. این مطلب قرار بود به مناسبت دهمین سالگرد درگذشت شادروان مهندس بازرگان، در بهمن ۱۳۸۳ در روزنامه‌ی شرق چاپ شود اما بنا به دلایلی میسر نشد.

است. مشکل اساسی ایران عدم توسعه یافتگی انسانی است. بخش عمده‌ای از موانع توسعه یافتگی را باید در درون خودمان جستجو کنیم. شادروان مهندس **بازرگان** به عنوان یک روشنفکر دینی، که دغدغه توسعه یافتگی ایران را داشت به عنوان یک مصلح اجتماعی، ریشه بسیاری از مشکلات و موانع را استبداد ۲۵۰۰ ساله ایران، و رسوبات فرهنگ استبدادی در خلیقات و روحيات و رفتارهای ما ایرانیان می‌دید و می‌دانست.

بازرگان بر این باور بود که ۲۵۰۰ سال استبداد مطلقه سلطنتی در ایران عوارض و پیامدهای عمیقی بر ساختارهای فکری و رفتارهای فردی و اجتماعی ما بر جای گذاشته است، که مخل، مانع و مزاحم توسعه یافتگی است.

از ویژگی‌های نظام‌های استبدادی، به عنوان مثال، مطلق‌بینی و مطلق‌خواهی است. در فرهنگ استبدادی مطلق‌نگری سکه رایج و غالب است. جهان یا سیاه سیاه یا سفید سفید است و مناطق بینابینی یا خاکستری وجود ندارد. افراد یا حق مطلق هستند یا باطل مطلق. درحالی که شرط لازم توسعه، قبول امر نسبی است. در جامعه توسعه یافته تساهل، تسامح، سازگاری و مدارا شرط لازم است. و وقوع این امر هنگامی میسر است که اصل نسبی بودن حق و باطل در نزد اشخاص پذیرفته شده باشد.

در نظام‌های استبدادی، پادشاه، حاکم یا شخص اول، حق مطلق تلقی می‌شود. هر آنچه او بگوید، اراده کند یا بپسندد، حق و لازم‌الاجرا است. به تعبیری: «هر عیب که سلطان بپسندد هنر است».

در نظام‌های استبدادی مرگ و زندگی افراد، راه‌های پیشرفت و ترقی، همه منحصراً در دست حاکم مستبد است. در این نظام‌ها تملق و چاپلوسی، گزافه‌گویی، مدیحه‌سرایی اغراق‌آمیز، الگوهای رفتاری اجتناب‌ناپذیر برای بقا تبدیل می‌گردد. شرط توسعه انسانی، قبول اصل حقوق طبیعی برای همه انسان‌ها و پذیرفتن برابری همه شهروندان است.

در نظام‌های استبدادی، مفهوم شهروندی معنا ندارد. آدمیان همه رعیت حاکم هستند. رعایا صغیر یا مهجورند و همچون رمه نیازمند به چوپان می‌باشند. در حالی که لازمه‌ی توسعه انسانی پذیرفتن مشروعیت نظام حاکم بر اساس رأی و انتخاب مردم است. توسعه یافتگی بدون دموکراسی امکان ندارد.

توسعه انسانی محصول خلاقیت، ابتکار و خودجوشی و نوآوری انسان است. و اما فرهنگ استبدادی در تعارض با این خلاقیت و خودجوشی است. عقده خودکم‌بینی، بیماری همگانی در نظام‌های استبدادی است. این عقده حقارت محصول آن فرهنگ است که آدمیان را به سطح صغار و گوسفندان فاقد فهم و شعور تنزل می‌دهد.

توسعه انسانی، بدون احساس تعلق اجتماعی به وجود نمی‌آید. فرهنگ استبدادی، احساس تعلق به جامعه را از انسان‌ها سلب می‌کند. در مناسبات حقوقی و اجتماعی، حق مردم در درون خانه‌هایشان بر اساس مفهوم چهاردیواری و اختیارداری به رسمیت شناخته شده است. در درون خانه‌هایمان احساس تعلق داریم و بدون نیاز به سرپرست و راهنما و فشار یا تشویق حکومت، رعایت بسیاری از مسایل را می‌نماییم. اما در بیرون از خانه، در کوچه و خیابان ما حقی نداریم - شهر من خانه من نیست. بنابراین احساس تعلق و در نتیجه مشارکت یا وجود ندارد یا بسیار ضعیف است.

لازمه توسعه انسانی نظم‌پذیری و برنامه‌ریزی است. در جامعه توسعه یافته، نظم در بی‌نظمی است. از رسوبات فرهنگ استبدادی نظم‌ناپذیری ما در رفتارهای فردی و هم در سطح کلان دولت و حکومت می‌باشد.

۳. محور اصلی و کلیدی اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه و مبارزات سیاسی و اجتماعی ۵۰ سال شادروان بازرگان، از خلال بیش از ۳۰۰ اثر سیاسی، اجتماعی، علمی، دینی، یک سخن بیش نیست: ضرورت یک خانه‌تکانی جدی، اساسی و همه‌جانبه در خلیقات و رفتارها؛ تغییر در منش و بینش و سلوک فردی و اجتماعی؛ مبارزه آگاهانه و جدی با تمامی بنیان‌ها و مظاهر فرهنگ استبدادی، که از عوارض ۲۵۰۰ سال استبداد مطلقه در کشورمان می‌باشد. در درون هر یک از ما قربانیان استبداد چندصدساله، شاه کوچکی نشسته است. تا ما عالمانه و آگاهانه، شاه درون خود را نکشیم ره به جایی نمی‌بریم.

قانونمندی ابدی و تغییرناپذیر این است:

خداوند سرنوشت هیچ ملتی را تغییر نمی‌دهد اگر آنان خود تغییر نکنند - إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.



بازرگان یکی از مؤثرترین شخصیت‌های سیاسی، فکری و فرهنگی در جامعه ما، بخصوص در جامعه روشنفکری ایران می‌باشد. رمز این تأثیر عمیق تنها در تنوع موضوعات و ژرف‌نگری او نمی‌باشد بلکه در این است که بازرگان مردمان را به چیزی دعوت نکرده است که خود عامل به آن نبوده باشد، بازرگان شخصیتی منسجم و یکپارچه داشت، دوست و دشمن به انسجام شخصیت بازرگان اعتراف دارند.

### مصداق، بازرگان و مشروطه خواهی<sup>۱</sup>

۱. دهمین سالگرد درگذشت شادروان مهندس بازرگان به طور بی سابقه‌ای گسترده بود. به جز روزنامه‌ها و رسانه‌های دولتی و یا وابسته، اکثر روزنامه‌های مستقل و شخصیت‌های علمی، سیاسی و فرهنگی درباره ویژگی‌های بارز بازرگان و نقش او در تاریخ معاصر ایران به تحلیل پرداختند و نام و خدمات او را گرامی داشتند. این امر نشان داد که ضمیر آگاه و ناخودآگاه جمعی جامعه ایرانی برای خدمتگزاران صادق به ملت و مملکت ارزش قائل است. چنین واکنشی در جامعه، در واقع به این معنا است که تقوای سیاسی مستلزم چشم‌پوشی از نتایج زودرس و فوری فعالیت‌ها و نگاه به افق‌های دور است، و مصداق: العاقبة للمتقين.

۲. در همایش «دهمین سالگرد شادروان مهندس بازرگان»، که به همت «بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان» در حسینیه ارشاد برگزار شد، طیف وسیعی از صاحب‌نظران و تحلیل‌گران سیاسی و فرهنگی، دعوت شده بودند و مقالاتی ارائه دادند. شهید زنده‌آقای سعید حجاریان نیز مقاله‌ای را با عنوان «بازرگان؛ مشروطه خواه تمام‌عیار» تهیه کرده بودند که به علت کسالت نتوانستند شخصاً حضور پیدا کنند و از طرف ایشان خوانده شد و بعد هم در روزنامه شرق مورخ ۱۳۸۳/۱۱/۱ به چاپ رسید. این تحلیل اگرچه با احترام به شخصیت بازرگان همراه بود اما دارای ضعف‌ها و ابهاماتی نیز می‌باشد، که نیاز به نقد و بررسی دارد.

۳. اولین ایراد به این نوشته، عدم ارائه تعریف شفاف از مفهوم

۱. متن کامل مقاله‌ای که با عنوان «جمهوری خواهی و مشروطه خواهی» در ویژه‌نامه شرق، مورخ ۱۳۸۳/۱۲/۲۵ منتشر شده است.

«مشروطه‌خواهی» است. در این تحلیل دو مفهوم از مشروطه‌خواهی با هم خلط شده‌اند. یک معنای مشروطه‌خواهی «**هوادار مشروطه سلطنتی**» بودن و یک معنای دیگر آن «**قانون‌گرایی**» است. واژه **مشروطه** در عصر انقلاب مشروطیت معادل واژه کنستیتوسیون<sup>۱</sup> فرانسه وارد ادبیات سیاسی ایران گردیده است. اما این واژه در فرانسه و انگلیسی به معنای «**قانون اساسی**» است. واژه مشروطه معنای قانون اساسی را افاده نمی‌کند، بلکه نقش یا کارکرد آن را، که مقید و مشروط بودن قدرت حاکم، رئیس‌جمهور، پادشاه، رهبر و... را نشان می‌دهد. اما قانون اساسی نقش کارکردی به مراتب فراتر از این دارد. در ادبیات سیاسی جدید کنستیتوسیونالیست<sup>۲</sup> کسی است که به مشروطه بودن قدرت چه در نظام پادشاهی و چه در نظام جمهوری، در چارچوب یک قانون اساسی مدون، به عنوان یک قرارداد یا میثاق اجتماعی، اعتقاد دارد. اصطلاح دموکراسی مشروطه<sup>۳</sup> با همین معنا به کار می‌رود. دموکراسی بدون یک میثاق اجتماعی ملی، یعنی قانون اساسی، نه معنا و مفهوم دارد و نه شکل می‌گیرد. واژه «مشروطه» با این معنا، در برابر نظام‌های استبدادی که فاقد محتوا و ساختارهای قانونمند می‌باشند به کار می‌رود. در بسیاری از کشورهای جهان هم حکومت‌های پادشاهی استبدادی وجود دارند و هم جمهوری‌های استبدادی (نظیر مصر، سوریه، پاکستان و یا جمهوری‌های تازه مستقل در آسیای مرکزی). بنابراین مفهوم «بازرگان؛ مشروطه‌خواه تمام‌عیار» یعنی، بازرگان با تمام وجود به قانون اساسی، به عنوان یک میثاق تعیین‌کننده روابط دولت-ملت، صرف‌نظر از نوع حکومت، معتقد بوده است.

اما در این مقاله، مطلب به گونه دیگری آمده است: «عنوان بازرگان مشروطه‌خواه تمام‌عیار در تقابل با جمهوری‌خواه تمام‌عیار است». در توضیح مطلب، به سوابق جمهوری‌خواهی در دوران مشروطه و بعد از آن پرداخته شده است و این‌که چرا جنبش جمهوری‌خواهی در ایران شکست خورد. اما در ادامه آن با مثال‌هایی که زده‌اند مشروطه‌خواهی معادل، اعتقاد به «مشروطه سلطنتی» تعریف شده است. مثلاً:

«حتی در دوره نهضت ملی هم چنین سخنی (جمهوریت) مطرح نبود. پس از آن هم ایده اصلی روشنفکران و مخالفان (شاه) این بود که قانون اساسی مشروطه کافی است. و شاه باید مظهر حاکمیت ملی باشد و نه حکومت؛ می‌گفتند حکومت در دست نخست‌وزیر باشد اما حاکمیت در دست شاه؛ همچنین قوای مسلح صرفاً برای حفظ تمامیت ارضی کشور و تقابل با دشمن بیگانه و به صورت غیر سیاسی در اختیار شاه بماند، حداکثر اختیاری هم که برای شاه در نظر می‌گرفتند این بود که فرضاً وزارت خارجه هم به عنوان بخشی از سیاست خارجی به شاه سپرده شود.»

این درست است که نهضت ملی ایران، تکیه اصلی‌اش بر اجرای قانون اساسی بود. در آن تاریخ هیچ گروهی، رهبری، مقامی و حزبی وجود نداشت که چیزی جز اجرای قانون اساسی را بخواهد و مطالبه کند. اما مطالب دیگری هم به نهضت ملی نسبت داده شده است نادرستند:

«هیچ‌یک از شخصیت‌های ملی فعال سیاسی نگفته است که شاه باید مظهر حاکمیت ملی باشد و یا "حکومت در دست نخست‌وزیر باشد"، حاکمیت در دست شاه. خواست اصلی ملیون این بود که به موجب قانون اساسی شاه باید سلطنت کند نه حکومت.»

شاه در قانون اساسی مشروطه مقامی غیر مسئول بود و هیچ حقی نه به عنوان حکومت و نه به عنوان حاکمیت برای وی پیش‌بینی نشده بود.

همچنین در هیچ‌کجا نیامده است که دکتر مصدق و یا سایر رهبران ملی در آن جنبش گفته باشند که وزارت امور خارجه به شاه سپرده شود! این سخن جدید و بی‌سابقه‌ای است که به ملیون نسبت داده می‌شود.

نویسنده محترم تا اینجا، مشروطه‌خواهی را معادل هواداری از مشروطه سلطنتی به کار برده‌اند. و برای اثبات ادعای خود و تعمیم نسبت چنین موضعی به مهندس بازرگان به سخن ایشان در مراسم اعلام تأسیس نهضت آزادی ایران در اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۰ استناد کرده‌اند که:

«بازرگان بارها خود را ایرانی، مسلمان و مصدقی نامیده بود. در مصدقی بودن مشروطه‌خواهی نیز نهفته است، چرا که مصدق حتی در دادگاه نیز حاضر نشد اعلام کند از قانون مشروطیت دست کشیده و به شاه خیانت کرده است.»

اولاً دکتر مصداق در دادگاه نظامی متهم بود که برخلاف قانون اساسی به فرمان عزل خود توسط شاه گردن نهاده است. موضوع اصلی در آن دادگاه اثبات یا نفی مشروطه سلطنتی نبود، بلکه غیر قانونی بودن عزل نخست‌وزیر توسط شاه بود. (مجموعه مدافعات دکتر مصداق در دادگاه نظامی)

ثانیاً آنجا که بازرگان خود و نهضت آزادی را مصدقی می‌نامد، از باب ابتلا به کیش شخصیت و یا اعتقاد به مشروطه سلطنتی نبود بلکه از باب تأیید مواضع ضد استعماری دکتر مصداق بود. در آن سخنرانی **مهندس بازرگان** این نکته را کاملاً توضیح داده است:

«مصدقی هستیم و مصداق را از خادمین بزرگ افتخارات ایران و شرق می‌دانیم ولی نه به آن معنی و مقصدی که از روی جهل و غرض تهمت زده مکتب او را مترادف با هرج و مرج و تقویت کمونیسم و تعصب ضد خارجی و جدایی ایران از جهان معرفی کرده‌اند. ما مصداق را به عنوان یگانه رئیس دولتی که در طول تاریخ ایران محبوب و منتخب واقعی اکثریت مردم بود و قدم در راه خواسته‌های ملت برداشته توانست پیوند بین دولت و ملت را برقرار سازد و مفهوم واقعی دولت را بفهماند و به بزرگترین موفقیت تاریخ اخیر ایران یعنی شکست استعمار نائل گردد تجلیل می‌کنیم و به این سبب از (تز) و (راه مصداق) پیروی می‌کنیم. از خدا می‌خواهیم پیمان ما با او و با شما پیوسته برقرار بوده در راه حق و خدمت به ایران همگام و مقتضی‌المرام باشیم»

**آقای حجاریان** در تأیید ادعای خود به مذاکرات آقای مهندس بازرگان و آقای **خمینی** در پاریس اشاره کرده و می‌نویسد:

«در دیداری که در پاریس با امام خمینی داشت، پیشنهادهایی مطرح کرد. اول این که در همان رژیم مشروطه انتخابات آزاد برگزار شود و انقلابیون و مخالفان برای آزادی انتخابات فعالیت کنند. دوم آن که نظام مشروطه و قانون اساسی آن ملغی نشود.»

اما درباره نکته اول - در آن دیدار تاریخی در **نوفل لوشاتو**، تنها فرد سوم حاضر در مذاکرات من بودم. مطلب آقای حجاریان دو بخش دارد. **بخش اول** آن درست است. آقای مهندس بازرگان با تغییرات ناگهانی و جهشی و بی‌برنامه و بی‌حساب و کتاب اعتقادی نداشتند و لازمه تحول و تغییر سازنده را در تدریجی

بودن می‌دانستند. در آن جلسه هم همین را توضیح دادند. قبل از آن هم در اواخر سال ۱۳۵۶ طی نامه‌ای از تهران به نجف برنامه راهبردی برای تغییر وضع موجود و تحول نظام سیاسی را تا تشکیل جمهوری اسلامی در چند مرحله توضیح داده بودند. در کتاب خاطرات مرحوم بازرگان که به همت شادروان **سرهنگ نجاتی** تهیه و چاپ شده مشروح مذاکرات پاریس آمده است.

اگر آن روز این سخن بازرگان را نمی‌توانستیم قبول کنیم آیا بعد از گذشت ۲۶ سال از انقلاب، حق به جانب مهندس بازرگان بود یا نه؟ اما درباره نکته دوم، این ادعا که او خواهان آن بود که نظام مشروطه و قانون اساسی آن ملغی نشود به کلی نادرست است.

چنین مسأله‌ای هرگز در پاریس مطرح نشد. آنچه بعد از پیروزی انقلاب در شورای انقلاب و در حضور آقای خمینی مطرح شد و مورد قبول واقع گردید این بود که چون مملکت را نمی‌توان بدون قانون اداره کرد و قانون اساسی جدید نهایی نشده است، تنها راه اداره قانونمند کشور، حفظ قانون اساسی موجود با حذف مقام سلطنت و تفویض اختیارات شاه برحسب موضوع، به نهادهای مختلف (نخست‌وزیر، شورای انقلاب و رهبر) بود. بعد از پیروزی انقلاب جز این هم راهی برای اداره کشور تا نهایی شدن قانون اساسی جدید وجود نداشت.

اما ابهام و سردرگمی در فهم معنا و مفهوم مشروطه‌خواهی مقاله مورد بحث وقتی بیشتر می‌شود که در پایان مقاله می‌خوانیم: «**مسأله بازرگان، مسأله امروز ماست. ما هنوز هم مشروطه خواهیم.**» اما کدام مسأله بازرگان مسأله امروز هم هست؟

**مسأله اصلی بازرگان** اولویت مبارزه با استبداد، اعم از استبداد سیاسی یا استبداد دینی بود. **بازرگان** در بخش دوم مدافعات خود در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی تحت عنوان «چرا مخالف استبداد و طرفدار قانون اساسی و حکومت دموکراسی هستیم» می‌گوید:

«منظور ما در این بحث از استبداد، هر گونه حکومت یا طرز اداره‌ای است که برحسب تشخیص و تصمیم یک فرد یا افراد خاصی بدون مشورت و رضایت حکومت‌شوندگان اجرا گردد. خواه اسماً و رسماً چنین باشد یا

ظاهر و عنوان دیگری داشته، (ولی) عملاً این طور باشد. همچنین اعم از این که این فاعل مایشایی از روی حُسن نیت و دعوی خیر و خدمت صورت گیرد و احیاناً در جهت اصلاح و ترقی عمل شود یا از روی منافع و اغراض خصوصی و یا ظلم و فساد اعمال گردد.»

در جای دیگری در همان مدافعات آمده است:

«بنابراین وقتی مقام سلطنت و مملکت داری، استبدادی و دیکتاتوری شد این حالت به همه قسمت‌ها سرایت خواهد کرد و یک دستگاه استبدادی نمی‌تواند در تمام مراحل و مراتب خود و در روابط کلیه مأمورین و مشاغلین و مسئولین با مردم غیر از رویه استبدادی و فاعل مایشایی داشته باشد.»

بدون تردید این مسأله بازرگان مسأله امروز همه ما نیز می‌باشد.

مسأله امروز ما چیست؟ مصدقی بودن بازرگان و نهضت آزادی ایران یک معنای دیگری هم دارد که با «مسأله امروز همه ما»، ارتباط تنگاتنگ دارد. مصدق نماد برجسته‌ی اصلاح طلبی بود. مشروطه خواهی به معنای التزام به قانون اساسی و مقید بودن به حرکت در چارچوب قانون اساسی محور اصلی تفکر سیاسی مصدق بود. برخی که خود را هم مصدقی می‌دانند از وی به عنوان یک انسان والای تاریخی یاد می‌کنند و تجلیل می‌نمایند. در حالی که به نظر ما مصدق و بازرگان یک شخصیت یا منش هستند. منش سیاسی مصدق - قانون‌گرایی، اصلاح طلبی - منش زنده‌ای است که امروز هم کارکرد دارد. با این نگاه به مصدق این سؤال مطرح می‌گردد که اگر امروز مصدق حضور داشت در برابر وضعیت بحرانی کشورمان چه راهکارهایی را به ملت پیشنهاد می‌داد؟ آیا مصدق نگاه به بیرون و چشم دوختن به قدرت‌های خارجی برای تغییرات در ساختار حقوقی نظام را مطرح می‌کرد، یا این که با استفاده خردورزانه از شرایط بیرونی به طرح سیاست‌های اصلاح طلبانه خود می‌پرداخت. به این معنا مسأله مصدق و مسأله بازرگان مسأله امروز همه می‌باشد.

اما نکته دوم - در مورد این که «ما هنوز هم مشروطه خواهیم»، باید روشن شود که با کدام معنا مشروطه خواه هستند؟ مشروطه خواه به معنای «طرفدار مشروطه

سلطنتی» و «مشروطه خواهی در برابر جمهوری خواهی»؟ یا به معنای مقید و مشروط بودن قدرت به قانون اساسی و التزام همگان، به خصوص صاحبان قدرت و مقام، به اصول مصرحه در قانون اساسی؟ تردیدی نیست که منظور ایشان معنای اول نیست بلکه همین معنای مقید بودن قدرت به قانون اساسی مورد نظر است.

اما آقای حجازیان موفقیت مشروطه خواهی را تابع دو شرط می‌دانند. اول حضور در حاکمیت به عنوان «شیوه‌ای که در دوره گذار به آن دست زده می‌شود. تا در نهایت به مشروطه کامل و تأسیس حکومت یگانه مشروطه بیانجامد. این پروژه بدون حضور در حاکمیت ممکن نیست.»

دومین شرط مشروطه خواهی آن است که «این پروژه در بدنه جامعه مدنی نیز باید پیگیری شود و تنها با نخبه گرایی به نتیجه نمی‌رسد... پس در میان توده‌ها نیز باید پایگاهی داشت. بنابراین سازماندهی اجتماعی در هیچ مقطعی نباید رها شود.» آقای حجازیان با این توضیحات می‌گویند که مرحوم بازرگان این دو مسأله مهم را چندان که باید مورد توجه قرار نداد و این که «او بسیار نخبه گرا بود».

اولاً، بازرگان از اولین کسانی است که ضرورت تأسیس انجمن‌های مدنی را مطرح کرد و به تمرین کار دسته‌جمعی پرداخت و یادگاری‌های خوبی برجای گذاشت.

ثانیاً، نخبه گرایی در برابر «توده گرایی» است. سازماندهی نیروی مردمی در مرحله‌ی اول با نخبگان است. تمام احزاب، گروه‌ها و سازمان‌هایی که در تحولات ملی در هر کشوری نقش ایفا کرده‌اند از میان طیف وسیعی از نخبگان بوده‌اند اما گسترش سازماندهی نیروهای مردمی توسط نخبه گان، هم به استراتژی و تا کتیک‌های نخبگان بستگی دارد و هم به فضای سیاسی کشور و مناسبات سیاسی نیروها. در دهه‌ی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ که فضای سیاسی کشور مناسب و مساعد بود، جنبش ملی به سرعت رشد کرد و با بسیج مردمی توانست به برخی از اهداف خود برسد. در طول هشت سال گذشته اصلاح طلبان، حتی آن‌ها که در درون حاکمیت بودند، یعنی شرط اول یادشده در بالا را داشتند، به سازماندهی گسترده نیروهای مردمی موفق نشدند، اگرچه تلاش‌هایی هم انجام دادند. شاید به همین علت بود که سیاست راهبردی چانه زنی از بالا و فشار از پایین، مؤثر واقع نشد و به چانه زنی در بالا محدود گردید.

اکنون که در فصل انتخابات جدیدی قرار گرفته ایم مهم ترین مسأله این است که آیا نیروهای اصلاح طلب و قانون‌گرا، می‌توانند به چالش‌های جدید و تشکیل یک جبهه‌ی فراگیر، با هدف بسیج نیروهای مردمی در جهت تغییر در ساختارهای حقیقی یا حقوقی و پایان دادن به سوء استفاده غیر مردمی از قانونی اساسی، جواب دهند یا خیر.

## بازرگان و پارادوکس ایران<sup>۱</sup>

وَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوِيَّةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَامِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ.

و خداوند اهل شهری را مثل می‌زند که امن و آسوده به سر می‌برد و روزی آن از هر سو به خوشی و فراوانی می‌رسید. آن‌گاه به نعمت‌های الهی کفران ورزید و سپس خداوند به کیفرکار و کردارشان بلای فراگیر گرسنگی و ناامنی را به آنان چشاند. (نحل، ۱۱۲)

### مقدمه

مراسم دهمین سالگرد شادروان مهندس بازرگان مصادف است با روز عید قربان. من این عید را به همه مسلمانان جهان تبریک می‌گویم.

**حج را** «با قصد و آهنگ حرکت کردن» معنا کرده‌اند و حاجی کسی است که قصد و آهنگ رفتن به جایی را دارد و می‌رود.<sup>۲</sup> اگرچه انجام فریضه حج مخصوص چند روز معینی در مکان خاص و با مناسک و ویژه‌ای مقرر شده است. حج: «صورت و نمودار مشهود اجتماع خدایی و اسلامی است، اجتماعی که با قصد و جاذبه الهی شکل می‌گیرد و امتیازات را پشت سر می‌گذارد و با فکر و زبان و لباس متحد، به

۱. تدوین سخنرانی در مقبره‌ی بیات، قم، به مناسبت دهمین سالگرد درگذشت شادروان مهندس مهدی بازرگان، دی‌ماه ۱۳۸۳.

۲. حج، آهنگ او کرد یا به قصد او حرکت نمود؛ الحاج: حاجی، قصدکننده برای رفتن جایی. آهنگ جایی را داشتن، فرهنگ عربی-فارسی، منجد الطالب، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰، همچنین نگاه کنید به «پرتوی از قرآن، ج ۴، آیت الله طالقانی، شرکت انتشار».

سوی هدفی برتر پیش می‌رود.<sup>۱</sup> بنابراین اصل حج معنا و مفهومی وسیع‌تر دارد. آن مراسم و مناسک در واقع جمع‌بندی رفتارهای هدفمند مؤمنانه یک موحد در طول زندگی است. **بازرگان** به این معنا در تمام روزها و سال‌های عمرش در حج بود. در تمام حرکاتش قصد و آهنگ و ویژه‌ای با هدف جلب رضای حق بارز بود؛ و مرتب شیطان‌های بزرگ و کوچک درون و بیرون را سنگ می‌زد. روحش شاد باد.

موضوع صحبت امروز من «**بازرگان و پارادوکس ایران**» است. لازم می‌دانم ابتدا توضیح دهم که منظور من از «**پارادوکس ایران**»<sup>۲</sup> چیست. سپس به تعریف توسعه و شرایط و مقدمات آن می‌پردازم و آن‌گاه رابطه توسعه‌نیافتگی ایران با فلسفه سیاسی بازرگان را مورد بررسی قرار می‌دهم.

۱. **تعریف پارادوکس ایران** - این عنوانی است که پژوهشگران و کارشناسان توسعه برای وضعیت توسعه‌نیافتگی ایران به کار برده‌اند. بسیاری از صاحب‌نظران و مشاهده‌گران دقیق و کارشناس از آن‌چه در ایران می‌گذرد و با تعجب و تأسف یاد می‌کنند. در گفتمان توسعه در وضعیت کشورمان تحت عنوان «**پارادوکس ایران**» یاد می‌شود. هنگامی که یک پژوهشگر توسعه از بیرون به مشخصه‌های اصلی اقتصاد کشورمان نگاه می‌کند، همه ابزارها و لوازم جهش توسعه‌ای را مهیا می‌بیند.<sup>۳</sup> و جمع‌بندی این است که «از سرزمین وسیع با آب و هوای چهارفصل تا منابع سرشار زیرزمینی و از انسان‌های هوشمند و با استعداد تا ظرفیت‌های فیزیکی قابل توجه ایجاد شده اما هنگامی که به کارنامه توسعه ملی توجه شود دستاوردها تناسبی ناچیز و بسیار محدود با انتظارات دارند.»<sup>۴</sup>

**پارادوکس** یعنی اُلْعَزُّ، طنز، تعارض و تضاد. منظور از **طنز توسعه ایران** این است که کشورمان تمام ابزارها و لوازم و پیش‌نیازهای شناخته‌شده توسعه را دارد اما با وجود این هنوز یک کشور توسعه‌نیافته محسوب می‌شود.

۱. «پرتوی از قرآن»، ج ۲ ص ۸۶، آیت‌الله طالقانی، شرکت انتشار ۱۳۶۰.

2. Iran Paradox

۳. نگاه کنید به: پارادوکس ایران، ابراهیم یزدی، شرق، دی‌ماه ۱۳۸۲.

۴. مؤمنی، فرشاد اقتصاد سیاسی، نگرش مالی به ارز نفت در برنامه‌های توسعه، فرهنگ اندیشه، سال دوم، شماره هفتم، پاییز ۱۳۸۲.

**کارشناسان توسعه**، امکانات پنجگانه زیر را برای توسعه ضروری می‌دانند:

۱. سرزمین وسیع با آب و هوای چهارفصل.

۲. منابع سرشار طبیعی زیر و روی زمین.

۳. جمعیت تحصیل‌کرده با ضریب هوشی بالا.

۴. جمعیت جوان و نیازمند به کار و بالاخره

۵. سابقه فرهنگی و تمدنی.

معمولاً کشورهای جهان را براساس معیارهای شناخته‌شده به سه گروه **توسعه‌یافته**، **در حال توسعه** و **توسعه‌نیافته**<sup>۳</sup> تقسیم می‌کنند. وقتی شاخص‌های توسعه سیاسی و اقتصادی ایران مورد بررسی کارشناسان قرار می‌گیرد، عموماً در مقایسه با سایر کشورهای جهان در سطح پایین‌تری قرار دارد و علیرغم وسعت و غنای طبیعی خود، در این تقسیم‌بندی متعارف جهانی، در زمره کشورهای توسعه‌نیافته، یا کمتر توسعه‌یافته قرار می‌گیرد.<sup>۴</sup>

حال سؤال این است که علت یا ریشه توسعه‌نیافتگی ایران چیست و از کجاست؟ آیا سرنوشت محتوم ما ایرانی‌ها، همین است و نمی‌توانیم آن را تغییر بدهیم یا می‌توانیم.

و اگر می‌خواهیم بمانیم، که باید بمانیم، پس باید بپذیریم که می‌توانیم. در این صورت باید ابتدا ریشه مشکل را یافت و تعریف کرد و سپس راه‌های چیره شدن بر مشکل توسعه‌نیافتگی را ارائه داد و آن را به یک جنبش ملی کاربردی تبدیل نمود.

۲. **تعریف توسعه** - بر طبق نظر کارشناسان اقتصادی، توسعه عبارت است در بهینه‌سازی استفاده از نیروهای بالقوه مادی و انسانی یک جامعه.<sup>۵</sup> در تقسیم‌بندی‌های متعارف و مرسوم، برای تعریف توسعه معمولاً از معیارهای اقتصادی استفاده می‌شود. اما توسعه اقتصادی لزوماً مترادف یا معادل با انواع دیگر توسعه، در جمله توسعه سیاسی و در نهایت توسعه انسانی نیست.

1. Developed

2. Developing

3. Undeveloped

۴. دکتر حسین عظیمی.

۵. سربع القلم دکتر محمود: عقلانیت و آینده‌ی توسعه‌یافتگی ایران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ج ۴، ۱۳۸۲.

6. Development

اگرچه، ارتباط متقابل یا علت و معلولی تنگاتنگی میان توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی با توسعه انسانی وجود دارد. اما گستره این ارتباط و معیارهای مورد توجه و تنوع آنها، به جهان‌بینی و تعریف انسان بستگی دارد، و این‌که توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی در نهایت از پیش‌نیازهای اجتناب‌ناپذیر «توسعه انسانی» است.

اگر بپذیریم که توسعه انسانی به این معناست که تمامی استعدادها و ظرفیت‌های فطری و طبیعی انسان، از حالت بالقوه به وضعیت فعال تبدیل گردند و انسان‌ها بتوانند از تمامی ظرفیت‌ها و توانمندی‌های خود استفاده کنند.

موضوع توسعه انسانی، نه با «بودن»، بلکه با «شدن» انسان سر و کار دارد.

توسعه انسانی، بر اساس سرشت یا طبیعت انسان، پدیده‌ای چندبُعدی است و عمده‌ترین ابعاد آن، توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی است. اگرچه فرایند توسعه انسانی ممکن است از بُعد توسعه اقتصادی آغاز گردد. اما نمی‌تواند در همین «بُعد» باقی بماند و اگر همراه و هماهنگ با آن به توسعه سیاسی منجر نگردد، فرایند توسعه اقتصادی نیز متوقف خواهد شد. از طرف دیگر، فرایند توسعه انسانی ممکن است از بُعد توسعه سیاسی شروع شود، اما اگر هماهنگ با آن تغییرات اقتصادی توسعه‌محور صورت نگیرد تغییرات سیاسی به توسعه سیاسی پایدار منجر نخواهد شد.

انسان به عنوان انسان، واجد حقوق طبیعی است که در ادبیات و گفتمان سیاسی به عنوان حقوق بشر شناخته شده است.

اما واژه حقوق بشر که معادل Human Rights به کار می‌رود، یک بار معنایی حقوقی-قانونی دارد. در حالی که حقوق بشر، که برخاسته از سرشت و طبیعت انسان می‌باشد، در واقع «نیازهای» بشر است. بشر بدون بهره‌مندی و تأمین این نیازها نمی‌تواند به عنوان «انسان» زندگی کند. این نیازها معمولاً دو گونه‌اند. یک نوع نیازهایی که برای تمام موجودات زنده مطرح می‌باشند، نظیر آب و هوا، غذا، غریزه... اما نوع دیگری از نیازها هستند که در ارتباط با طبیعت یا سرشت ویژه انسان مطرح می‌باشند. انسان دارای اختیار و آزادی است و از قدرت تفکر و توانایی ابراز و انتقال گفتاری و نوشتاری اندیشه‌های خود برخوردار است.

همان‌طور که انسان برای ادامه حیات خود به آب، هوا و غذا نیازمند است، برای بقای هویت انسانی خود نیز نیازمند به آزادی و تفکر است. انسان به دو نوع آزادی نیاز دارد. اول آزادی به معنای «رهایی» یا آزادی از: Freedom From - که مصادیق عمده آن، رهایی از ظلم و ستم، رهایی از استثمار، رهایی از ترس یا نیاز به امنیت، رهایی از قید و بندهای اسارت فکری. اما نیاز دوم انسان داشتن «اختیار» یا آزادی برای - Freedom For - آنچه می‌خواهد انجام بدهد می‌باشد. که برخی از مصادیق آن عبارتند از آزادی فکر و اندیشه، آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی انتخاب کار و شغل، آزادی انتخاب همسر و تشکیل خانواده.

ما این حقوق را از این نظر «نیاز» می‌دانیم که اگر به هر علتی، انسان‌ها نتوانند یا نگذارند آزادانه فکر کنند، بیان‌دیشند و آنچه را که فکر می‌کنند، آزادانه بیان کنند، دچار اختلالات ذهنی و روانی می‌شوند. به همان صورت که اگر نیازهای زیستی انسان نظیر آب و هوا، یا غذا و مسکن تأمین نگردند، اختلالات تأثیرگذار، که گستره آن بسته به میزان و نوع محرومیت بستگی دارد در سیستم زیستی به وجود می‌آید. بسیاری از جامعه‌شناسان به این نکته پرداخته‌اند، که عوامل مختلفی از جمله ظلم اقتصادی (استثمار) یا ظلم سیاسی (استبداد) به از خودبیگانگی انسان<sup>۱</sup> می‌انجامد.

اما بحث از خودبیگانگی انسان، زمانی معنا و مفهوم پیدا می‌کند که ابتدا درک یا تعریف درستی از «خویش‌شن خویش» انسان داشته باشیم که بر اساس آن از خودبیگانگی قابل فهم و درک باشد. شاید بتوان گفت که مهم‌ترین ویژگی از خودبیگانگی، یا خودفراموشی<sup>۲</sup> انسان ناشی از محرومیت از آزادی و اختیار و قدرت تفکر می‌باشد. حتی استثمار انسان از انسان، هم از همین بُعد، موجب از خودبیگانگی انسان می‌گردد. از رسول خدا نقل شده است که **من لا معاش له، لا معاد له**، کسی که فاقد امکانات زیستی است آخرت را هم ندارد.

فشار اقتصادی، به هر شکلی و به هر صورتی، در نهایت موجب روان‌رنجوری و تن در دادن انسان به انواع اسارت‌ها می‌گردد.

بنابراین از یک نظر، توسعه، تنها یک معنا دارد، و آن توسعه انسانی است. اما توسعه انسانی، بدون توسعه هماهنگ و موزون اقتصادی و سیاسی امکان‌پذیر نیست.

آغاز فرایند هر یک از این دو و ادامه هدفمند آن در عمل به شکل‌گیری آن دیگری نیز منجر می‌گردد.

اکنون ببینیم، کارشناسان برجسته اقتصادی کشورمان، که دغدغه اصلی آنها توسعه اقتصادی است، درباره پیش‌شرط‌ها یا پیش‌نیازهای توسعه اقتصادی چه می‌گویند.

۳. مرکز پژوهش‌های مجلس ششم برای بررسی عملی و کارشناسانه مسائل و مشکلات اقتصاد ایران از اقتصاددانان کشورمان دعوتی به عمل آورد. هجده نفر از اقتصاددانان برجسته ایران با طیفی از گرایش‌های اقتصادی در این برنامه شرکت داشتند و موضوعات و مسائل اقتصاد ایران را در ۶ محور مورد بحث قرار دادند که عبارتند از:

**محور یکم** — امکان‌سنجی برنامه ریزی برای رشد و توسعه اقتصادی در ایران.  
**محور دوم** — ضرورت نهادسازی و توسعه در نظام فرهنگی، سیاسی و اجتماعی.  
**محور سوم** — ظرفیت و توان کارشناسی برای برنامه ریزی و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی.

**محور چهارم** — دولت و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی در توسعه.

**محور پنجم** — بخش خصوصی و جایگاه بازار در توسعه.

**محور ششم** — فهرستی از مسائل اقتصاد ایران و راه‌کارهای آن.<sup>۱</sup>

شاید این اولین باری بوده است در تاریخ کشورمان که کوشش‌های عملی برای تعریف مسائل و مشکلات توسعه‌نیافتگی ایران، در یک چنین گردهمایی صورت گرفته است و محورهای متعدد و دیدگاه‌های گوناگون مطرح و مجموعه اظهار

۱. «مسائل اقتصادی ایران و راه‌کارهای آن» — مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی — دفتر بررسی‌های اقتصادی — ۱۳۸۳.

نظریه‌های کارشناسانه منتشر گردیده است. از این نظر باید از مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، دوره ششم، تشکر کرد.

**دکتر مسعود درخشان**، که در تدوین این مجموعه همکاری داشته است در مقدمه خود بر این مجموعه، نکات جالبی را یادآور شده است. از جمله اینکه: «مسأله‌ای که هم‌اکنون برای اقتصاددانان مطرح است، طرح ریزی سیاست‌های مناسبی برای توسعه اقتصادی است به نحوی که علاوه بر تأمین ثبات اقتصادی، بتوان جایگاه ایران را در بین کشورهای در حال توسعه ارتقاء داد و در عین حال ما درک صحیحی از فرایند توسعه اقتصادی در عصری که به جهانی شدن معروف است، منافع ملی را به نحو شایسته‌ای تأمین کرد.» و همچنین:

«... اقتصاددانان معمولاً با تکیه بر دانش خود، به تعریف دقیق سیاست‌گذاری‌ها می‌پردازند و با بررسی ابعاد تاریخی-سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن سیاست‌گذاری‌ها در بستر اقتصاد ایران، و نیز با استفاده از تجربیات سایر کشورها، می‌کوشند با نگرشی جامع و پرهیز از جزءنگری آثار سیاست‌های اقتصادی را در میان مدت و طولانی مدت، در پرتو اهداف کلان، ارزیابی کنند. اما بررسی و نقد سیاست‌های اقتصادی از دیدگاه‌هایی مختلف می‌تواند از سیاست‌گذاری‌ها را دقیق‌تر و افق‌های توسعه اقتصادی را روشن‌تر کند. تنها در چنین فضای روشنی است که قانونگذاران، سیاستمداران و دولتمردان می‌توانند وجوه مختلف اقتصادی را بهتر ببینند و افق‌های دوردست را دقیق‌تر تشخیص دهند که البته شرط لازم برای توسعه اقتصادی چیزی جز این نیست.»<sup>۱</sup>

در این مجموعه کارشناسان درباره ظرفیت و توان کارشناسی برای برنامه ریزی و سیاست‌گذاری و نقش مخرب دولت در تصدی فعالیت‌های اقتصادی به جای سیاست‌گذاری و عدم کارایی دولت به عنوان سرمایه‌گذاری، تأثیر درآمد نفت و سیاست‌های اقتصادی دولت در ضعف بخش خصوصی و پیامد آن در توسعه‌نیافتگی، مشکل رانت‌خواری و ارتباط آن با اقتصاد دولتی، نقش



بازنده نهادهای مستقل غیر دولتی در توسعه نیافتگی، بحث‌های فراوانی کرده‌اند که علاقه‌مندان را به مطالعه‌ی اصل این سند گرانها حواله می‌دهم.

علاوه بر این در این مجموعه به این نکته نیز توجه و بر آن تأکید شده که «توسعه نیافتگی امری چندوجهی است بسیاری از علل و زمینه‌های توسعه نیافتگی اقتصادی را باید در توسعه نیافتگی‌های فرهنگی، سیاسی، قضایی و اجتماعی جستجو کرد و بالعکس».<sup>۱</sup>

و تأکید بر این که ریشه‌های توسعه نیافتگی‌های فرهنگی، سیاسی، قضایی و اجتماعی و متأثر از آن، توسعه نیافتگی اقتصادی را باید: «در اوضاع و احوال فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کشورمان در حداقل ۵۰۰ سال قبل، یعنی همزمان با تأسیس حکومت صفویه و نیز تحولات اروپا در آغاز دوره استعمار اروپاییان جستجو کرد».<sup>۲</sup>

کارشناسان شرکت‌کننده در این گردهمایی، که در هر یک از محورهای شش‌گانه بالا نظرات خود را ارائه دادند، عموماً خاطر نشان ساختند که: «ناکامی برنامه‌های توسعه اقتصادی در کشور ما علیرغم سرمایه‌گذاری‌های بسیار سنگینی که انجام شده است، اساساً ناشی از موانع غیر اقتصادی توسعه اقتصادی است».<sup>۳</sup> از دید یک کارشناس برجسته دیگر (دکتر علی صادقی تهرانی): یکی از ضرورت‌های توسعه «نظم‌پذیری و پذیرش برنامه‌ریزی‌های اقتصادی است. اما بدون تقلید همگانی به برنامه، برنامه‌ریزی، کارساز نمی‌شود» از موانع غیر اقتصادی توسعه در ایران گریز از نظم و برنامه است.

اما در این نقص یا مانع توسعه اقتصادی، عوامل سیاسی، فرهنگی تأثیرگذارند. «در جوامع دموکراتیک، برنامه‌ریزی برای توسعه اقتصادی در کانون‌های مدنی، مانند احزاب شکل می‌گیرند. مردم از طریق احزاب، استراتژی طولانی‌مدت جامعه را تعیین می‌کنند. دستاوردهای علمی نیز به احزاب منتقل می‌شود. چنین سیستمی دائماً در حال تصحیح خود است. حزب اکثریت برنامه‌اش را اجرا می‌کند و حزب اقلیت دائماً نقد می‌کند و این نقد مردم را هوشیار می‌کند».

و نیز: «نظام سیاسی ما برحسب تعاریف متداول دموکراسی است، زیرا مردم

حق رأی دارند، اما این دموکراسی فاقد نهادهای متشکل مدنی است. با فقدان چنین مهارت‌هایی چگونه می‌توان به توسعه بلندمدت اقتصادی رسید و مشکلات عظیم توسعه را حل کرد؟» (صادقی تهرانی،)<sup>۱</sup>

این کارشناسان اقتصادی بر این نکته تأکید کرده‌اند که «توسعه سیاسی و تأسیس نهادهای ناظر بر عملکرد دولت‌ها از شرایط اساسی توسعه اقتصادی است» (درخشان،)<sup>۲</sup>

«تأثیر حکومت‌های دموکراتیک بر رشد اقتصادی آن است که ائتلاف منابع را به حداقل می‌رساند و تخصیص نیروهای انسانی و منابع مادی را بهینه می‌کند. زیرا که نهادهای ملی و مستقل به راحتی می‌توانند بر عملکرد دستگاه‌های دولتی و بر سیاست‌گذاری‌ها نظارت کنند و در یک کلمه، کارایی دولت را افزایش دهند».<sup>۳</sup>

بر همین اساس است که این کارشناسان تأکید دارند که: «نخست باید نظام‌های سیاسی بسته را باز کرد، یعنی آن را خطرپذیر کرد» و این که: «راه حل‌های اقتصادی بدون ورود به حوزه سیاست اساساً معنی ندارد» (رزاقی،)<sup>۴</sup> و: «بسیاری از موانع توسعه اقتصادی برخاسته از نظام سیاسی است... و اصلاحات اقتصادی بدون ایجاد دموکراسی سیاسی دشوار است» (زنوز،)<sup>۵</sup>

— «متأسفانه وجه اقتصادی توسعه را منفک از وجوه سیاسی و فرهنگی آن به رسمیت شناخته‌ایم و بسیاری از امور اجرایی مان را بر همین شالوده ناستوار بنا کرده‌ایم» (سبحانی،)<sup>۶</sup>

— «اصلاحات اساسی در نظام سیاسی از شرایط اصلی توسعه اقتصادی است. مسئولان اقتصادی ما کسانی هستند که از دیدگاه سیاسی به شدت راست‌گرا اما از دیدگاه اقتصادی به شدت چپ‌گرا هستند» (طیبیان،)<sup>۷</sup>

— «مهم‌ترین نهادی که مانع توسعه اقتصادی در ایران است، نهاد دولت است» (عظیمی،)<sup>۸</sup>

— «آرمان‌های آزادی و عدالت اجتماعی شرط لازم برای توسعه اقتصادی است و توسعه سیاسی زمینه‌ای مناسب برای مطرح شدن این آرمان می‌باشد» (مؤمنی)<sup>۹</sup>

— «برخی از کاستی‌های موجود در قانون اساسی را که البته خود، انعکاسی از برخی توسعه‌نیافتگی‌های در نظام سیاسی است می‌توان از موانع غیر اقتصادی توسعه اقتصادی بر شمار آورد.» (نادران)<sup>۱</sup>

آنچه در بالا به اختصار از کارشناسان اقتصادی کشورمان در مورد موانع سیاسی توسعه‌نیافتگی نقل شد، مورد تأیید سایر اقتصاددانان نیز می‌باشد. بدون آن‌که نیاز باشد تمام آنها در اینجا نقل شوند.

در پاسخ به علل پارادوکس توسعه‌نیافتگی ایران کارشناسان کشورمان نظرات جالب توجهی ارائه و جمع‌بندی کرده‌اند که از جمله این‌که: «توسعه‌نیافتگی امری چندوجهی است و بسیاری از علل و زمینه‌های توسعه‌نیافتگی اقتصادی را باید در توسعه‌نیافتگی‌های فرهنگی، سیاسی، قضایی و اجتماعی جستجو کرد.»

برای ورود به عصر جدید، استراتژی توسعه باید دربرگیرنده **چهار تحول اساسی** باشد:

۱. تحول در نظام فرهنگی بر محورهای:

۱/۱. اعتقاد واقعی به برابری انسان‌ها.

۱/۲. اعتقاد واقعی به لزوم رعایت حقوق دیگران.

۱/۳. اعتقاد به علم.

۱/۴. اعتقاد به ارزش و تقدس کار و نظم‌پذیری اجتماعی.

۱/۵. اعتقاد به توسعه اقتصادی.

۱/۶. اعتقاد راسخ به لزوم مشارکت فعال قشرهای وسیع جامعه در

تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی.

۲. تحول در نظام آموزشی تحقیقی.

۳. تحول در نظام سرمایه‌گذاری.

۴. تحول در نظام اقتصادی و اجرایی کشور.

۴. **بازرگان و توسعه‌نیافتگی ایران** — کارشناسان اقتصاد و توسعه، به ضرورت

تحول در نظام فرهنگی با ارزش‌ها و اعتقادات و نیازها پرداخته‌اند و به ریشه‌های اجتماعی، فرهنگی موانع ویژگی‌های بازدارنده فرهنگی-سیاسی-تاریخی و راه‌های برون‌رفت از این عوامل بازدارنده پرداخته‌اند. اما این کاری است که مهندس بازرگان انجام داده است. بررسی آثار برجای مانده از **شادروان مهندس بازرگان**، به عنوان یک روشنفکر دینی و یک مصلح اجتماعی، در طی ۵۰-۶۰ سال فعالیت‌های ارزنده سیاسی، فکری-فرهنگی و اجتماعی نشان می‌دهد که مهندس بازرگان، اگرچه کارشناسان اقتصادی نبود، اما آنچه ارائه داده است در راستای شناخت موانع بنیادی توسعه در کشورمان و راه‌های از میان برداشتن آنها می‌باشد. **بازرگان** بر این باور بود که ما ایرانی‌ها دچار ۲۵۰۰ سال استبداد سلطنتی بوده‌ایم. و این استبداد بر تمام مناسبات فردی و اجتماعی ما تأثیرات عمیق برجای گذاشته است.

«حکومت شاهنشاهی استبدادی زاینده زندگی کشاورزی و شرایط جغرافیایی ایران ملازم با توقف روح اجتماعی در محدوده ده و موازی با تسلط روح خوددینی و بیگانگی و فریبکاری در شهرها، موجد یک محیط خاص و مبدأ یک سلسله مظاهر و آثار در مجموعه‌ی مملکت و در تاریخ ایران گردیده است. که ما مجری آنها و محاط در آنها هستیم.

بدیهی است که روح و روال استبدادی گذشته انحصار به فرد شاخص خاص نداشته، به سلسله مراتب در تمام شئون و مراحل به مقیاس‌های متنوع و در سطوح مختلف کشوری، ایالتی، شهری، دهاتی، خانوادگی، صنفی و حتی علمی و دینی و بعدها اداری و فرهنگی، سنت جاری شده است. چیزی جز مالکیت و آمریت یا خودکامگی و خودرأیی از ناحیه آن کس که زور بیشتر دارد مقبول و معمول نبوده است.

حال روح و روال استبداد چه آثاری به لحاظ نوکرسازی، تملق و دنائت‌پروری، یعنی محو شخصیت دارد، خدا می‌داند! و چون برتری و فرمانروایی بر پایه‌های غیر طبیعی تحمیلی یا تصنعی قراردادی گذارده می‌شود. چه محیط خلاف و دروغ را به وجود آورده و اساس راستی و اخلاق را در ریشه روابط اجتماعی متزلزل می‌سازد و این دین را تباہ می‌کند، جای بحث جداگانه دارد.

همچنین، نوکرسازی و سلب آزادی و شخصیت، چگونه نفی مسئولیت و مؤثر بودن شخص را در سرنوشت خود می‌نماید و چگونه چشمه‌های جوشان انسانیت را خشک و استعدادهای خفته می‌سازد و در عوض حسادت و حیوانیت و خیانت را توسعه می‌دهد و راه‌های همکاری و سعادت را بسته و یک محیط اتکایی سست پایه و یک ملت بی‌ارزش بیکاره که همیشه باید در عقب قافله بشریت باشد بیرون می‌آورد. آن هم بماند برای موقع فرصت!...»<sup>۱</sup>

به عبارت دیگر **بازرگان** استبداد را تنها در مناسبات یا ساختار سیاسی قدرت استبدادی خلاصه نمی‌کرد. بلکه استبداد به عنوان یک «نظام» دارای ابعاد سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی هماهنگ با یکدیگر می‌باشد. در سرتاسر آثار بازرگان ویژگی‌های جامعه استبدادزده و مردمی که قربانی زورمداری هستند منعکس است؛ نظیر روحیه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری؛ احساس حقارت، جامعه‌گریزی، تمایل به انزوا و تنهایی، نبود روحیه همکاری‌های جمعی، تنبلی و بیکارگی، از زیرکار در رفتن یا فقدان وجدان کاری، بی‌نظمی و گریز از هر نوع نظم و برنامه، و اصرار بر این‌که: نظم ما در بی‌نظمی است. قضا و قدری و بی‌اعتقادی به تأثیر فعالیت‌های فردی، نبود احساس تعلق ملی، گزافه‌گویی، تملق، تفتین و چاپلوسی، دورویی و دروغ‌گویی، مطلق‌بینی، مطلق‌خواهی.

**بازرگان** بر اساس این آیه شریفه قرآن کریم که: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**، خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر خود آن قوم تغییر پیدا کنند (رعد، ۱۱) شرط فلاح و رستگاری ما ایرانیان را **اولاً** اشراف و آگاهی بر نقاط ضعف و روحیات و خصلت‌های به ارث رسیده از گذشته می‌داند و **ثانیاً** اتخاذ یک تصمیم و اراده ملی جدی و اساسی برای تغییر در این روحیات و خلقیات، می‌داند.

بازرگان بر این باور است که: «وضع مشوش ما و طرز تعلیم ما که توأم با عدم توجه به تربیت است نه تنها آزادی را در دانش‌آموز و دانشجو می‌کشد، بلکه آن مختصرآزادمنشی و شخصیت و کفایت و عرضه‌ای را هم که طفل به طور فطری از دامن طبیعت با خود به دبیرستان می‌آورد، رفته رفته می‌کشیم و ضعیف می‌نماییم.»

۱. بازرگان، مهدی: سازگاری ایرانی، مجموعه آثار ۴، مقالات اجتماعی و فنی، بنیاد فرهنگی، مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۸۰، شرکت سهامی انتشار.

برای تغییر در این وضعیت و اصلاح آن، بازرگان تأکید می‌کند که: «اگر می‌خواهیم جوانان ما آزاد بار بیایند و آزادی را خودسری و دریدگی و خودخواهی نمی‌دانیم به آنها هدف و مأموریت بدهیم و مسئولیت و موفقیت بخواهیم. آن وقت در روش و در طرز عمل آزادشان بگذاریم.»

به این ترتیب بازرگان تنها به بیان دردها و یا تجویز راه حل مشکل اکتفا نمی‌کند، بلکه به عنوان یک مصلح اجتماعی، که به طور فعال در صحنه حضور داشته است، راه کارهای مناسب را ارائه داده و خود در اجرا و عمل به آنها پیشگام، الگو و نمونه بوده است.

۵. **جمع‌بندی** - در آیه‌ای که در صدر سخن آمده است، خداوند جامعه‌ای را مثال می‌زند، که از نظر اقتصادی توسعه یافته است و: «**يَأْتِيهَا رِزْقًا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ** - روزی آن از هر سو به خوشی و فراوانی می‌رسد.» **واژه رغد** به معنای عیش فراخ، گوارا و پاکیزه است.

اما در آیه دو ویژگی برای این جامعه بر شمرده شده است:

۱. **امنیت**. اما نه هر نوع امنیتی، نه امنیتی که با زور سرنیزه به وجود آمده باشد. بلکه امنیتی همه‌جانبه و در تمام ابعاد که از درون مناسبات جامعه سرچشمه گرفته و نهادینه شده باشد.

۲. **مردم احساس اطمینان و آرامش درونی و واقعی دارند.**

هر زمان و در هر مکانی که چنین جامعه‌ای شکل بگیرد، سرمایه‌های مادی و معنوی، از هر طرف به سوی آن جذب و روانه می‌شوند. جذب سرمایه‌ها موجب توسعه اقتصادی و بالا رفتن درآمد ملی و بالا رفتن سطح رفاه عمومی می‌گردد.

اما اگر کفران نعمت شود: «**فَكَفَرْتُمْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ**» یعنی ارزش و اهمیت امنیت و آرامش را ندانند. و در حفظ و نهادینه شدن آن نکوشند، آن را از دست می‌دهند. **کفران نعمت** در برابر «**شکر نعمت**» است. شکر نعمت یعنی استفاده از نعمت در جهت هدف یا علت وجودی آن، کفران نعمت حرکتی در جهت مقابل آن است. نتیجه از بین رفتن امنیت و اطمینان، بر هم خوردن معادله فراوانی و آرامش و اطمینان و پیامد آن **چشیدن «لباس الجوع** - گرسنگی - و **الخوف** - ترس و نگرانی -» است. **لباس** در اینجا به معنای گستردگی و فراگیری گرسنگی و ترس

است. علت اصلی آن: **بما كانوا يصنعون**؛ وضعیت جدید نامطلوب حاصل یا کیفر کار و کردار خود آنان است. یک رابطه دقیق و قانونمند میان امنیت و اطمینان عمومی و جذب و به کار افتادن سرمایه‌ها و توسعه وجود دارد. با رفتارهای «من درآوردم» و بی‌قاعده و پایه، (**يصنعون**) جامعه به سوی ازهم‌پاشیدگی سوق داده می‌شود.

در عصر جدید، امنیت و ثبات و آرامش، و اعتماد و اطمینان مردم به آینده تنها از طریق سپردن امور مردم به دست خودشان، یا تحقق حاکمیت ملت است. با تأمین و تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی مردم امنیت و آرامش نهادینه شده به وجود می‌آید.

توسعه سیاسی به معنای تحقق حقوق و آزادی‌های اساسی مردم و حق حاکمیت ملت نهادینه شدن دموکراسی، شرط یا پیش‌نیاز اساسی توسعه اقتصادی است.

**بازرگان** عمیقاً به حق حاکمیت ملت و تأمین حقوق و آزادی‌های مردمی اعتقاد داشت و برای تحقق آنها تلاش مستمر کرده است.

**کلمه آخر:** امروز عید قربان است و پایان مراسم حج ابراهیمی.

اما در مناسک حج، سه تن حضور دارند: **ابراهیم، اسماعیل** (یا اسحاق) و **هاجر**. این **هاجر** است که به همراه کودک خردسالی در صحرای **حجاز** تنها رها شده است و در طلب آب برای کودکش در میان **صفا** و **مروه** به هر سو می‌دود. در مناسک حج، با سعی در صفا و مروه یاد هاجر و در رمی جمرات یاد ابراهیم و اسماعیل را گرامی می‌داریم. در سالروز بزرگداشت بازرگان، آن هم در روز عید قربان نمی‌توان سخن گفت اما از آن زن **برجسته‌ای که همسر و همراه و رفیق شاطر بازرگان بوده است یادی نکرد**. این بزرگداشت تجلیل از ایشان نیز می‌باشد. خداوند به ایشان سلامتی و طول عمر بدهد.

سلام و رحمت خدا بر شما باد.

## بازرگان، جمهوریت و اسلامیت<sup>۱</sup>

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بُلِغَتْ رَسُولَاتِهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَنْ النَّاسِ. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ. (مائده، ۶۷)

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. (مائده، ۳)

مفسرین بزرگ شیعه و سنی، زمان نزول این آیات را هیجدهم ذی‌الحجه، سال دهم هجرت، هنگامی که پیامبر خدا (ص) از **حجة الوداع** بازمی‌گشت، می‌دانند. پس از نزول آیه اول، پیامبر مردم را به نماز جماعت دعوت کرد و سپس در جمع مسلمانان بر منبر رفت و فرمود: کیست که از خودتان به شما اولی باشد؟ مردم به اتفاق پاسخ دادند: «خدا و رسول او». آن‌گاه پیامبر دست علی (ع) را گرفت و گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ...» علی را معرفی کرد. سپس آیه دوم نازل شد.

از جانب خود و نهضت آزادی ایران روز مبارک **عید غدیر خم** را به شما و همه مسلمانان تبریک می‌گویم. و از حضورتان در آخرین روز از مراسم **یازدهمین سالگرد** شادروان مهندس بازرگان تشکر می‌نماید.

موضوع بحث امروز من «**بازرگان، جمهوریت و اسلامیت**» است.

**مشروعیت** در گفتمان سیاسی یک معنا دارد و در گفتمان دینی معنای دیگری. در گفتمان دینی، مشروعیت به معنای صاحب شریعت است، اما در گفتمان سیاسی وقتی گفته می‌شود مشروعیت حکومت به رأی مردم است، به این معنا نیست که

۱. متن تدوین و تکمیل‌شده‌ی سخنرانی در مقبره‌ی بیات، قم، ۳۰/۱۰/۱۳۸۴ به مناسبت یازدهمین سالگرد درگذشت شادروان مهندس مهدی بازرگان.

مردم صاحب شریعت‌اند، مشروعیت<sup>۱</sup> یعنی مردم صاحب حق‌اند و حکومت‌هایی که بدون رأی مردم بر مردم حکومت می‌کنند، مشروعیت ندارند. در بحث **میزان رأی مردم است**، درستی یا نادرستی شریعت مورد ارزیابی قرار نمی‌گیرد. بلکه مسئله اداره کشور - یا سرزمینی است که مردم - تمام مردم، مالکین مشاعی آن می‌باشند.

### بازرگان و مردم‌سالاری

صد سال از انقلاب مشروطه و ۲۷ سال از انقلاب اسلامی ایران می‌گذرد، و امروز مردم ما شاهد نفی جمهوریت نظام به بهانه دفاع از اسلام می‌باشند. مدعیان چه کسانی هستند و این ادعاها چیست و تا چه اندازه با اسلام، با انقلاب و با آرمان‌های مردم یا با گفتار و کردار بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و با قانون اساسی همسویی و هماهنگی دارد؟ منظور گویندگان و پیامد طرح این نوع مطالب چیست؟ این سخنان سه بخش عمده دارد: **در بخش اول**، گوینده عدم اعتقاد خود را به انتخاب مردم بیان می‌کند و از **نظریه نصب** دفاع می‌نماید. **در بخش دوم** از سخنان خود، اصل جمهوریت را انکار کرد و آن را تقابل با اسلام و برابر با کفر دانسته است. و **در بخش سوم**، بنیانگذار جمهوری اسلامی را بی‌اعتقاد به جمهوری اسلامی دانسته و نظر و رأی ایشان را نه از روی اعتقاد بلکه از باب مصلحت دانسته است. طرح این مطالب هم بازتاب گسترده‌ای در جامعه داشته است و هم، بی‌تردید پیامدهای بسیار اساسی و مهمی دارد که لاجرم باید به آن پرداخت.

۱. **ادعای نصب از جانب خداوند**. صاحب این نظریه (مصباح یزدی، شرق، ۱۳۸۴/۱۰/۱۷ و پرتو سخن، ۱۳۸۴/۱۰/۷ و سخنرانی در ۱۳۸۴/۹/۲۰ در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی) مدعی است مشروعیت حکومت نه با انتخاب مردم بلکه با نصب حاکم از جانب خداوند است.

عنوان جمهوری اسلامی ایران معرف دو رکن اساسی و مهم پیوسته به یکدیگر می‌باشد: جمهوریت و اسلامیت.

**جمهوریت نظام** به این معناست که حاکمیت از آن ملت است. جمهوری یعنی نظام متکی به «جمهور» یا عامه مردم، حکومتی که مردم، تمام آحاد کشور، بر طبق ضوابط و قانونمندی خاصی که میان خود توافق کرده‌اند حاکمان را انتخاب می‌کنند. حکومت نه موروثی است، نه استبدادی، نه متعلق به یک طبقه خاص و نه مادام‌العمر، و نه حاکمان با قدرت و اختیارات نامحدود، در قانون اساسی جمهوری اسلام تمام ارکان و ساختارهای حقوقی یک نظام جمهوری تصریح شده است.

جمهوریت ویژگی عام بسیاری از نظام‌های سیاسی جهان است. این ویژگی، بر اساس قبول حقوق طبیعی مردم، از جمله حق حاکمیت آنان، شکل گرفته است. اما **رکن اسلامیت** معرف ویژگی دینی-فرهنگی یک ملت معین است. اگر اکثریت غریب به اتفاق مردم ایران مسلمانان نبودند، بر اساس حقوق طبیعی، باز هم حاکمیت و تعیین سرنوشت حق مسلم اولیه آنان می‌بود. و هر حکومتی که با آرای آزاد خود، برای مدت معین و با اختیارات محدود انتخاب می‌کردند آن هم جمهوری بود، اگرچه اسلامی نمی‌بود. رکن اسلامیت نظام هنگامی تحقق پیدا می‌کند که جمهوریت، یعنی حاکمیت ملت، به معنای واقعی نهادینه شده باشد. ممکن است اکثریت مردم ایران، که مالکین مشاعی این سرزمین هستند، ضمن حفظ هویت دینی خود و اصرار و تأکید بر آن، ضرورتی برای قید اسلامی به دنبال جمهوری نبینند. با اضافه نمودن قید اسلامی به جمهوری، لزوماً جامعه یا نظام حاکم اسلامی نمی‌شود. بلکه رفتارهای سیاسی، اخلاقی و اقتصادی ملاک و معیار می‌باشند. همان‌گونه که قید جمهوری، لزوماً معرف تحقق حاکمیت ملت نیست. بسیاری از نظام‌های سیاسی خود را جمهوری اسلامی (نظیر جمهوری اسلامی پاکستان) می‌خوانند اما واقعاً جمهوری نیستند. نمی‌توان ادعای جمهوریت داشت، اما حاکمیت و نقش ملت را در تعیین سرنوشت انکار و نفی یا از اعمال آن جلوگیری کرد و آن را اسلامی خواند.

۲. **نفی کامل جمهوریت نظام**. آنچه اکنون به نام نظریه ولایت فقیه می‌گویند در واقع نفی کامل جمهوریت است. معتقدین و مبلغین نظریه نصب بر این باورند که **ولایت فقیه** انتصابی است. یعنی ولی فقیه منصوب به نصب عام است، یعنی ملاک اعتبار و مشروعیت آن به خدای متعال می‌رسد، فقیه واجد شرایط اختیار جان و مال مسلمان‌ها را دارد:

«اگر او دستور داد پارلمان تشکیل شود و مردم نمایندگان را تعیین کنند، به حرف او این کار اعتبار پیدا می‌کند.»

«روش انتخاب رهبر فعلاً در قانون اساسی آمده است که مجلس خبرگان، رهبر را معرفی نماید. این روش در قانون اساسی آمده است و رهبر این را تأیید کرد و الا می‌تواند بگوید مصلحت این زمان اقتضای نوع دیگر از انتخاب را دارد... این اولاً یک روش عقلانی است. ثانیاً اعتبار این برای ما به امضای ولی فقیه قبلی است. اعتبار مقررات مجلس خبرگان به رضایت ولی فقیه است. اگر او با ماده‌ای یا تبصره‌ای مخالف باشد، و بگوید این را قبول ندارم دیگر اعتبار ندارد و هیچ‌کس دیگری هم نمی‌تواند سخن او را نقص کند.»

«رهبر گاهی مصلحت می‌بیند بگوید شما رأی بدهید. هر چه شما رأی دادید من قبول می‌کنم.» و

«می‌تواند دستور دهد که رأی بدهید چه کسی رئیس باشد، انتخابات ریاست جمهوری اعتبارش رضایت اوست. مصلحت دیده که در این شرایط مردم رأی بدهند. اما حقیقت این است که آنها دارند پیشنهاد می‌کنند و می‌گویند ما این فرد را می‌خواهیم. اما شما باید نصب کنید. نخواستی نصب نکن...»

آنچه اکنون به نام نظریه ولایت فقیه می‌گویند در واقع نفی کامل جمهوریت است: «جمهوریت قالبی است که در این زمان برای تحقق حکومت اسلامی در نظر گرفته شده است و هیچ اصلاتی ندارد.»

«کسانی که متأسفانه در اثر ضعف دینی یا تحت تأثیر فرهنگ الحادی واقع شده‌اند، فکر می‌کنند جمهوری اسلامی دو چیز مرکب است یعنی جمهوریت و اسلامیت.»

«اعتقاد به جمهوریت در کنار اسلامیت شرک است.»

«آیا در کنار اسلام خیر مطلوب دیگری داریم، این مستلزم آن است که گفته شود اسلام چیزی کم دارد تا چیز دیگری ضمیمه آن شود و اگر هم ندارد باید چیز بنیادینی اضافه شود تا این دو هدف مستقل شوند که تربیت توحیدی با چنین چیزی سازگار نیست.»

«گفته‌اند که اگر جمهوریت با اسلامیت تضاد پیدا کند جمهوریت مقدم است، اینها در بهترین تعبیر اسلام را نشناخته‌اند.»

در این سخنان خلط مباحثی صورت گرفته است. جمهوریت به عنوان ساختار و شکل مدیریت یک کشور، مستقل از رکن اسلامیت است. اسلامیت نظام جمهوری، به دلیل مسلمان بودن اکثریت قریب به اتفاق مردم این سرزمین اعتبار پیدا می‌کند. اگر اکثریت مردم ما مسلمان نبودند و اگر اسلام سابقه ۱۴۰۰ ساله در ایران نداشت و اگر دیانت یا اسلامیت، یکی از دو رکن هویت ملی ما، در کنار ملیت یا ایرانیت نبود، طبیعی است که بحث اسلامیت نظام در ایران موضوعیت نداشت و قابل طرح نبود. همان‌گونه که اسلام، به عنوان یک دین، مستقل از شکل نظام‌های سیاسی وجود واقعی و عینی دارد و مطرح می‌باشد.

### ۳. نسبت دادن عدم اعتقاد به جمهوریت به بنیانگذار جمهوری اسلامی

ایران، گوینده مطالب بالا، در توجیه نظرات و آرای خود مدعی شده است که: «در ادبیات سیاسی امروز دو نوع حکومت است، سلطنت و جمهوری... امام می‌خواست نفی سلطنت کند و برای نفی آن به ادبیات سیاسی باید جمهوری می‌گفت. پس انتخاب واژه جمهوری برای نفی سلطنت بود، نه آن جمهوری که در غرب مطرح است، یعنی [نظام] دموکراتیکی که همه چیز تحت آراء و هوس مردم باشد. جمهوری که هدف آن اسلام باشد، نه این که کنار اسلام هدف دیگری به نام جمهوری داریم. این نوعی شرک است.»

اکنون با توجه به فرصت کوتاهی که داریم و تا آنجا که فضای سیاسی اجازه بدهد این سه مقوله را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم:

### بخش اول: بررسی نظریه نصب ولی فقیه

۱. ما از طرح آزاد این‌گونه مسایل استقبال می‌کنیم و بر این باوریم که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و بیانیه جهانی حقوق بشر، که ایران هم آن را امضاء کرده است، آزادی فکر و از آزادی بیان و قلم کرده است. بنابراین نه تنها جناب آقای مصباح یزدی حق دارند آزادانه و شفاف نظرات خود را بیان و منتشر نمایند، که گروه‌های سیاسی و متفکرین دیگر نیز حق دارند، سخنان ایشان را نقد کنند و نظرات خود را بی‌پرده منتشر سازند، بدون آنکه مورد بی‌حرمتی و بی‌لطفی و سرکوب و تهدید و زندان قرار گیرند. خوشحال هستیم که در فضای سیاسی ایران

تبادل آزاد آراء و نظرات پیرامون مسایل و موضوعات اساسی و کلیدی، از جمله رابطه جمهوریت با ولایت فقیه و اعتبار و اختیارات آن، هنوز امکان پذیر است. اما نظر و سخن های مصباح چیز جدیدی نیست. در همان ابتدای انقلاب هم کسانی بودند که به جمهوریت، به انتخابات و مجلس اعتقادی نداشتند و با صراحت، اما نه به طور علنی، می گفتند که ما خواهان حکومت اسلامی بودیم، امام خمینی به عنوان «امیرالمؤمنین» در رأس حکومت قرار بگیرند؛ والی و وزیر تعیین کنند، خوب کار کرد بماند، و اگر بد کار کرد مرخص شود. آنچه این افراد می گفتند و یا می گویند، در واقع تصویر ذهنی از حکومت های اسلامی تاریخی، در قالب خلافت می باشد. که خلیفه، امیرالمؤمنین است. اختیارات مطلق دارد؛ خلیفه یا جانشین رسول خداست، (که بعداً مدعی شدند که خلیفه خدا هستند). و هیچ کس حق نقد عملکردهای او را ندارد، نمی توان او را مورد پرسش قرار داد. اما این نگاه تاریخی به حکومت اسلامی، علاوه بر ایرادات نظری-کلامی از منظر درون دینی، یک ایراد جدی و اساسی دیگری هم دارد، و آن عدم توجه به مفهوم دولت در جهان جدید و مسئولیت ها و تعهدات دولت در جامعه است. در جامعه سنتی، دولت هیچ تعهدی به ارائه خدمات نداشت. مسئولیت دولت تنها دریافت زکات و حفظ امنیت مرزها و حداکثر امنیت داخلی بود. دولت کمترین دخالت یا مسئولیتی برای ارائه خدمات بهداشتی، فرهنگی، راه سازی و غیره نداشت. علاوه بر این مناسبات فرهنگی، اجتماعی بسیار پیچیده شده است. بنابراین نگرش های سنتی به ساختار قدرت و دولت و توقع پیروی کردن از آنها بسیار ساده اندیشانه است.

۲. **نهضت آزادی ایران** نظر خود را پیرامون ولایت مطلقه فقیه در نشریه ای به نام تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه در فروردین سال ۱۳۶۷ منتشر ساخته است. همان طور که در آن نشریه به تفصیل آمده است، اولاً نه در قرآن کریم و نه در سیره پیامبر و امامان معصوم چیزی در تأیید ادعای نصب ولی فقیه از جانب خداوند وجود ندارد. ثانیاً ولایت فقیه فرعی از فروع فقیه است که اهل فن (فقها) در اطراف آن و حدود اختیارات آن اثباتاً و نفیاً بحث ها کرده اند.

رهبان فقید انقلاب در کتاب کشف الاسرار (ص ۱۸۵) چنین گفته اند:

«ولایت مجتهد که مورد سؤال است از روز اول میان خود مجتهدین مورد

بحث بود. هم در اصل داشتن ولایت و نداشتن و هم در حدود ولایت و دامنه حکومت او. و این یکی از فروع فقیه است که طرفین دلیل هایی می آورند، که عمده آنها احادیثی است که از پیغمبر و امام وارد شده است.»

در صفحه ۱۸۶ همین کتاب، در ادامه آمده است که: «و لهذا حدود ولایت و حکومت را که تعیین می کنند بیشتر در چند امر نیست.» و آن را شامل فتوی و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر دانسته اند و در بین آنها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابداً از سلطنت اسمی نمی برند.

از فقهای بزرگ شیعه، مرحوم شیخ مرتضی انصاری، آخوند خراسانی، آیت الله محمدحسین نائینی، آیت الله خویی و امروز آیت الله سیستانی، با نظریه نصب، به شرحی که معتقدین آن بیان کرده اند موافق نیستند.

۳. **اعطای ولایت** به معنای مورد نظر این افراد به هیچ پیامبری، از آدم تا خاتم در قرآن نیامده است و برعکس ولی گرفتن انسان ها در مقابل ولایت خداوند، شرک محسوب شده است.

۴. **در سیره پیامبر گرامی و امام معصوم** چنین روشی و رفتاری با مردم سابقه ندارد. امروز که روز علی<sup>(ع)</sup> و روز عید غدیر خم می باشد، یادای از داستان حکمیت در جنگ با معاویه بشود که نشان دهنده تابلوی تمام عیار رفتار علی<sup>(ع)</sup> و اعتقاد و احترام او به مردم و آرای مردم است.

در جنگ صفین وقتی مردم به حکمیت اصرار ورزیدند، علی<sup>(ع)</sup> به رغم مخالفتش نظر مردم را پذیرفت. در حالی که او حق داشت به عنوان امیر منتخب مردم، خود شخصاً فردی را برای حکمیت مسلمین معین نماید، اما از عموم افراد سپاه خواست تا فردی را انتخاب کنند. در حالی که حضرت علی عبدالله ابن عباس را به عنوان کاندیدای مطلوب خود معرفی کرد و در سخنانش مردم را ارشاد کرد، اما آنها را مجبور نساخت که به فرد مورد نظر او رأی بدهند. مردم با کمال شگفتی ابوموسی اشعری را، که از دشمنان کینه توز و با سابقه علی<sup>(ع)</sup> بود، برگزیدند (ابوموسی اشعری استاندار منصوب عثمان بود و علی او را برکنار ساخته بود. در جنگ جمل ابوموسی علیه علی<sup>(ع)</sup> سمپاشی و تبلیغ می کرد). با وجود این علی<sup>(ع)</sup> رأی مردم را پذیرفت، انتخابات را باطل یا وتو نکرد. چگونه است که اکنون برخی

مدعی می‌شوند که رهبر می‌تواند رأی مردم را نپذیرد! با کدام حجّت قرآنی؟ و یا بر اساس کدام سیره و رفتار رسول خدا و علی<sup>(ع)</sup> چنین ادعا می‌کنند.

**۵. ادعای مشروعیت** قدرت سیاسی به نصب حاکم و رهبر از جانب خداوند، ریشه در افکار و اندیشه‌های غیر اسلامی یا عصر جاهلیت دارد، که در تقریباً تمام دنیای قدیم رایج بوده است. در فلسفه سیاسی آن دوران در توجیه مشروعیت قدرت سلاطین چنین استدلال می‌شد که، قدرت مطلق متعلق به خداوند است و خداوند بخشی از این قدرت خود را به پادشاهان، به عیسی مسیح و پاپ و کاردینال‌ها، تفویض کرده است. بدین ترتیب مشروعیت قدرت سیاسی از بالا به پایین بوده است. در ایران ماقبل از اسلام، نیز فلسفه سیاسی رایج این بود که پادشاه صاحب فره ایزدی و منصوب از جانب خداوند است. در میان مسیحیان این اندیشه بسیار قوی‌تر و ریشه‌دارتر بوده است و کانون نزاع‌ها و جدال‌ها و انقلاب‌های بزرگی در اروپا شده است.

ما مسلمان‌ها، هر روز چندین بار به طور مرتب **سوره حمد** را می‌خوانیم که «خدا یا ما را به راه راست هدایت فرما، راه کسانی که به آنها نعمت دادی و نه راه آنها که بر آنان غضب کردی و نه راه گمراهان.» مفسرین در تفسیر این آیات گروه اول را که مغضوبین باشند، **یهودیان** و گروه دوم را که گمراهان باشند، **مسیحیان** دانسته‌اند.

برای تنبّه و هشدار کسانی که نگران آن هستند که مبادا رهرو راه گمراهان شوند شاید نقل آرای برخی از متفکرین برجسته مسیحی پیرامون نظریه نصب مفید باشد.

**لوتر، کالون، بُدن، بوسویه و سن اگوستین**، عموماً، بر این باور بودند که «قدرت منشأ الهی» دارد و مردم نقشی و حقی در آن ندارند.

این متکلمین برجسته مسیحی به قدرت سیاسی از دو زاویه نگاه کرده‌اند: **اول** ضرورت حکومت. **دوم**، الهی بودن منشأ حکومت.

در مورد اول، بر اساس نظریه «**گناه نخستین**» انسان را علی‌الاصول بد و شرور می‌دانستند، بنابراین برای مهار شرارت آدم‌ها حکومت ضروری است:

«بدون قدرت (حکومت)، آدم‌ها در روابط متقابل بدتر از حیوانات

وحشی‌اند، زیرا آدمی اگر اداره نشود، در وحشی‌گری از همه حیوانات وحشی بسیار جلوتر می‌رود»؛

«قدرت، حتی ستمگرانه آن، بر هرج و مرج، یعنی بر نبود هر اقتداری، مرجح است»؛

«وقتی هیچ قدرت برتری وجود نداشته باشد، مسلماً آشفتگی‌ای به وجود خواهد آمد که از آشفتگی در افراطی‌ترین حکومت ستمگرانه جهان، اگر وجود می‌داشت، شدیدتر و هولناک‌تر است»؛

«قوانین ضروری‌اند، زیرا آدم‌ها بدند و خود را به دست هوی و هوس‌هایشان می‌سپارند»؛

«آدم‌ها با قوانین مقید می‌شوند، زیرا خواستشان پیدا است. این خواست با هوی و هوس بی‌حد و اندازه به اینجا و آنجا کشیده می‌شود»؛

اما این قدرت و اقتدار از نظر این متفکرین مسیحی هنگامی مشروع است که از منشأ الهی و یا با نصب خداوند صورت گیرد. نظریه نصب از منشأ الهی بر اقتدار مدنی تأکید می‌ورزد:

«قدرت بدون دخالت آدم‌ها، تنها از خداوند ناشی می‌شود»؛

«درید قدرت مردم نیست که شه‌یاران را وکیل کنند»؛

«مقامات کشور که حکومت می‌کنند، از جانب خداوند پذیرفته و وکیل شده‌اند. آنان نماینده شخص او (خداوند) اند. وزراء نایبان و معاونان اویند، آنان مأموریت خداوند را بر عهده دارند تا در کارشان به او یاری رسانند و به نام خدا – و نه به نام آدم‌ها – عدالت را اجرا کنند»؛

«هر اقتداری، شیوه نصب آن هرچه باشد، توسط مشیت الهی اعطا شده است»؛

«هرگز پیش نمی‌آید که به خاطر فساد و تباهی آدم‌ها، شاهان و دیگر مقامات

عالی رتبه قدرت را در زمین به دست آورند، بلکه این امر ناشی از مشیت و فرمان مقدس خداوند است. برای او (خدا) خوشایند است که آدم‌ها را در این نوع حکومت هدایت کند»؛

منشأ الهی قدرت سیاسی در نظریه نصب، قدرت را به ارزشی کردن و حتی قدسی کردن آن می‌کشاند.



— «اعمال قدرت نه تنها رسالتی پاک و مشروع در پیشگاه خداوند است، که در بین همه رسالت‌های دیگر بسیار مقدس و محترم هم هست»؛

— «قدرت، در اشکال مختلف آن، احسان منحصر به فرد خداوند است و موهبت منحصر به فرد خداوند را جلوه گر می‌سازد»؛

— «همه حکومت‌های پادشاهی، شاهزاده‌نشینان، همه دولت‌ها مقامات کشور و مسئولان قضایی، عمال (کارگزاران) الهی‌اند، می‌توانیم در آنها حضور و جلال خداوند را مشاهده کنیم»؛

**بر اساس نظریه نصب ولی در مسیحیت** «قدرت سیاسی دو ویژگی یا کارکرد دارد: **کارکرد دینی** یعنی حرمت نهادن آشکار به خداوند و دین، دولت **مسئول سامان‌بخشی دقیق دین** می‌گردد. مواظب است که دین حقیقی حاوی قانون خداوند، با بی‌بند و باری بدون مجازات علناً مورد تجاوز و بی‌حرمتی قرار نگیرد.» و «مانع از آن می‌شود که بت‌پرستی، کفرگویی بر ضد خداوند و دیگر اقتضائات مشابه علناً، در میان مردم اشاعه گردد»؛

در این اندیشه‌ی سیاسی - مسیحی:

— «قدرت سیاسی دو مأموریت دارد: خدمت به خداوند و خدمت به مردم»؛

— «این اقتدار باید در خدمت خداوند باشد و آیین و دین ما را تقویت و حفاظت کند»؛

— «وظیفه‌ی نهادهایی که در خدمت خدا و دین هستند، مقدم بر وظیفه‌ی آن‌ها در خدمت به مردم است»؛

— **سن اگوستین قدیس** معتقد بود که: «شهاریاران تصویرری از خداوند<sup>۱</sup> روی زمین هستند»؛ و این که: شهاریاران برای حکومت بر دیگر آدمیان به عنوان نمایان خداوند از طرف وی سر کار گذاشته شده‌اند و... هر کس شهاریار حاکم خود را تحقیر کند. خداوند را، که شهاریار تصویر او در زمین است، تحقیر می‌کند. به نظر **بُدن**<sup>۲</sup>: «دین هم مبنای جمهوری و هم غایت آن است و جمهوری باید به سوی آن برود».

۱. در گفتن حکومت‌های استبدادی ایران قبل از مشروطه السلطان **ظُل** الله، همین معنا را بیان می‌کند.

2. Bodan

**بوسوئه** تأکید می‌کند که هر قدرتی ناشی از خداوند است.

«صاحبان قدرت بخصوص شاهان، توسط خود خدا تعیین می‌شوند و به این منظور منابع انسانی را به خدمت می‌گیرند». و بر این اساس خود شاهان دارای حق الهی‌اند.

یکی از نتایج نظریه نصب این است که: «همای سعادت در خدمت سلطنت مطلقه قرار می‌گیرد» و پادشاهان خصیصه‌ی قدسی و حتی الهی دارند و لذا سوء قصد به آنان توهین به مقدسات است.

«خداوند در شهاریاران عنصری الهی نهاده است که اطاعت مردمان را تضمین می‌کند. اراده‌ی او، حاوی اراده‌ی همه مردم است»؛

«تصویر عظمت خداوند در شهاریار است».

«خداوند همه‌ی حکومت‌های مشروع را، به هر مشکلی که مستقر شوند، در کف حمایت خویش می‌گیرد. کسی که اقدام به سرنگونی آن‌ها می‌کند، نه تنها دشمن مردم، که دشمن خدا نیز، هست».

**بوسویه**، با تأیید منشأ الهی قدرت، حاکمیت مردم و نظریه قرارداد اجتماعی به مثابه‌ی منشأ قدرت را رد می‌کند:

«مردم دارای حق حاکمیت نیستند و نمی‌توانند آن را به شهاریار (حاکم) بدهند قدرت نمی‌تواند از مردم ناشی شود».

هنگامی که جنبش‌ها و انقلابات مردمی در اروپا شکل گرفت و بحث قرارداد اجتماعی قانون اساسی مطرح گردید، موضع این **متکلمین مسیحی** چنین بود:

«آدمی نمی‌تواند قانون اساسی تألیف کند و هیچ قانون اساسی مشروعی نمی‌تواند نوشته شود. قانون اساسی یک اثر الهی است.»؛

«قدرت منشأ واقعی خود را در خداوند می‌یابد و نه در آدمیان، که جز ابزار یا واسطه‌هایی بیش نیستند»؛

«منشأ حاکمیت همواره باید خارج از قلمرو قدرت انسان باشد».

به طوری که ملاحظه می‌شود یک هماهنگی و نزدیکی ویژه‌ای میان نظریه نصب در کلام مسیحی با نظریه‌ی نصب ادعایی معاصر برخی از متفکرین اسلامی در حوزه‌ی علمیه قم وجود دارد.

اصرار ارباب کلیسا بر همین مواضع نادرست و من‌درآوردی، که هیچ ارتباطی با آموزه‌های عیسی مسیح<sup>(ع)</sup> نداشت، موجب شد که در نهایت مردم علیه سلطه‌ی کلیسا قیام کردند؛ به ایمان و باور دینی مردم ضربات سختی وارد شد. وقتی ما مسلمان‌ها هر روز با خواندن **سوره‌ی حمد** از خدا می‌خواهیم که ما را از ورود در راه گمراهان حفظ کند، آیا نباید از سرنوشت آنان عبرت بگیریم؟ و هوشیار باشیم به راه تجربه‌شده شکست‌خورده‌ی آنان وارد نشویم؟

آیا همان‌طور که **فلسفه‌ی یونان** وارد فلسفه‌ی اسلامی شد و آن را آلوده ساخت نظریه‌ی نصب مورد نظر و ادعای متکلمین مسلمان، متأثر از کلام مسیحیان نیست؟

آیا قرآن کریم این نظریه را تأیید می‌کند و بر آن صحه می‌گذارد؟ آیا این نظریه با رفتار و گفتار پیامبر بزرگوار اسلام و امامان معصوم همخوانی دارد؟

**رهبر فقید انقلاب**، در کشف الاسرار تصریح کرده‌اند که عمده دلایل معتقدین به «ولایت مجتهد» احادیثی است که از پیغمبر و امام وارد شده است. (ص ۷۵)

در کتاب ولایت فقیه نیز به این احادیث استناد شده است و نه به آیات قرآن کریم. اخیراً برخی از معتقدین به نظریه‌ی نصب از آیه‌ی شریفه ۵۶ سوره‌ی نساء برای اثبات نظر خود استفاده کرده‌اند. در این آیه آمده است که: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ، إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ. ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا.** ای مؤمنان از خداوند و پیامبر و اولی‌الامر تان اطاعت کنید، اگر به خداوند و روز واپسین ایمان دارید، هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید آن را به (کتاب) خدا و (سنت) پیامبر عرضه بدارید که این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است.

معتقدین به نظریه‌ی نصب با استناد به این آیه اطاعت از ولی امر را در امتداد اطاعت از خدا و رسول او دانسته‌اند و تبلیغ می‌کنند. اما این یک ادعای جدیدی است که بعد از انقلاب اسلامی برای توجیه نظریه ولایت فقیه مطرح گردیده است. **بنیان‌گذار جمهوری اسلامی** در ذیل آیه ۵۶ سوره‌ی نساء در کشف الاسرار ولی الامر را تنها معصومین ذکر کرده‌اند.

**علامه‌ی طباطبایی** در کتاب المیزان (ج ۴، ص ۵۶۲) در بحث مفصل خود ذیل

این آیه می‌نویسد: «این آیه دلالت بر عصمت اولی‌الامر می‌کند و مفسرین از این نظر گریزی ندارند».

طباطبایی، ضمن رد این سخن برخی از مفسرین که اولی‌الامر عبارتند خلفای راشدین یا امرا یا علما، که آرا و اقوالشان مورد قبول باشد، می‌نویسد: **آیه دلالت بر عصمت اولی‌الامر می‌کند و بدون شک در این طبقات معصوم وجود ندارد. مگر در اعتقاد امامیه نسبت بخصوص حضرت علی(ع).**

اما سخنان آقای **مصباح** که فرازهایی از آن در بخش اول نقل شد، پیامدهای بسیار خطرناک دارد. از رهبری جمهوری اسلامی چهره‌ی یک استبداد دینی را به مردم جهانیان ارائه می‌دهد. در این نگرش حکومت اسلامی بر محور کیش شخصیت و اراده‌ی یک فرد شکل می‌گیرد، در گفتمان دینی بسیاری از علمای برجسته، این نگاه یا برداشت از حکومت اسلامی معادل دیکتاتوری و استبداد، آن هم از نوع دینی‌اش، دانسته و درباره‌ی آن به مردم هشدار داده شده است.

**مرحوم کواکبی** در طبایع استبداد و مرحوم **نائینی** در تنبیه الامه و تنزیه المله ماهیت و مشخصات استبداد را شرح داده‌اند.

**نائینی** حقیقت استبداد یا دیکتاتوری را سلطنت تملکيه، استبداديه، استعباديه و اعتسافيه می‌داند. **تملكيه** از آن جهت که خود را مالک و صاحب ملت و مملکت، اعم از امکانات مادی و یا معنوی می‌داند. **استبداديه** از آن جهت که قوای مملکت که باید تقسیم شود، و هر قوه وظایف خود را انجام بدهد در یک فرد متمرکز می‌گردد. **استعباديه** از آن جهت که بندگان خدا را به بندگی خود سوق می‌دهد و به تعبد از خود یعنی اطاعت کورکورانه وادار می‌سازد. **اعتسافيه** از آن جهت که حفظ و اداره‌ی سلطه‌اش تنها با قهر و خشونت و زور ممکن و میسر است.

در چنین استبدادی برای حاکم، مالکیت مطلق، فاعلیت مایشاء و حاکمیت «**اما یرید**» (انجام و عمل هر کاری که بخواهد) و صدور فرامین و دستورات به هر نوع که اراده کند، وجود دارد. سخنان اخیر **آقای مصباح یزدی** دعوت به چنین مناسباتی در قدرت و حکومت می‌باشد.

**مرحوم نائینی** عبودیت یا بردگی و بندگی و اسارت انسان‌ها به دست انسان‌های دیگر را دو نوع می‌داند:

یک نوع اطاعت و گردن نهادن به تصمیمات دل‌بخواهانه حکومت‌ها در مسائل مملکتی، و دیگری بندگی و بردگی و گردن نهادن به تحکیمات و نظرات و فتاوی خودسرانه‌ی رؤسای مذهب که به عنوان و به نام دین به مردم ارائه می‌دهند. نائینی با استناد به آیات قرآن کریم نوع اول را عبودیت پادشاهان و فراعنه و نوع دوم را ربوبیت روحانیان و علمای دین می‌داند. به زبان خود نائینی: **استعباد** قسم اول به قهر تغلب مستند است و در ثانی به خدعه و تدلیس مبتنی می‌باشد. و: «فی الحقیقه منشأ استعباد قسم اول تملک ابدان و منشأ قسم دوم تملک قلوب است».

**نائینی** استبداد سیاسی را «**شجره‌ی خبیثه**» و استبداد دینی را در یک جا «**رقیت خبیثه خسیسه**» و در جایی دیگر «**رقیت منحوسه ملعونه**» می‌خواند. و نجات از دومی را به مراتب از اولی سخت‌تر می‌داند.

**آیت‌الله نائینی** بیچارگی ملت ایران را تجسم این دو شاخه‌ی استبداد می‌داند: «**روزگار سیاه ما ایرانیان هم به هم آمیختگی و حافظ و مقدم همدیگر بودن این دو شعبه استبداد و استعباد را عیناً مشهود ساخت**».

**نائینی عبودیت** در استبداد سیاسی و ربوبیت در استبداد دینی را شرک دانسته و رسالت انبیاء را رهایی انسان‌ها از این عبودیت‌ها و ربوبیت‌ها ذکر می‌کند.

حال این مواضع را با مواضع متکلمین و علمای برجسته‌ی مسیحی پیرامون نظریه‌ی نصب مقایسه کنید. آیا آرا نائینی با آموزه‌های اسلامی نزدیک‌تر است یا آرای متکلمین مسیحی؟ اما مواضع شفاف معتقدین به نظریه‌ی نصب درباره‌ی قدرت بی‌کران ولی فقیه، و ادعای نصب از جانب خداوند زمینه‌ساز تبدیل نظام جمهوری اسلامی به یک دیکتاتوری می‌باشد.<sup>۱</sup>

در حالی که **آیت‌الله نائینی**، با ظرافت و مهارت مشخصات دو نوع استبداد را تعریف کرده است، رهبر فقید انقلاب معیارهای بسیار صریح و روشنی را در باب دیکتاتوری به دست داده‌اند. به طوری که برای عموم قابل فهم است و هیچ ابهامی در آن وجود ندارد.

۱. آیت‌الله آخوند خراسانی از مراجع برجسته دوران مشروطه، هیچ نوع ولایتی برای فقیه قایل نبود. وی برای فقها حق ویژه‌ای در حوزه عمومی قایل نبوده است. او می‌نویسد: «فعال ما یشاء بودن و مطلق الاختیار بودن غیر معصوم را هرکس از احکام دین شمارد لااقل مبدع خواهد بود». رک به «سیاست‌نامه خراسانی»، محسن کدیور، انتشارات کویر ۱۳۸۵.

رهبر فقید انقلاب اظهار داشت که «**اگر یک فقیهی یک مورد دیکتاتوری کند از ولایت می‌افتد**».

با این معیار هرکسی می‌تواند مسأله را بررسی نماید:

«**بعد از آن‌که قانون و وظیفه را معین کرد هرکس که برخلاف آن عمل کند این دیکتاتوری است**».

بخش دوم سخنان **آقای مصباح یزدی** در نفی اصالت جمهوریت نظام و برابری اعتقاد به آن با شرک، پیامدهای بسیار جدی دارد.

**اولین** پرسش پای‌بندی و التزام ایشان و هوادارانشان به جمهوری اسلامی است. همان‌طور که گفته شد، ما از آزادی بیان استقبال می‌کنیم و معتقدیم هر شهروندی، از جمله آقای مصباح یزدی حق دارند آزادانه عقاید خود را ابراز دارند. اما این ابراز عقیده‌ی ایشان، بحث التزام و اعتقاد به قانون اساسی را بار دیگر مطرح می‌سازد. در سال‌های گذشته، در هر دوره که افرادی از **نهضت آزادی ایران** در انتخابات مجلس شورای اسلامی، با ریاست جمهوری کانیدا می‌شدند و ثبت نام می‌کردند، در پرسش‌نامه‌های مربوطه عبارت «اعتقاد عملی به قانون اساسی و اصل ولایت فقیه را به التزام به تمامی اصول مصرح در قانون اساسی» تغییر می‌دادند و امضا می‌کردند. شورای محترم نگهبان، عدم اعتقاد این نامزدها را به برخی از اصول قانون اساسی مستمسکی برای رد صلاحیت آنان قرار می‌داد. آیا به نظر شورای نگهبان اگر فردی نظیر آقای مصباح یزدی با صراحت تمام عدم اعتقاد خود به برخی از اصول قانون اساسی، از جمله رکن اساسی آن، یعنی جمهوریت را ابراز نماید صلاحیت نامزد شدن، برای مثلاً مجلس خبرگان را دارد یا خیر؟ خصوصاً که گوینده این اظهار نظر التزام خود را به قانون اساسی، علی‌رغم عدم اعتقادش، به آن ابراز ننموده است.

**دومین** سؤال این است که چگونه این سخنان تشویش افکار عمومی محسوب نمی‌شود. در حالی که بازتاب بسیار گسترده‌ای در تمام سطوح جامعه داشته است.

**آیا قوه‌ی قضائیه** در نظام جمهوری اسلامی، فقط افراد خاصی را تحت پیگرد قرار می‌دهد! اگر این تبعیض در مناسبات اقتصادی و رانت‌خواران مشکل است آیا در قلمرو بیان آزاد عقیده هم حکم فرماست؟ چگونه است که یک نشریه‌ی

دانشجویی، که در تیراژ بسیار کمی، در سطح یک دانشگاه محلی منتشر می‌گردد، به بهانه‌ی یک مقاله یا یک عبارت تعطیل و ناشران آن از درس و تحصیل محروم و یا بعضاً در دادگاه‌ها محاکمه و محکوم می‌شوند! اما کسانی با این صراحت اعتقاد به جمهوریت را کفر می‌دانند، موجب تشویق افکار عمومی نیستند و نه تنها مورد پیگرد قرار نمی‌گیرند، بلکه تشویق هم می‌شوند.

همین چند روز پیش بود که **آقای مهندس لطف‌الله میثمی** به شعبه‌ی هشتم دادسرای کارکنان دولت به اتهام، **انتشار مطالبی علیه اصول قانون اساسی و مطالب خلاف واقع احضار گردید.**

**بخش سوم** سخنان آقای مصباح و یارانش، استناد به سخنان رهبر فقید انقلاب و دروس حوزوی ایشان در نجف پیرامون ولایت فقیه است و این ادعای بنیان‌گذار جمهوری اسلامی اعتقادی به رأی مردم و جمهوریت نداشت و از روی مصلحت قبول کرد. پس نگاه ابزاری به آرای مردم داشته است.

در این مورد توجه به نکات زیر ضروری است:

۱. نظر و رأی یک فقیه، هرگز وحی مُنزل نیست که قابل تغییر نباشد و اگر فقیهی تغییر رأی داد، مرتکب گناه و خلافی شده باشد. بلکه برعکس تغییر و اصلاح موضع می‌تواند نشانه‌ی واقع‌بینی فقیه و توجه به شرایط عینی جامعه باشد. آیا آقای خمینی در مواضع و نظرات خود تغییری داده است یا خیر؟

**نمونه‌ی اول:** آقای خمینی در کشف الاسرار (انتشارات مصطفوی قم، صص ۲۸۰-۲۸۲) از طب یونانی دفاع کرده‌اند و اما این دفاع بلا مورد بوده است. بعدها ایشان این موضع خود را هم در نظر و هم در عمل اصلاح کردند.

**نمونه‌ی دوم:** آقای خمینی در کشف الاسرار (صص ۱۸۶ و ۱۸۷) در مورد سلطنت ذکر کرده است که:

«هیچ فقیهی تا کنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ما شاه هستیم یا سلطنت حق است. آن‌طور که ما بیان کردیم اگر سلطنتی و حکومتی تشکیل شود، هر خردمندی تصدیق می‌کند که آن خوب است و مطابق مصالح کشور و مردم است. البته تشکیلاتی که بر اساس احکام خدا و عدل الهی تأسیس شود. بهترین تشکیلات است. لکن اکنون که آن را از آن‌ها نمی‌پذیرند، این‌ها هم با این نیمه تشکیلات

هیچ‌گاه مخالفت نکرده و اساس حکومت را نخواستند به هم بزنند و اگر گاهی هم با شخص سلطانی مخالفت کردند **مخالفت با همان شخص** بود. از باب آن که بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند و گرنه با اصل اساس سلطنت تاکنون از این طبقه **مخالفتی** ابراز نشده بلکه بسیاری از علمای بزرگ عالی‌مقام در **تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهی‌ها کردند...**

اما رهبر فقید انقلاب در جریان انقلاب نه تنها با ادامه‌ی حکومت شاه بلکه با اصل سلطنت هم مخالفت کردند.

**نمونه‌ی سوم:** رهبر فقید انقلاب در پاره‌ای از مسائل فقیهی نیز تغییر نظر دادند. از جمله رفع تحریم از شطرنج، یا موسیقی یا شرکت زنان در انتخابات و همچنین اعتقاد به ولایت مجتهد، که بنا به نظر آقای خمینی، فرعی از فروع دین است. اگرچه ایشان در نجف ولایت فقیه را تدریس می‌کرده‌اند، اما در دوران انقلاب، با مشاهده‌ی وضع جامعه، و رشد و آگاهی ملت از آن مواضع عدول کردند و پذیرفتند که مردم نه تنها صغیر و مهجور نیستند بلکه بالغ و رشید و قادر به تشخیص مصالح خود می‌باشند و ملت حق دارد خود سرنوشت خود را معین کند. تمام مصاحبه‌ها و بیانیه‌های سیاسی رهبر فقید انقلاب در نفی نظریه‌ی نصب ولی فقیه و تأیید و تأکید بر جمهوریت و حاکمیت مردم است؛ تأکید بر این که «**مجلس در رأس امور است؛ میزان رأی مردم است.**»

شواهد در این مورد بسیار زیاد است. و می‌توان موارد دیگری را هم ذکر کرد. **قانون اساسی اول**، بدون نهاد رهبری و ولایت فقیه در آن مورد تأیید ایشان بود. و آن را امضا کردند. رهبر فقید انقلاب هر نظری با هر انگیزه‌ای داشته‌اند، هم جمهوریت را قبول کردند و هم جمهوری اسلامی بدون ولایت فقیه را. البته ملاک قضاوت درباره‌ی حق نمی‌تواند و نباید نظر شخص باشد. امام علی (ع) فرمود: حق را با اشخاص نسنجید. اشخاص را با حق بسنجید.

بالاخره نکته‌ی آخر این‌که: نظام جمهوری اسلامی ایران بر اساس قانون اساسی تعریف شده است. یعنی نظام جمهوری اسلامی نه بر اساس نظریه نصب بلکه بر اساس قاعده‌ی انتخاب با رفراندوم مردم شکل گرفته است. ممکن است تعارضات یا تناقضاتی در ساختارهای حقوقی نظام وجود داشته باشد، اما برای حفظ نظام هیچ راهی جز تمکین به آرای ملت وجود ندارد.

قانون اساسی یک میثاق ملی است و تمکین از آن و التزام به آن تنها راه بقاست. اظهار نظر و ابراز عقیده درباره‌ی نظریه‌ی نصب تا آنجا که صرفاً ابراز عقیده است بلاشکال است و باید از آن استقبال کرد. اما اگر چنانچه فقیهی یا عالمی بخواهد با پشت پا زدن به قانون اساسی و حذف عملی رکن جمهوریت، دخالت‌های برخی از نهادها را توجیه شرعی نماید، بر سر شاخه نشسته است و از بن می‌برد و قطعاً تیشه به ریشه‌ی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی می‌زدند و غیر قابل قبول است.

### جمع بندی

همزمانی ایراد این سخنان و مواضع با انتخابات مجلس خبرگان پیش رو، و بحث‌هایی که پیرامون «فتح خاکریز سوم» مطرح کرده‌اند، این پرسش اساسی به ذهن مردم جستجوگر می‌رسد که: چه کاسه‌ای زیر این نیم کاسه است؟

### مجلس خبرگان رهبری دو وظیفه دارد:

اول. انتخاب رهبر، که انجام داده است و انتخاب جدیدی قاعدتاً مطرح نیست. دوم. نظارت بر رهبر. مجلس خبرگان رهبری وضع قانون نمی‌کند، نقشی در مدیریت روزانه‌ی کشور ندارد. پس این جوان‌گرایی، با هدف فتح خاکریز سوم برای چیست؟

من به همه هشدار و انداز می‌دهم. مشفقانه به مقام مسئول توصیه می‌کنم... هرگونه حرکتی برای حذف رکن جمهوریت چه به طور رسمی و علنی و چه به طور غیر رسمی با حذف امکان مشارکت مردم در انتخابات، بخصوص به نام دین، کشور را با بحران‌های سرنوشت‌سازی روبه‌رو خواهد کرد.

امروز روز عید غدیر خم است. از هر چه بگذری سخن دوست خوش‌تر است. حتی اگر پیامبر خدا، علی<sup>(ع)</sup> را معرفی و توصیه نمی‌کرد و ما می‌خواستیم خودمان از میان صحابه کسی را انتخاب کنیم که نزدیک‌ترین به قرآن و پیامبر باشد باز علی را انتخاب می‌کردیم. اگر آن روز این امر برای برخی از مسلمانان روشن نبود. امروز که شخصیت تابناک علی<sup>(ع)</sup>، از ورای تاریخ عظمت خود را به جهانیان نشان داده است چه جای بحث و تردید است. این جورج جرداق، نویسنده‌ی

برجسته مسیحی لبنانی است، که متأثر از شخصیت تابناک علی، کتاب معروف خود را به نام صوت العدالة الانسانیه می‌نویسد و علی را به مردم تشنه عدالت در جهان امروز معرفی می‌کند.

خدایا تو را سپاسگزارم که دل‌های ما را با نور معرفت علی<sup>(ع)</sup> روشن کردی.

خدا را شکرگذاریم که ما را پیرو او قرار داده است.

پروردگارا به حق صاحب بزرگوار این روز، گره از کار مسلمانان جهان بگشا.

ما را در راه رضای حق موفق بگردان.

ما را آنچنان کن که شایسته‌ی پیروی علی<sup>(ع)</sup> باشیم.